

مجلة  
بيك سعادت نسوان  
١٣٨٦

به كوشش: بنفشه مسعودی- ناصر مهاجر



مجله‌ی بیک سعادت نسوان (۱۳۰۶-۱۳۰۷) رشت، ایران

به کوشش: بنفشه مسعودی- ناصر مهاجر

طرح روی جلد و صفحه‌آرایی: ب. مسعودی

چاپ: باقر مرتضوی / کلن / آلمان

تاریخ نشر: زمستان ۱۳۹۰

شابک: ۹۷۸-۰-۹۸۲۸۴۰۸-۳-۲

شمارگان: ۵۰۰ نسخه



اروپا:

Noghteh  
B.P157  
94004 Créteil, Cedex  
France

ایالات متحده‌ی آمریکا:

Noghteh  
P.O Box 8181  
Berkely, CA, 94707-8181  
USA

[nashrenoghteh@yahoo.fr](mailto:nashrenoghteh@yahoo.fr)

## فهرست:

۵	درآمد
۴۳	پیک سعادت نسوان، شماره‌ی ۱
۷۹	یادداشت‌ها (۱)
۸۹	پیک سعادت نسوان، شماره‌ی ۲
۱۲۵	یادداشت‌ها (۲)
۱۲۹	پیک سعادت نسوان، شماره‌ی ۳
۱۶۵	یادداشت‌ها (۳)
۱۶۷	پیک سعادت نسوان، شماره‌ی ۴ - ۵
۲۳۵	یادداشت‌ها (۴ - ۵)
۲۴۳	پیک سعادت نسوان، شماره‌ی ۶
۲۷۹	یادداشت‌ها (۶)
۲۸۱	غلط‌نامه
۳۰۷	کتاب‌نامه
۳۲۱	فمابه



مجله‌ی *پیک سعادت نسوان* در ۱۵ مهر ۱۳۰۶ پدیدار گشت؛ در شهر رشت. دهمین نشریه‌ی ویژه‌ی زنان است و چهارمین نشریه از این تبار که پس از انقلاب مشروطه‌ی ایران، بیرون از تهران، گام به پهنه‌ی هستی گذاشت.<sup>۱</sup> روشنک نوع‌دوست، بنیان‌گذار مجله، در سر سخن نخستین شماره‌ی آن، هدف از انتشار *پیک* را چنین شرح داد:

... خامه‌ی ناتوان به دست گرفته‌ایم که تا حد امکان عوامل و وسایل تبه‌روزی را نشان داده، اصلاحات اساسی آن‌ها را خواستار شویم ... مجله ما نیز خود را برای مبارزه‌ی اجتماعی تجهیز کرده در سلک مطبوعات عالم *نسوان* ایران ... شمع ضعیفی است که در راه ترقی و سعادت *نسوان* گذاشته می‌شود و ... امیدوار است قدم‌های سریعی در راه تعالی و نجات و تثبیت حقوق مدنی *نسوان* از پیش بردارد.

در همان سر سخن، بانو نوع‌دوست، *پیک سعادت نسوان* را مجله‌ای شناساند که «قسمت مهم و جزء اعظم آن مربوط به جامعه‌ی *نسوان* می‌باشد»، در بر گیرنده‌ی نوشته‌های اخلاقی، ادبی، اجتماعی و تاریخی. مجله برای تامین هزینه‌ها و تدوین نوشته‌ها «به

---

۱ - نشریه‌های زنانی که پس از انقلاب مشروطیت در تهران انتشار یافتند به این قرارند: دانش (۱۲۸۹)، شکوفه (۱۲۹۱)، نامه بانوان (۱۲۹۹)، عالم *نسوان* (۱۲۹۹)، *زنان ایران* (۱۲۹۹) و نیز مجله جمعیت *نسوان* وطنخواه (۱۳۰۲). در همین دوره، *زبان زنان* در اصفهان به چاپ رسید (۱۲۹۸)، *جهان زنان* در مشهد (۱۲۹۹) و *نسوان شرق* در بندر انزلی (۱۳۰۵).

مساعدهت‌های مالی و معنوی و حسن استقبال اشخاص جوان‌فکر آزادمش و نویسندگان معظم مملکت و خواتین محترمه» چشم امید دوخته بود. از دخالت در «موضوعات سیاسی و از بحث در حوادث جاریه» پرهیز داشت. با چنین نگرشی تنها به این بسنده کرد که «توجهات یگانه عامل بزرگ ترقی و قاید توانا [را که] می‌رود به دوره‌ی فترت خاتمه داده...» باز می‌شناسد!

## ۲

روشنک نوع‌دوست (۱۳۳۸-۱۲۷۳)، از اندک شمار زنان سرشناس گیلان آن روزگاران بود. مادرش، سلمه نام داشت که درباره‌ی او آگاهی‌ای نداریم. پدرش، حاج سید حسن، از خانواده‌های ریشه‌دار رشت بود و از فرادستان آن سامان. نیز از پزشکان خوب و تجددخواهان خوش‌نام آن شهر زنده‌ی ایران. حاج سید حسن از دانش‌آموخته‌گان یکی از دانشگاه‌های فرانسه بود و به زبان فرانسه چیره.<sup>۲</sup> دختر بزرگ او، روشنک، نیز در رشت پا به دنیا گذاشت. اما از زادگاه دختر و پسری که از پی روشنک پا به جهان گذاشتند، آگاهی نداریم.

روشنک، خواندن و نوشتن فارسی را نزد پدر آموخت؛ نیز اصول اولیه‌ی زبان فرانسه را. سپس به فراگیری عربی و ریاضی برآمد و پای درس استاد‌های نامدار آن شهر نشست: شیخ محمد حسین صدرآموخته (معروف به صدرالافاضل)<sup>۳</sup> و شیخ علی تنها.<sup>۴</sup> او به

۲ - ادعا شده است که حاج سید حسن، دانش‌آموخته‌ی ترکیه بود. از آنجا که در این باره سندی ارائه نشده است، نسبت به درستی این ادعا یقین نداریم.

۳ - شیخ محمد حسین صدرآموخته (معروف به صدرالافاضل) همچون شیخ علی تنها از پیروان مکتب آموزش نوین میرزا حسن خان رشديه بود و از یاران وی. نیز از جنگلیانی که پس از شکست میرزا کوچک‌خان در دستگاه معارف گیلان به آموزش و پرورش خردسالان و جوانان روی آوردند. او یک‌چندی مدیر مدرسه‌ی رشديه انزلی بود. در زمینه‌ی مبانی آموزش و پرورش نوین و معایب درسی قدیم نگاهی کارشناسانه داشت و پژوهش‌هایی که شماری از آن در مجله فرهنگ رشت به چاپ رسیده است. وی شعر و ترانه نیز می‌سرود.

۴ - زنده‌یاد شیخ علی تنها (۱۳۱۰-۱۲۴۷) از روشنفکران و فرهنگیان پیشگام زمان خود بود و یکی از پایه‌گذاران نظام آموزشی نوین گیلان. درباره‌ی او نوشته‌اند: «شیخ علی طالقانی، معروف به علی تنها ... در طالقان تولد یافت. او در ۱۲ سالگی به گیلان مهاجرت کرد و تحصیلات خود را در حوزه گذراند و مدتی نیز معلم بود. وی از فرهنگیان هم‌زم میرزا کوچک خان بود و با ابراهیم فخرایی، سرپرست فرهنگ و معارف جنگل، تعامل داشت. تنها در سال ۱۲۹۸ پس از آنکه میرزا عیسی خان صدیق اعلم به

زبان روسی هم گویا آشنایی داشت.<sup>۵</sup> کتاب‌خوان بود و از مشتریان یکی از مهم‌ترین کتاب‌فروشی‌های رشت آن دوران: تجدد. کتاب‌فروشی تجدد که هم لوازم تحریر می‌فروخت و هم در فن صحافی کتاب اسم و رسمی داشت، «وارد کننده و فروشنده‌ی بهترین کتاب‌های روز نیز به شمار می‌رفت و از این رو مورد نفرت و دشمنی قشریون قرار می‌گرفت... از آنجا که مالک و گرداننده‌ی آن [تجدد] به بسیاری از خرافات مذهبی و جادو و جنبل‌بازی‌ها، بی‌اعتنایی نشان می‌داد، در مظان اتهام قرار داشت...»<sup>۶</sup> آقای تجدد را لامذهب می‌خواندند و بهایی! اما برچسب‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها سبب نشد که روشنگر نوع‌دوست، دل از تجدد برکند و با وی پیمان زناشویی نیندد. این پیوند اما دیرپا نبود. کوتاه زمانی پس از آغاز زندگی مشترک، آن دو از هم گسستند؛ کرداری نادر و ناپسندیده در آن زمانه. چه آن پیوند و چه جدایی‌ای که در پی آن آمد، از سنت‌شکنی، جسارت اخلاقی و بی‌اعتنایی آن زن پیشرو نسبت به جو اجتماعی واپسگرا نشان دارد.

روشنگر نوع‌دوست پس از جدایی از همسر به تدریس خصوصی پرداخت<sup>۷</sup> سپس مدرسه‌ی دخترانه‌ی سه کلاسه‌ای در خانه‌ی خود به راه انداخت و نام آن را سعادت نسوان گذاشت. سه کلاسه بودن این مدرسه چه بسا به این دلیل باشد که نظام آموزشی ابتدایی دولتی، در آن برش زمانی بر بنیاد مدرسه‌های ۴ کلاسه استوار بود.<sup>۸</sup> مدرسه‌ی سه کلاسه

...اگر چه امتیازی نداشت، اما با علاقه‌ی خاصی که [روشنگر

---

ریاست معارف و اوقاف گیلان منصوب شد و معارف (فرهنگ) این استان را دارای نام و نشان و بودجه و تشکیلات منظم کرد... در سمت نماینده‌ی معارف ... به فعالیت پرداخت...» وی چندین مدرسه در گیلان بنیان گذاشت و مدیریت کرد: اقبال و رودکی (رشت)، ایمان (ماسوله) و ترقی (فومن). نخستین مدرسه‌ی دخترانه‌ی رشت، شمسیه (بنات اسلامی) نیز به همت او گشوده شد. علی‌تفاوتاً آموزش و مدیریت مدارس، در کار پژوهش نیز دست داشت. از او یک مجموعه پنج جلدی به جا مانده که بر آن عنوان شریعت جامع گذاشت.

۵- مروجی، سید ابراهیم، پیشگامان فرهنگ گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷، فرهنگ ایلیا، جلد اول، ص ۲۷۳  
۶- این آگاهی را از یکی از گیلان‌شناسان امروز ایران به دست آورده‌ایم که درباره‌ی نام‌خانوادگی همسر روشنگر نوع‌دوست، تجدد، تردیدی نداشته‌اند اما درست به یاد نمی‌آورند که نام نخست وی فریدون بود یا هوشنگ.

۷- تقی مسرورچهر، روشنگر، مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی، دوره‌ی چهل و هفت، ۱۶ مهر ۱۳۵۷، شماره‌ی ویژه، ص ۱۹۶

۸- مجله‌ی فرهنگ دوره اول، شماره ۳، اول حوت ۱۲۹۸، ص ۶۴

نوع دوست] به تعلیم و تربیت داشت، دروس رسمی وزارت معارف را با بیست و پنج دانش آموز و شهریه‌ی ماهانه‌ی پنج ریال تدریس می‌کرد. خانم روشنگر، موضوع تدریس کلاس‌های خود را به وزارت معارف گزارش کرد و ... در فرصتی، وزیر وقت معارف، از سه کلاس ابتدایی داخل خانه‌ی مسکونی وی بازدید کرد و از دانش‌آموزان امتحان به عمل آورد و سطح سواد و آموخته‌های دانش‌آموزان را در حد کلاس ششم ابتدایی تشخیص داد. وزیر وقت، پس از بازگشت به تهران، دستور داد که امتیاز مدرسه‌ی شش کلاسه‌ی ابتدایی، به نام مدرسه‌ی *پیک سعادت نسوان* به نام وی صادر شود.<sup>۹</sup>

این پیش‌زمینه‌ای شد برای گشایش *مدرسه‌ی سعادت نسوان* به سال ۱۲۹۶. این مدرسه، از اولین مدرسه‌های دخترانه‌ی شهر رشت است که بنا به قاعده و قانون وزارت معارف، با چهار کلاس ابتدایی آغاز به کار کرد.<sup>۱۰</sup> در خور یادآوری است که ایجاد و اداره‌ی مدرسه‌ی دخترانه در آن زمان کاری آسان نبود. به زن، آن هم زن مجرد، سخت‌خانه اجاره می‌دادند.

۹ - تقی مسرورچهر، روشنگر، ماهنامه‌ی *آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)*، دوره چهل و هفت، ۱۶ مهر ۱۳۵۷، شماره ویژه، ص ۱۹۶. لازم به یادآوری است که نام مدرسه به اشتباه *پیک سعادت نسوان* گفته شده.

۱۰ - مجله‌ی *فرهنگ* در ششمین شماره‌ی سال اول خود (صص ۴۸ و ۴۹) این احصایه را درباره‌ی آموزشگاه‌های رشت و انزلی به دست داده است: رشت، مدرسه‌ی *اناث آمریکایی*، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۸۵، عده‌ی شاگردان: ۴۲ نفر، عده‌ی معلمان: ۴ نفر؛ *بنات اسلامی (ملی)*، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۹۰، عده‌ی شاگردان: ۱۰۰ نفر، عده‌ی معلمان: ۴ نفر؛ *آذر می‌سخت (ملی)*، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۹۴، عده‌ی شاگردان: ۴۲ نفر، عده‌ی معلمان: ۴ نفر؛ *بنات/نجم (ملی)*، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۹۶، عده‌ی شاگردان: ۳۲ نفر، عده‌ی معلمان: ۱ نفر؛ *حیات جاوید (ملی)*، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۹۷، عده‌ی شاگردان: ۲۸ نفر، عده‌ی معلمان: ۲ نفر؛ *بنات سمیعی (ملی)*، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۹۸، عده‌ی شاگردان: ۲۷ نفر، عده‌ی معلمان: ۲ نفر.

مدارس *اناث* و *ذکور*، رشت، *ارامنه*، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۸۶، عده‌ی شاگردان: ۱۴۰ نفر، عده‌ی معلمان: ۶ نفر؛ *انزلی*، *متوسطه‌ی ۲*، دولتی، سال تاسیس: ۱۲۸۶، عده‌ی شاگردان: ۱۹۷ نفر، عده‌ی معلمان: ۸ نفر؛ *انزلی*، *نمره‌ی ۳*، *مجانی*، دولتی، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۹۸، عده‌ی شاگردان: ۸۵ نفر، عده‌ی معلمان: ۴ نفر؛ *انزلی*، روسی، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۹۴، عده‌ی شاگردان: ۷۵ نفر، عده‌ی معلمان: ۴ نفر؛ *انزلی*، *ارامنه*، ابتدایی، سال تاسیس: ۱۲۸۶، عده‌ی شاگردان: ۸۳ نفر، عده‌ی معلمان: ۳ نفر؛ *درگیلان* در ۸۲ مکتب ۲۰۴۸ شاگرد و ۸۴ معلم موجود است.



روشنک ناچار به اعتبار پدرش... ساختمانی برای مدرسه‌ی...  
سعادت نسوان اجاره کرد. از لحاظ اداری نیز ریاست یک زن  
مشکلات زیادی پیش می‌آورد... اگر مشکلی پیش می‌آمد و  
روشنک می‌خواست آن را با رئیس فرهنگ در میان گذارد  
می‌بایست پشت پرده‌ای قرار گیرد و از آنجا با رئیس فرهنگ  
گفت و شنود کند.<sup>۱۱</sup>

وانگهی بانیان و دست اندرکاران مدرسه‌های نسوان با واپس‌گرایان نیز در ستیز بودند  
که تجدد و فرآورده‌های آن، از جمله آموزش دختران را در مدارس نوین بر نمی‌تافتند.  
هنوز از رنج و شکنجی که بر فرزانه نیکروان، مادام مدیر دبستان آذر می‌دخت رفته بود،  
چهار سالی پیش نگذشته بود.<sup>۱۲</sup>

... او در این کار مشقت‌های فراوانی را به جان خرید. تکفیر  
شد. آزار دید. و با شکستن شیشه‌ها و پرتاب سنگ و کلوخ  
از سوی مردمی که هنوز تحت تاثیر باورهای تعصب‌آمیز و  
خرافی، تحصیل بانوان را امری نادرست می‌شمردند، مواجه  
شد.<sup>۱۳</sup>

اما روشنک نوع دوست، بخت یار بود. گشایش مدرسه سعادت نسوان با گسترش جنبش  
جنگلیان (۱۳۰۰-۱۲۹۳) هم‌زمان شد که از یک سو واپس‌گرایان شیعی را به حاشیه راند  
و از دیگر سو نوگرایان و روشن‌اندیشان را به میانه‌ی میدان کشاند. همان‌ها که در فضای  
آزاد سال‌های پایانی سده‌ی پیشین، به بیداری زن ایرانی دل بسته بودند؛ مشارکت وی را

---

۱۱ - تقی مسرورچهر، روشنک، مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی، دوره چهل و هفت، ۱۶ مهر ۱۳۵۷،  
شماره ویژه، ص ۱۹۶

۱۲ - فرزانه (ربابه) نیکروان (۱۳۳۰-۱۲۷۸). پدرش از بازرگانان رشت بود. مادرش مکتب‌خانه داشت.  
فرزانه پس از پایان دوره‌ی مکتب‌خانه در مدرسه اناتیه آمریکایی به فراگیری دانش نوین و زبان انگلیسی  
پرداخت. سپس حرفه‌ی آموزگاری برگزید و دبستان آذر می‌دخت را دایر ساخت. گفته می‌شود به  
زبان‌های فرانسه و روسی آشنا بود. از هنر تئاتر بی‌بهره نبود. پیانو نیز می‌نواخت. سفرهایی هم به بیرون از  
ایران داشت. با حسین نیکروان (روحی کرمانی) مدیر مدرسه‌ی احمدی رشت پیوند زناشویی بست. وی  
از مبارزان جنبش مشروطه‌خواهی، بیکارگران جنگلی و اعضای نخستین فرقه‌ی کمونیست ایران بود که  
پس از شکست جنبش جنگل، هفته‌نامه فکانی صورت را به انتشار رساند. صورت از حقوق برابر زن و مرد  
پشتیبانی می‌کرد و همچنین از کشف حجاب زن.

۱۳ - مروجی، سید ابراهیم، پیشگامان فرهنگ گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷، فرهنگ ایلیا، جلد اول، ص ۲۷۵

در زندگی جامعه لازمه‌ی پیشرفت میهن می‌شناسانند و از کشف حجاب و آموزش و پالایش فکر و فرهنگ بانوان سخن می‌گفتند. در یک چنین بستر اجتماعی‌ای بود که زنان پیشرو رشت، یکدیگر را بازیافتند. گرد هم آمدند. چند انجمن بر پا داشتند و در راستای دگرگون ساختن موقعیت *نسوان* و مناسبات جنسیتی، گام‌هایی برداشتند.<sup>۱۴</sup> جمعیت *پیک سعادت نسوان*، سرآمد این انجمن‌ها بود.<sup>۱۵</sup> و روشنک نوع دوست، پیشگام

## ۳

آشنا کردن زنان با مسائل روز، حرکت دادن زنان به سوی فعالیت‌های اجتماعی، مبارزه با فقر فرهنگی و اجتماعی، پرورش استعدادهای نهفته و آموزش بهداشت، از اهداف عمده‌ی جمعیت بود... [نیز] آموزش‌های هنری از قبیل خیاطی و گلدوزی و تئاتر و همچنین سوادآموزی...<sup>۱۶</sup>

رسیدن به این هدف‌ها در گرو با سواد شدن دختران و زنان بود که نزد روشنک نوع دوست کلید سعادت *نسوان* بود. از این رو کسب پروانه‌ی گشایش مدرسه‌ی شش کلاسه‌ی *پیک سعادت نسوان* در سال ۱۳۰۲، کم از پیروزی نداشت.<sup>۱۷</sup> آن پروانه، به نام

۱۴ - جا دارد که از انجمن معارف *پروهان نسوان* یاد کنیم که به همت بانو ساری امانی شکل گرفت.  
 ۱۵ - تاریخ دقیق شکل‌گیری جمعیت *پیک سعادت نسوان* را نمی‌دانیم. تاریخ‌های گوناگونی در دست داریم: ایراندخت ابراهیمی در مقاله‌اش *انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر و نهضت آزادی زنان* که در کتاب *انقلاب اکبر و ایران* (انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۶، ص ۳۱۹) آمده، سال بنیادگذاری جمعیت *سعادت نسوان* را ۱۳۰۰ تعیین کرده؛ نیز عبدالحسین ناهید در *زنان ایران در جنبش مشروطه* (تجدید چاپ، انتشارات نوید، آلمان غربی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۶). عبدالصمد کامبخش، *شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران*، چاپ پنجم، انتشارات حزب توده‌ی ایران، ۱۳۵۸، صص ۳۰ و ۳۱ و ا.ک. (اختر کامبخش) در *جنبش مترقی زنان ایران در راه احراز حقوق اجتماعی خود* (دنیای دوره دوم، سال چهارم شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۴۲)، سال ۱۳۰۱ را سال شکل‌گیری این جمعیت دانسته‌است؛ عبدالحسین آگاهی در *تاریخ یک صد ساله احزاب چپ و جنبش انقلابی ایران* (برگرفته از سایت انترنتی *راه توده*)، سال ۱۳۰۲ را به دست داده؛ نیز آزاده بیزارگیتی در *نگاهی به زندگی و مبارزات روشنک نوع دوست*، گیله‌وا، شماره ۸۳، تیر - مرداد ۱۳۸۴ و نوشته‌ی دیگرش *آموزش زنان در نگاهی به فعالیت‌های روشنک نوع دوست*، فصل زنان، جلد سوم، تهران ۱۳۸۲. نگاه کنید به مهناز متین، ناصر مهاجر، *ماهرخ کسمایی* (<http://news.gooya.com/politics/archives/045797.php>) مارس ۲۰۰۶.

۱۶ - شوکت روستا در گفت و شنود با شاهین عبدلی، گیله‌وا، شماره ۸ و ۹، اسفند ۱۳۷۱، ص ۱۸

۱۷ - مروجی، سید ابراهیم، *پیشگامان فرهنگ گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷*، فرهنگ ایلیا، جلد اول، ص ۱۷۰

بانو جمیله صدیقی کسمایی صادر شد. این زن مبارز از بنیان‌گذاران جمعیت و نخستین همکاران روشنگر نوع دوست است. هموست که مدیریت دبستان را پذیرا گشت و تا پیش از آنکه به چنگ پاوران نظمی‌ی رضاشاه افتد و به محبس، با کفایت مدرسه را اداره کرد.<sup>۱۸</sup> کلاس‌های اکابر نسوان چه بسا در همین مدرسه دایر شد که آن را هم باید در فهرست ابتکارهای «روشنگر خانم» ثبت نمود. اداره‌ی مدرسه‌ی اکابر نسوان به دست کارآمد مهکامه محمص سپرده شد. این مدرسه در کوتاه زمانی توانست نزدیک به صد زن را آموزش دهد.<sup>۱۹</sup>

از دیگر فعالیت‌های جمعیت، اجرای تئاتر و برگزاری نمایش بود. سنت شکنی و نوآوری جمعیت در این پهنه نیز نمونه‌وار است؛ چه تا پیش از شکل‌گیری گروه تئاترال جمعیت پیک سعادت نسوان، از گروه تئاترال زنان‌ی دیگری خبر نداریم. وانگهی به صحنه رفتن زنان ناپسندیده بود و از محرمات! به این دلیل نقش‌های زنان را مردان بازی می‌کردند.<sup>۲۰</sup> جمعیت قاعده این بازی را نیز دگر ساخت و ابتکار عمل را به زنان داد. شوکت روستا یکی از اعضای جمعیت و بازیگران گروه تئاترال شرح داده است که:

از آنجایی که مخاطبین ما تنها دوشیزگان و بانوان بودند و نیز اینکه باورهای مردم در آن زمان وجود زن و مرد را به عنوان همبازی نمی‌پذیرفت، ما خود نقش مردان را با پوشیدن لباس مردانه به عهده می‌گرفتیم. نمایشنامه‌های ما ... بیشتر آثار مولیر بود و کار ترجمه‌ی آن‌ها را بیشتر جمعیت فرهنگ<sup>۲۱</sup> که

۱۸- برای آشنایی با زندگی و مبارزه‌ی جمیله صدیقی، نگاه کنید به ناصر مهاجر، *کیفر زنان پیکارگر در دوران پهلوی اول*، باران، شماره‌ی ۱۰، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۲۴-۱۱۹

۱۹- *مدارس نسوان گیلان*، پیک سعادت نسوان، شهریور ۱۳۰۷، شماره ۶، ص ۱۶۶

۲۰- فریدون نوزاد، *تاریخ‌نمایش در گیلان*، چاپ اول، ۱۳۶۸، نشر گیلکان، صص ۱۴۶ و ۱۴۷

۲۱- فکر تشکیل جمعیت فرهنگ رشت از آن حسین جودت (۱۳۶۸-۱۲۷۷) بود که برای تدریس ریاضیات از تهران به رشت شد. درباره‌ی چند و چون شکل‌گیری و هدف این جمعیت در *مجله‌ی فرهنگ* شماره‌ی ۱ آمده است:

در ۱۴ رمضان ۱۳۳۵ [۱۶ تیر ۱۲۹۶] مجمع کوچکی که مرکب از یک عده‌ی ده نفری از جوانان با ذوق و تجددخواه بود، در شهر رشت تأسیس شد و از بدو تشکیل خدمت به عالم معارف را وجهی نظر قرار داد. حالا به محضورات و موانعی که ناشی از جهل و غفلت عمومی و ظلمت و تیره‌گی محیط بود، در هر قدم تصادف می‌کرد کاری نداریم! با وصف این حال انجمن مزبور که به نام «فرهنگ» رسمیت می‌یافت، در دوره‌ی حیات، در سایه‌ی ترقیات فکری و معنوی و عملی اعضای متجدد و فعال خود به انجام مقاصد مشروح‌هی ذیل نائل گشت: اولاً یک کمیسیون مهم تئاترال تشکیل داد ... رفته رفته صاحب زیاده از

مختص آقایان بود به عهده داشت.<sup>۲۲</sup>

گفتنی است که برنامه‌های نمایشی گروه تئاترال بیک سعادت نسوان، چندان با استقبال زنان گیلان روبه‌رو می‌گشت که از درآمد آن، کسری بودجه‌ی مدرسه‌ی سعادت نسوان جبران می‌شد. درباره‌ی مسئله‌ی کسری مزمن بودجه‌ی مدرسه، ملوک محبوب خلیق، خواهر روشنگ نوع‌دوست گواهی داده است که:

... شهریه‌ی دریافتی از دانش‌آموزان برای هزینه‌های مدرسه

کافی نبود و او [روشنگ نوع‌دوست] گاهی برای جبران

کمبود مخارج مدرسه، اثانه و اموال خود را گرو می‌گذاشت

یا می‌فروخت تا بتواند حق‌التعلیم دبیران را... بپردازد.<sup>۲۳</sup>

اگر بپذیریم که روشنگ نوع‌دوست «از نام‌نویسی رایگان ... دانش‌آموزان بی‌بضاعت و

بسیست آکتور کاری زبردست گشت که امور و قواعد مربوطه به تئاتر را از آرتیست‌ها و معلمین معروف خارجه تعلیم می‌گرفتند. ثانیاً یک کتابخانه‌ی عمومی به نام *ارغنگ فرهنگ* تأسیس کرد که شامل ۲۷۶ جلد کتب مفیده از السنه داخله و خارجه بوده و در هر موقعی اشخاص مختلفه می‌توانستند برای رفع اشتباهات علمی خود به کتب مزبوره مراجعه نمایند. ثالثاً در یکی از معمورترین نقاط شهر قرائتخانه تشکیل داد که عموم اشخاص می‌توانند در صورت حاجت و ضرورت از کتب مختلفه، روزنامه‌های داخلی و خارجی، از یومیه، هفتگی، ماهیانه استفاده نمایند... هیئت فرهنگ دارای اساسنامه‌ی اساسی است مجتمّل بر ۴۶ ماده (که ۳۳ ماده راجع به جمع و ۱۳ ماده‌ی آن مربوط به هیئت مدیره است) و همچنین مرام‌نامه‌ی عملی است که در تحت ۸ ماده اجرای چندین مقصد اساسی را برای رفع نواقص و احتیاجات کنونی در عهده می‌گیرد و ماده‌ی دوم مرام‌نامه‌ی مزبور که عبارت از: «تهذیب اخلاق به وسیله‌ی دادن نمایش‌ها، انتشار روزنامه‌ها و ایراد کنفرانس‌های علمی و اخلاقی» می‌باشد هیئت فرهنگ را مجبور می‌سازد که قدم‌های شمرده آرام آرام - برای آنکه مبدا پاهایش یک مرتبه لغزش پیدا کرده و در گودال پر مخافت و عمیق سیاست سرنگون گردد - در راه مطبوعات بردارد.»

با یک چنین نگرشی در اول بهمن ۱۲۹۸ نخستین شماره‌ی *مجله‌ی فرهنگ* را به مدیریت و سردبیری میرزا محمد خان شبانی رازی، به چاپ رساندند. *فرهنگ* که مجله‌ای «علمی، ادبی، اخلاقی، اجتماعی، فنی و اقتصادی» بود، به زودی یکی از پُر بارترین نشریه‌های روشنفکری ایران برآورد شد. اما در تیر ماه ۱۲۹۹ تعطیل گشت. گردانندگان نشریه علت را چنین توضیح دادند: «انقلاب اخیر گیلان فرارسیده و مجله موقوف‌الانشار ماند.» دوره‌ی فترت تا فروردین ۱۳۰۴ ادامه داشت. دوره‌ی دوم *فرهنگ* به سردبیری تقی رافتی گشایش یافت. اما یک سالی نگذشت که باز نشریه خاموش گشت. دلیل خاموشی این دوره را «موانع و مشکلاتی» عنوان کردند که «همواره در کمین مطبوعات» نشسته است. با فروکش موج سرکوب، *فرهنگ* دوباره روشنایی‌بخش محافل روشنفکری کشور شد؛ از اول فروردین ۱۳۰۷. *مجله‌ی فرهنگ* در مهر ماه همان سال و همزمان با *مجله‌ی بیک سعادت نسوان* برای همیشه چراغش خاموش گشت.

۲۲ - شوکت روستا، پیشین

۲۳ - مسرور چهر، تقی، پیشین

تأمین هزینه‌های تحصیل آنان»<sup>۲۴</sup> دریغ نداشت و اگر بپذیریم که:

این زن فرهنگی فداکار و عاشق تعلیم و تربیت، برای توسعه‌ی فرهنگ و بالا بردن سطح دانش عمومی از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد و ... دست به ابتکارات جالبی می‌زد که از جمله سفارش او به شیرینی‌فروشی‌های شهر رشت بود... که حروف الفبای فارسی را به صورت شیرینی درست کنند و به دانش‌آموزان بفروشند تا به این وسیله حروف الفبا را خوب یاد بگیرند...<sup>۲۵</sup>

آنگاه از مسئله‌ی بدهی همیشگی روشنگر نوع‌دوست در شگفت نمی‌مانیم.

روشنگر نوع‌دوست هرگاه که برای افزایش و گسترش دامنه‌ی پیکار جهت‌یاری زنان و حقوق برابر آنان با مردان زمینه‌ی مناسبی می‌یافت، به جنب و جوش می‌افتاد. آستین بالا می‌زد، ساز و برگ تهیه می‌کرد و با گزینش هوشمندانه‌ی همدلان پُر شور و شعور، خشت بر خشت می‌گذاشت تا آنچه را که می‌بایست بنا سازد. انتشار دو ماهنامه‌ی پیکر سعادت نسوان، مصداق این اصل است:

از چندی پیش فکر تأسیس مجله‌ای که هادی نسوان این خطه باشد، ما را راحت نمی‌گذاشت. ولی متأسفانه با مراجعه متواتره که به مقامات مربوطه برای اخذ امتیاز آن می‌گردید، منتج نتیجه‌ای نگشته و ابراز مساعدت نمی‌شد که ناگهان ستاره‌ی اقبال گیلان درخشیدن گرفته و معارف این سامان در رأس خویش وجود پر قیمت آقا میرزا محمد علی‌خان تربیت را مشاهده نمود. این حسن اتفاق و بذل توجهی که ایشان در ابتدای ورود به معارف نسوان فرمودند، باعث تحریک [و]

۲۴ - مروجی، پیشین، ص ۳۷۳

۲۵ - مسرورچهر، تقی، پیشین، ص ۱۹۷

تشجیع ما شده مجدداً اقدام به اخذ امتیاز به وسیله‌ی حضرت ایشان نمودیم. خوشبختانه پیشنهاد ما را حُسن تلقی نمود و شروع به اقدامات در پیشگاه اولیاء امور مرکز نموده با جدیت خستگی‌ناپذیری که در این طریق مبذول داشته، بالنتیجه ما را به داشتن امتیاز موفق نموده و از خود نام نیکی به یادگار گذاردند.<sup>۲۶</sup>

پیک سعادت نسوان دومه نامه بود. شماره‌ی نخست آن در آبان ۱۳۰۶ به چاپ رسید؛ در مطبعه اتحاد رشت. نام مجله در مستطیلی نهاده شد؛ به خط نسخ و رنگ سیاه. دور تا دور جلد، تذهیب گشت. درون‌مایه‌ی مجله را در ۳۲ صفحه‌ی ۲۱×۱۵ سانتی‌متری نگاشتند؛ بر کاغذ کاهی و با چاپ سربی. صفحه‌آرایی آن شماره، ابتدایی است. روی جلد، مقوایی است؛ آئینه‌ی شناسنامه‌ی مجله. قیمت اشتراک در پایین صفحه جای گرفت:

رشت: یک ساله ۱۲ قران، شش ماهه ۸ قران/ بلاد ایران یک ساله ۱۵ قران، شش ماهه ده قران/ خارجه یک ساله ۲۰ قران، شش ماهه ۱۵ قران/ قیمت یک شماره ۲ قران

بر پُشتِ جلد، «فهرست مقالات و مندرجات» نقش بست. صفحه‌ی آخر «برگه‌ی اشتراک» را در برگرفت. جلد پُشتین مجله خالی ماند؛ بری از هر نوشته. نخستین عنوان فهرست، به بیان مقصود اختصاص یافت؛ به قلم روشنک نوع‌دوست. سه نوشته امضای پیک سعادت بر خود گرفت. در برابر نام سه نوشته‌ی دیگر نام سه زن رُخ نمود: فخر اعظمی ارغوان، اشرف قایم‌مقامی، مهکامه محمصی. دو نوشته به نام م. جودی آراسته گشت که اگر جنسیتش بر خواننده‌ی غیر گیلک ناروشن بود، گیلکان اهل ادب با نوشته‌های آن مرد آشنایی داشتند؛ از راه مجله‌ی فرهنگ. نامی که جنسیت مذکرش همچون جایگاه اجتماعیش در رشت آن زمان شُبهه برانگیز نبود، دکتر آقاخان بود.<sup>۲۷</sup> گرچه برای نوشته‌ها عنوان گذاشتند، اما به فصل‌بندی مجله نپرداختند و «قسمت‌ها» (سرفصل‌ها) ناپیدا مانده است. با این همه، بیشتر مقاله‌ها، داستان‌واره‌ها، سروده‌هایی که

۲۶- پیک سعادت نسوان، شماره‌ی ۱، آبان ۱۳۰۶، ص ۳

۲۷- نگاه کنید به ص ۸۰ همین دفتر

در مجله آمده، «اوضاع اسفناک و رقت آور حیاتی و معارفی نسوان ایران» را برمی نماید و «پرده سیاه بدبختی و ... عوامل تیره روزی [که] سد بزرگی در مقابل ترقیات»<sup>۲۸</sup> زنان ما بود را آشکار می سازد. نیز راه و روش از میان برداشتن آن سدها را. «مقایسه‌ی نسوان ایران با زنان ممالک متمدنه»<sup>۲۹</sup> که در ستون مکاتبه درج شده، امکان‌پذیری آن چشم‌انداز را پیش رو گذاشت.

هر چند به گونه‌ای آشکار از هیئت تحریریه و اعضای آن سخنی به میان نیامد، اما فاش گفته شد که: «این مجله به قلم و آثار فکری جمعی از خانم‌های حساس و معارف‌پرور گیلان اداره خواهد شد.»<sup>۳۰</sup> می‌توان حدس زد که شوکت روستا،<sup>۳۱</sup> مهکامه محمص و جمیله صدیقی در تحریریه‌ی مجله حضور داشتند و شماری دیگر از اعضای جمعیت پیک سعادت نسوان، نشریه را اداره می‌کردند. با این همه، شماره‌ی اول سرشار از اشتباه‌های چاپی ست. دست‌اندرکاران مجله به این واقعیت نیک آگاه بودند و خود در شماره‌ی دوم نشریه، دلیل آن را با خوانندگان در میان نهادند:

شماره‌ی پیش مجله ما پُر از غلط بود که اذعان می‌کنیم فهم موضوع را نه تنها مشکل، بلکه ممتنع می‌کرد. مندرجات آن طوری که ما می‌خواستیم مرتب نشده بود و بسیاری نواقص دیگر داشت. علت این نواقص بی‌شمار، یک چیز است: ما زن هستیم و بدتر از همه زن ایرانی! عادت کرده‌ایم و مردم هم معتاد شده‌اند که برای زن رفتن در چاپخانه و انجام دادن عمل سهل غلط‌گیری عیب است. این عادت بی‌منطق هم وجود ندارد مگر برای اینکه مردهای ما عادت کرده‌اند هر گاه زن مستوره [ای] را در جایی که سابقاً راه نداشته است (مثل چاپخانه) ببینند با چشمی پُر از حرص به طرف او نگاه کنند...<sup>۳۲</sup>

از بارزترین «غلط‌ها»، تاریخ انتشار مجله است که در مهر ماه منتشر شد، نه آنچنان که

۲۸ - پیشین

۲۹ - پیشین، ص ۱۹

۳۰ - پیشین، ص ۳

۳۱ - مصاحبه با شوکت روستا، پیشین

۳۲ - پیک سعادت نسوان، شماره ۲، ص ۳۴

در صفحه‌ی نخست آمده در آبان.<sup>۳۳</sup> نگارش نام فخر اعظمی ارغون، شاعر، نویسنده و کوشنده‌ی نهضت بیداری زنان آن دوران نیز از دیگر اشتباهات فاحش مجله است و نیز نگارش نام مهکامه محمص و ده‌ها اشتباه چاپی دیگر که در شماره‌های پسین مجله کماکان دیده می‌شود؛ هر چند کمتر.

شماره‌ی دوم مجله، دستخوش تغییراتی در شکل گشت. نام *پیک سعادت نسوان*، به خط نستعلیق درآمد؛ اندکی درشت‌تر از پیش. عدد ۱۳۰۶، یعنی تاریخ بنیان‌گذاری مجله، در *دل ت سعادت حکک* شد؛ به صورتی چشم‌نواز. مستطیلی که نام مجله را در خود حبس کرده بود، از بین رفت. شناسنامه‌ی مجله بی‌کم و کاست آمد؛ به ترتیبی منطقی و حرفه‌ای. طرح تذهیب چهارچوب جلد نیز متناسب با داده‌های شناسنامه چهره نمود؛ با نمایی خوش. «قیمت یک شماره دو قران» تعیین شد. این شماره در *مطبعه فردوس رشت* به چاپ رسید. «فهرست مندرجات» صورت دیگری پیدا کرد. جز نام سعید نفیسی نام دیگری در آن به دیده نمی‌آید. سرسخن بی‌امضاست. باید مجله را خواند تا دریافت که بازتاب دیدگاه هیئت تحریریست. امضاء *پیک سعادت* نیز به کلی رخت بست. به جای آن نام *پر معنای*، خط تیره نشست؛ یا فضاهای تهی. دو نوشته حرف اول و آخر نام و نام‌خانوادگی نویسنده را یدک کشیدند. «فهرست مندرجات» احساس سردی و دل‌گذاری به وجود می‌آورد. برعکس، صفحه‌آرایی مجله تکامل آن را می‌نمایاند. بر پیشانی صفحه‌های فرد، عنوان نوشته را برجسته ساختند. صفحه‌های زوج را با نام *پیک سعادت نسوان* آراستند. بنا به رسم زمانه، صفحه‌ها را در پیوستگی با شماره‌ی پیشین نمره گذاشتند؛ سلسله‌وار. فضای تهی میان نوشته‌ها را با سخنان بزرگان علم و ادب آکنده‌اند. نتوانستند اما فصل‌بندی مجله را سر و سامان دهند؛ هر چند که در «قسمت حفظ‌الصحه» نشانه‌ی حرکت بدین سو آشکار است. صفحه‌ی پُشتین مجله آگاهی‌های لازم را برای اشتراک و خرید مجله در اختیار خواننده گذاشت. این شماره نیز همچون شماره‌ی ۱، در ۳۲ صفحه به چاپ رسید.

۳۳- در روی جلد شماره‌ی اول مجله، تاریخ انتشار آبان ماه ۱۳۰۶ ثبت شده. در حالی که در درون مجله و در صفحه‌ی پس از «فهرست مقالات و مندرجات»، تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۰۶ آمده است. این تاریخ آخرین درست است و نه تاریخی که در روی جلد به چشم می‌آید؛ چرا که مجله *آینده‌ی* شماره ۷، مهر ماه ۱۳۰۶، در بخش «مطبوعات وارده» و «کتب، رسائل و جراید جدیدالطبع [که] به اداره‌ی مجله رسیده است»، از شماره اول مجله *پیک سعادت نسوان* نیز یاد کرده.



شماره‌ی سوم نشریه در اسفند ماه ۱۳۰۶ پراکنده گشت. این بیانگر نظم و ترتیب دو ماهنامه است. جلد این شماره را به دست نیاوردیم. حروف چینی دگرسان مجله، چه بسا نشانه‌ی چاپ آن در چاپخانه‌ای دیگر باشد. «فهرست مندرجات»، همسان فهرست شماره‌ی ۲ مجله است. سعید نفیسی باز تنها افتاده است. فاطمه‌ای را که در شماره‌ی دوم نامش را دیده بودیم، این بار در فاصله‌ی چند تیره و چند حرف اول و آخر، ته فهرست جا دادند. آیا می‌دانستند که او کریم کشاورز است؟!<sup>۳۴</sup> در این شماره نیز الگوی صفحه‌آرایی شماره‌ی پیشین را پی گرفتند. اما فصل تازه‌ای نیز گشودند و دو عنوان اجتماعی و علمی را به صورت سرنوشته در آن جای دادند. با دو رباعی، یکی از «آثار متأخرین» و دیگری از «آثار متقدمین» و نیز سه بیت شعر از ملک‌الشعراى بهار، حال و هوای تازه‌ای به پیک بخشیدند.

تنها بار که مجله‌ی پیک سعادت نسوان از روال انتشار دو ماه یک‌بار خارج شد و سر وقت به دست خوانندگان خود نرسید، اردیبهشت ماه (۱۳۰۷) بود. پیک در تیرماه انتشار یافت. روی جلد آن آمد: «شماره‌ی ۴-۵، اردیبهشت و تیرماه ۱۳۰۷... قیمت این شماره سه قران است». قیمت‌گذاری موجه است و گفتنی‌ست آن شماره که به واقع دو شماره را بر ساخته، ۶۴ صفحه است. تذهیب روی جلد باز تغییر یافت؛ نیز بنگاه انتشاراتی. چاپ آن شماره را به «شرکت چاپخانه جاوید» سپردند. اما دلیل دیرکرد انتشار مجله را در سر سخن نیاوردند. فهرست را به همان سبک و سیاق شماره‌های ۲ و ۳ آوردند. این بار حتا یک نویسنده هم نام و نام خانوادگی کامل ندارد و این نشانه‌ی آن است که نویسندگان ناهمخوان با دستگاه دولت و سیاست حکومت، امنیت خود را در خطر می‌دیدند. با این همه، شماره‌ی ۴-۵ را باید از پربارترین و به‌روزترین پیک‌ها دانست. برای نخستین بار در آن شعر بلندی به چشم می‌آید که داستان «صیغه‌روی» زن ایرانی است و پیامد اندوه‌بار اینگونه روسپی‌گری. داستان کوتاهی نیز از یک زن نویسنده‌ی آلمانی به فارسی برگرداندند که مناسبات طبقاتی در جامعه را می‌نمایاند. «خلاصه‌ی

۳۴- آنکه پرده از این واقعیت برداشت کسی جز خود کریم کشاورز نیست. این نویسنده، مترجم و محقق نامدار (۱۲۷۹-۱۳۶۶) در کتاب فی‌مدت‌المعلومه که در برگیرندی برخی از مقاله‌های اوست و از جمله نامه‌ی فاطمه، در زیرنویسی فاش ساخت: «نامه‌ای است که به امضای مستعار فاطمه به مجله‌ی پیک سعادت نسوان رشت (شماره ۵-۴ سال اول، به مورخ اردیبهشت - تیر ماه ۱۳۰۷ شمسی) نوشته‌ام.» فی‌مدت‌المعلومه، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۲۵۳۵، ص ۱۵۳

مصاحبه با علیاحضرت ملکه ثریا» همسر تجددخواه پادشاه افغانستان، امان‌الله‌خان و همچنین نوشته‌ای زیر عنوان «اوضاع زنان در افغانستان»، با سفر رسمی آن زوج به ایران (۱۶ خرداد تا ۳۱ خرداد ۱۳۰۷) نمی‌تواند بی‌ارتباط باشد. انتشار نامه‌ی انتقادآمیز "فاطمه" که پنداری «در یکی از شهرهای مسلمان‌نشین خارجه» می‌زیست، سلامتِ نفس و روحیه‌ی انتقادپذیری پیک *سعادت نسوان* را به نمایش می‌گذارد. این «مکتوب از خارجه» با رعایت قاعده‌ی پیشرفته‌ی حذف و جرح در روزنامه‌نگاری به انتشار رسید. از تازگی‌های این شماره یکی هم چاپ آگهی انتشار مجله‌ی *آینده* و خبر ایجاد «قرائتخانه عادل خلعتبری» است. «اطلاع»ی که در صفحه‌ی پشتمین مجله به چشم می‌آید، رشد شبکه‌ی پخش مجله را در گستره‌ی «بلاد ایران» بیان می‌کند.

شماره‌ی ششم پیک *سعادت نسوان*، شهریور ۱۳۰۷، در شکل و صفحه‌آرایی به دو شماره‌ی پیشین آن مجله می‌ماند. به انسجام لازم هنوز دست نیافته؛ نه به لحاظ موضوعی و نه در مفصل‌بندی نوشته‌ها. اما در این شماره نیز پیشرفت چشم‌گیر است. «مدارس نسوان گیلان در سال ۱۳۰۶» که جای سرسخن نشسته، آغاز شایسته‌ای در کار پژوهشی را می‌نمایاند؛ بر مبنای آمار و ارقام. «عفت»، بازنگری هوشمندانه‌ای است در سرشتِ مردسالار دین‌های سامی، بازگرداندن شخصیت زن به وی، پاس داشت شأن، اراده و قدرت تصمیم‌گیری نیمه‌ی دیگر جامعه. *روزنامه دیواری* همچون گام نخستین است در تهیه‌ی گزارش دهی و بازتاب آن به خوانندگان نشریه. «مکتوب داخله»، نقد تأمل برانگیزی است بر سلسله مکاتیب «خارجه» که از همان آغاز یکی از ستون‌های ثابت مجله را بر ساخت. «اخطار اداری» در صفحه‌ی پُشتین، حکایت از آن داشت که گردانندگان پیک *سعادت نسوان* سرگرم برنامه‌ریزی و آماده‌سازی نوشته‌های سال دوم مجله هستند و مرحله‌ای تازه را در انتشار بهتر و پُربارتر آن تدارک می‌بینند.

این مرحله‌ی تازه اما آغاز نشد؛ اگر هم که شد به جایی نرسید. پس از پیک شماره‌ی شش، پیک دیگری از راه نرسید. چرا؟ به یقین نمی‌دانیم. اما این را می‌دانیم که در فاصله‌ی میان انتشار پیک‌های چهار - پنج و شش، *اداره‌ی نظارت شرعیات* به ریاست

اداره‌ی انطباعات وزارت معارف و اوقاف و اوقاف یادداشتی نوشت و نسبت به مجله‌ی نسلان استفسار کرد. بدین سان:

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، اداره‌ی نظارت شرعیات، نمره ۳۱،

به تاریخ ۲ مرداد ماه سنه ۱۳۰۷

ریاست محترم انطباعات. در صفحه ۴ / ستون ۳ / ستاره ایران ۳۵

۳۵ - ستاره ایران نام روزنامه‌ای است که در سال ۱۲۹۴، به دست میرزا حسین خان صبا (کمال‌السلطان) گشوده شد. نخستین سردبیر روزنامه سیدحسین اردبیلی بود؛ «نویسنده‌ای توانا و مردی باسواد و کتاب‌خوانده... [که] ترکی و عربی را بسیار خوب می‌دانست و طبع شعر هم داشت و گاهی اشعار شیرین می‌گفت». هموست که برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات ایران «برای روزنامه‌ای هیئت تحریریه درست کرد و این اصطلاح از اوست». در هیئت تحریریه ستاره ایران که از تندروترین روزنامه‌های زمانه‌ی خود بود، کسانی چون: سعید نفیسی، علی دشتی، مجتبی طباطبایی و ادیب‌الملک... قلم می‌زدند. رضاخان چه در مقام سرداری سپاه و چه به دوران پادشاهی، به این روزنامه کین می‌ورزید؛ تاجایی که یک بار در میدان باغشاه کمال‌السلطان را به باد کتک گرفت. پس از مرگ صبا در سال ۱۳۰۳، ابوالقاسم اعتصام‌زاده/متمیز ستاره ایران را به دست آورد. در این دوره سردبیری روزنامه به دست علی دشتی سپرده شد. سرانجام نیز دولت حکم به تعطیل این روزنامه داد؛ به سال ۱۳۰۷. ستاره ایران از حزب سوسیالیست ایران حمایت می‌کرد. مرام و مسلک روزنامه در شماره نخست آن بدین شرح آمده است:

«مرام و مسلک ما

ما زنده‌ایم و زندگانی را دوست می‌داریم. حُب حیات فطری و طبیعی انسان است. انسان با امید و آرزو زندگی می‌کند. امید مبدا حرکت، حرکت موجب حرارت و حرارت منشاء حیات است. کسانی که خود را دارای حق حیات می‌دانند ناچارند که امید و آرزو را تعقیب نمایند. مایوسی در شرع حیات کفر است. نومی‌ری ریشه‌ی زندگانی یک ملت را می‌پوسانند. با اینکه ابرهای غلیظ به طوری محیط ایران را فراگرفته که موقتاً آفتاب امید به سهولت مجال پرتوافشانی به این مرزوم نم‌ی‌یابد، ولیکن ایران در تاریخ هزاران ساله‌ی خود مواقعی سخت‌تر از این موقع گذرانده و در طی بحران‌های شدید حیات، زنده مانده است. اوضاع فعلی چندان امیدبخش نیست ولیکن نومید نباید بود. ستاره ایران طلوع می‌کند در حالی که به سعادت و استقلال ایران امیدوار بوده، بدبینی و کوتاه نظری را به نظر خاطر خود راه نمی‌دهد. در اولین مرحله می‌خواهد کابوس یأس و حرمان مقدور ساخته، شوق و امید را برای پیمودن طریق مقصود عصای استقامت قرار دهد.

ستاره ایران استقلال و ترقی ایران را یگانه مقصد و مقصود خود قرار داده، در تغییر این مقصود سعی خواهد نمود که خط مستقیم تجدد و تکامل را با گام‌های سریع بپیماید. ستاره ایران حوادث و اتفاقات را از نقطه نظر مصالح ایران و استقلال و آزادی و ترقی ایران تعقیب نموده، حقیقت‌نویسی و بی‌غرضی و بیطرفی را در نگارشات خود رعایت خواهد کرد. ستاره ایران می‌خواهد مدافع و حامی حقوق عامه ملت و زبان حقیقت‌گوی جماعت بوده، جریان اوضاع و احوال را از مد نظر انتظارات حقیقی ملت تدقیق نماید.

ستاره ایران اهمیت مقام قلم را منظور داشته است، آلت اجرای اغراض شخصیه نمی‌شود. و در انجام وظیفه‌ای که به عهده گرفته، عواطف حُب و بغض شخصی را کنار گذاشته به مدح و قدح اشخاص نمی‌پردازد و جز آنچه انصاف و وجدان حکم می‌کند، نمی‌نگارد.

ستاره ایران در تعقیب حق و حقیقت به هیچ‌گونه تطمیع و تهدیدی تسلیم نشده، با یک استقامت

اعلان مجله نسوان که در رشت انتشار یافت و در کتابخانه تهران به فروش می‌رسد، [چاپ] نموده، و حال اینکه تاکنون نسخه‌ای از آن به این اداره، از جمله ملاحظه عدم تخالف آن با اصول و فروع مذهب نرسیده، لازم است مقرر فرمایید از آنچه تاکنون از مجله نسوان طبع شده یک نسخه بیاورند و بعدها هم به موجب قانون مرتباً ارسال دارند، شماره ستاره / ایران که اعلان نموده شماره (۲) می‌باشد.<sup>۳۶</sup>

تخالف یا تطابق مندرجات نشریه‌ها با "اصول و فروع مذهب"، یعنی شیعه‌ی دوازده امامی، نیمی‌مایه‌ی متمم قانون مطبوعات دو ماده‌ای است که کمی پس از شکست جنبش جنگل و در هنگامه‌ی ستیز با آزادی‌خواهان و هواداران سوسیالیسم به تصویب چهارمین مجلس شورای ملی رسید؛ در ۱۰ آبان سال ۱۳۰۱. ایجاد سِمَت ناظر شرعیات در وزارت معارف، ره آورد آن قانون است که متن کامل آن را در زیر می‌آوریم:

ماده‌ی اول - چون مطابق اصل بیستم متمم قانون اساسی، عامه‌ی مطبوعات به غیر از کُتب ضلال و مواد مضره به دین اسلام

خلل ناپذیر در روش خود مقاومت خواهد نمود. ستاره ایران چون مبدأ سعادت و ترقی ایران را بسط و تعمیم معارف و علوم می‌داند، بی‌اندازه مجاهدت در پیشرفت معارف خواهد نمود؛ مخصوصاً تعلیم و تربیت نسوان را که یگانه وسیله‌ی تهذیب اخلاق و تربیت هیئت اجتماعیه ایران است از اخص آمال ترقی‌خواهانه‌ی خود قرار خواهد داد. [تأکید از ماست]

ستاره ایران حوزه نظامی مملکت را فوق‌العاده مهم و محترم شمرده، قوام دولت را منوط به اصلاح و تکمیل و تزئین این قوه می‌داند و برای افزایش قوه‌ی نظامی، تکثیر منابع عایدات و طرح مالیات را با اصول صحیح و تربیت اطمینان بخش لازم می‌شمارد.

ستاره ایران اصلاح اوضاع اقتصادی ایران را از مهمترین آمال خود شمرده و چون قسمت عمده‌ی ثروت این مملکت را موضوع فلاح و تشکیل می‌دهد، لذا در این باب تکمیل و توسعه‌ی فلاح و تهیه‌ی وسایل آسایش زارعین را بر همه چیز مقدم می‌داند.

این است خطوط اساسی‌ای که روزنامه ستاره ایران در طی نگارش‌های خود تعقیب خواهد کرد و با همین آمال در چنین موقع باریک و وظیفه‌ی خدمتگداری ایران را به عهده گرفته با قلبی پاک و منزّه داخل میدان مجاهدت شده و از خداوند توفیق خدمت می‌خواهد.

س - ح اردبیلی

ستاره / ایران، شماره ۱، سال اول، ۱۹ جوزا ۱۳۳۳ (۱۹ خرداد ۱۲۹۴)»  
 ۳۶ - کاوه بیات - مسعود کوهستانی، اسناد مطبوعات (۱۳۲۰-۱۲۸۶ ه. ش.)، جلد دوم، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، ص ۶۰. آنچه در گروه‌ها آمده، افزوده‌ی گردآورندگان اسناد است.

آزاد و ممیزی جز در مورد کتب ضلال و مواد مضره به دین اسلام ممنوع است، عموم مدیران جراید و یا مجلات و ارباب مطابع باید ملتزم شوند که هر وقت بخواهند در امور مربوط به دین اسلام و مذهب، اصولاً و فروعاً، انشاء و یا ناقلاً ولو هنزلاً، چیزی طبع کنند، قبلاً به ناظر شرعیات - که خبرویت او توسط دو نفر مجتهد جامع الشرایط تصدیق و از طرف وزارت معارف در تهران و در هر یک از مراکز ایالات و ولایات معرفی شده باشد - مراجعه نمایند، تا مذاقه نموده، پس از آنکه عدم مضر بودن آن به دین اسلام و مذهب کتباً تصدیق شد، طبع و نشر کنند.

ماده‌ی دوم - هرگاه یکی از مدیران جراید و یا مجلات و یا ارباب مطابع و یا دیگری از مفاد فوق تخلف نمود، مدعی العموم و یا مدعی خصوصی، قضیه را به ناظر شرعیات قانونی و یا مجتهد عادل مسلم رجوع می‌نماید. بعد از تصدیق کتبی مشارالیه به مضر بودن، به فوریت اوراق منتشره جمع‌آوری و توقیف شده، مدیر و نویسنده و طبع‌کننده مستنداً به تشخیص ناظر شرعیات و یا مجتهد عادل مسلم، مطابق قانون مطبوعات مجازات خواهد شد.<sup>۳۷</sup>

این قانون بیانگر پیوند تنگاتنگ روحانیت و قدرت سیاسی وقت بود. با تکیه بر آن، نه تنها بسیاری از نشریه‌های آزادی‌خواه و عدالت‌جو توقیف و تعطیل شد، نه تنها جنبش ادبی - سیاسی برای بازاندیشی بنیادهای اسلام، بازنگری در "اصول و فروع" مذهب شیعی و روند دین‌پرایی از پیشروی باز داشته شد، بلکه گام تازه‌ای در راستای پیشگیری از برآمدن حکومتی لائیک و دموکراتیک و استوارسازی ستون‌های استبداد مطلقه، برداشته شد.

توجیه قانونی توقیف پیک، اما در متن سیاسی - اجتماعی معینی صورت گرفت.

۳۷ - قانون راجع به قانون مطبوعات، مصوب ۱۰ عقرب [آبان] ۱۳۰۱ شمسی، برگرفته از دکتر حسین ابوترابیان، مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۶، ص ۲۲۲

رضاشاه پس از سرکوب مخالفین خود در در سال‌های ۱۳۰۵ - ۱۳۰۴ (اتحادیه‌های کاری، نشریه‌ها و سازمان‌های وابسته به فرقه‌ی کمونیست، روشنفکران آزادی‌خواه، افسران انقلابی و عشایر شورشی)، به از بین بردن منتقدین خود و یک دست کردن حاکمیت برآمد. بحران اقتصادی رو به رشد، عزم او را در انجام این امر جزم کرد. به ویژه پس از ترور امیر لشکر عبدالله طهماسبی در پانزدهم فروردین ماه ۱۳۰۷. شیوه‌ی برگزاری انتخابات مجلس هفتم و پیشگیری از حضور نمایندگان مستقل مردم در قوه‌ی قانون‌گذاری، دیگر جای تردید نگذاشت که دوره‌ی آزادی‌های نسبی به سر آمده و مرحله‌ی استبداد مطلقه فرا رسیده است.<sup>۳۸</sup> اعلام نام نمایندگان تهران که جملگی از موافقان رضاشاه بودند (۴ تیر ۱۳۰۷) نمی‌توانست برای روشنگر نوع‌دوست به مثابه هشدار جدی نباشد.

در یک چنین متن سیاسی-اجتماعی و در روزی از روزهای مرداد ۱۳۰۷ بود که رئیس معارف و اوقاف گیلان، علی محمد مولوی، بانو نوع‌دوست را نزد خود فراخواند و جوای مسئله‌ای شد که ناظر شرعیات وزارت معارف پی‌گیری قانونی آن را خواستار بود. روشنگر نوع‌دوست به آگاهی علی محمد گیلانی رساند که همه‌ی «نمرات مجله

۳۸ - ستاره‌ی سرخ ارگان مرکزی فرقه‌ی کمونیست ایران درباره‌ی انتخابات مجلس هفتم گزارشی به چاپ رساند که بازگفتنی است: «راستی از برای یک پارلمان قالبی و سفارشی مانند پارلمان هفتم ایران چه صفتی مناسب‌تر و در عین حال زشت‌تر و وقاحت‌آمیزتر از صفت پهلوی می‌شود پیدا کرد؟ ... مجلس هفتم و وکلای امروزه را در حقیقت قالبی هم نمی‌توان نامید، زیرا که ملت... نمایندگان حالیه را به خود منسوب نمی‌داند. این‌ها و وکلای پهلوی هستند و از وکلای پهلوی هم هیچ‌وقت ملت چشم رفرم و اصلاحات و خدمت به مملکت و مبارزه با امپریالیسم را نخواهد داشت... در پارلمان شاه‌پرست و مطیع سابق که اکثریت نمایندگان آن نیز به زور سرنیزه امرای لشکر انتخاب شده بودند، باز در ظاهر چند نفر نمایندگان مخالف آزادی‌خواه و «چپ» موجود بودند؛ گرچه معلوم نبود چپ کدام و راست کیست... در پارلمان اخیر این ظاهر سازی هم دیگر نشده است... در مجلس ششم که عده‌ی آرا در نتیجه‌ی بعضی علل معلومه از تمام مجالس سابقه زیادتر بود، نماینده‌ی اول تهران، مدرس ۳۴۶۳ رأی گرفت و همچنین در ولایات عده‌ی آرای منتخبین خیلی کمتر از این مقدار و ندرتاً در بعضی نقاط به واسطه‌ی دخالت علنی امرای لشکری و حکام کشوری تا ۲۰ و ۳۰ هزار رسید، ولی در مجلس هفتم، نماینده‌ی اول تهران، شیخ حسین تهرانی ضد قرارداد [۱۹۱۹] و در همان حال پادوی مدرس دیروز و آنکلو رضا فیل امروز ۵۰ هزار رأی گرفت؛ یعنی ۳۵۶ درصد یا بیش از سه برابر و نیم بیشتر از نماینده‌ی اول تهران در دو سال پیش!!! در صورتی که بنا بر احصائیه‌ی اخیر، جمعیت تهران از ۲۵۰ هزار هم کمتر و بر فرض عده‌ی مذکور قریب ۱۲۵ هزار آن معمولاً زن و بعد مطابق قوانین احصائیه قریب ۴۰ درصد آن (یعنی پنجاه هزار نفر) جوان‌های تا سن ۲۱ سال هستند که حتی دخالت در انتخابات را نداشته ...»

ستاره سرخ، سال اول، شماره ۲۰، مجلس هفتم یا پارلمان پهلوی، صص ۶۳-۵۷

را مستقیماً به وزارت جلیله متبوعه ابفاد نموده است.» اما «حسب الامر، مجدداً شماره‌های آن را (۱ الی ۵) تلواً تقدیم می‌نماید.»<sup>۳۹</sup>

آنچه رفت، جمله‌ی پایانی مراسله‌ی رئیس معارف و اوقاف گیلان است به آقای مرات مدیر وقت انطباعات کل کشور به تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۰۷. در این تاریخ پیک شماره‌ی ۶ که در آغاز شهریور پخش شد، منطقی‌می‌بایست در چاپخانه باشد. و چنان که می‌دانیم، آن شماره سر وقت پراکنده شد. اما پس از آن شماره، پیک یک چندی ناپدید گشت. پژوهش ما برای یافتن دلیل این ناپدیداری تاکنون به جایی نرسیده است و هنوز نمی‌دانیم توقف انتشار پیک سعادت نسوان به دستور ناظرشرعیات بود و یا شم سیاسی بانو نوع دوست که ندا سر می‌داد: بهتر آنکه چندی دم‌نزنی و به لاک خود فرو روی! هرچه بود، در آن سال ۱۳۰۷، تمهه‌ی روزنامه‌هایی که هوادار تجدیدی همه‌سویه بودند و آزادی‌خواه و چپ‌گرا، یکی از پس دیگری نیست و نابود شدند. (ستاره‌ی ایران، کیمیا، آینده، فروغ...). آن‌ها که از پهنه‌ی مطبوعات کشور پا پس نکشیدند و خاموشی برنگزیدند، به دست پلیس رضاشاهی خفه شدند. برجسته‌ترین نمونه‌اش فرخی یزدی‌ست و طوفانش که به سرنوشت واعظ قزوینی گرفتار آمد و میرزاده عشقی.

در اردیبهشت ۱۳۰۹، مجله‌ی پیک سعادت نسوان باز چهره نمود.<sup>۴۰</sup> این پدیداری جای تردید نمی‌گذارد که روشنگر نوع دوست از اندیشه‌ی انتشار مجله دست‌نشته بود و در پی مجال مناسبی بود تا کار از سر گیرد و به سهم خود فراشد بیداری و آگاهی زنان گیلانی و ایرانی را گامی پیش‌تر برد. اینکه بانو نوع دوست با چه توجیه و تدبیری توانست اجازه‌ی «شماره‌ی اول، سال دوم» را بگیرد، در حاله‌ای از ابهام است. حتا به یقین نمی‌دانیم که در پی آن شماره‌ی اول دوره‌ی دوم، شماره‌ی دومی هم به انتشار رسید یا نه! پاسخ به این پرسش هرچه باشد، یک نکته محرز است و آن اینکه کوشش

---

۳۹- کاوه بیات- مسعود کوهستانی، اسناد مطبوعات (۱۳۲۰-۱۲۸۶ ه. ش)، جلد دوم، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، ص ۶۰  
۴۰- عالم نسوان، شماره چهارم، سال دهم، تیر ۱۳۰۹، قسمت مطبوعات تازه.

بانو نوع دوست و همکارانش برای زنده نگه داشتن پیک به فرجام دلخواه نرسید. این مجله نیز به سرنوشت دهها نشریه‌ی دیگر گرفتار آمد که با شدت یابی دم‌افزون استبداد رضاشاهی، تا همیشه از دنیای مطبوعات ایران رخت برکنند.

از آن پس تا فروافتادن رضاشاه از تخت طاووس، فعالیت بانو نوع دوست به آموزش و پرورش دختران و زنان گیلان فرو کاسته شد؛ نیز به اداره‌ی *قرائتخانه‌ی* که در همان سال ۱۳۰۹ دایر کرد. در سال‌های استبداد مطلقه‌ی ۱۳۲۰-۱۳۱۰، بیرون از دبستان، دبیرستان و قرائتخانه، ردپایی از روشنگر نوع دوست نمی‌بینیم. چه، جمعیت پیک سعادت نسوان نیز در منگنه‌ی فشارهای حکومتی، از پا درآمده بود.<sup>۴۱</sup> در پیوند با روند برنشستن استبداد مطلقه است شاید که بانو نوع دوست به دومین کنگره‌ی *نسوان شرق* که در آبان و آذر ۱۳۱۱ در تهران برگزار شد، پا نگذاشت.<sup>۴۲</sup> با نهاد دولتی *کانون بانوان گیلان*<sup>۴۳</sup> نیز که کم

۴۱- تاریخ دقیق تعطیلی جمعیت پیک سعادت نسوان را نمی‌دانیم. به احتمال زیاد یا در سال ۱۳۰۹ بوده است یا ۱۳۱۰. نگاه کنید به مهناز متین - ناصر مهاجر، *ماهرخ کسمایی*، پیشین

۴۲- «... دومین کنگره‌ی عالی *نسوان شرق* با حضور نماینده‌ی زنان کشورهای ترکیه، سوریه، لبنان، یونان، مصر، تونس، هندوستان، افغانستان، جاوه، عراق، حجاز، چین، ژاپن، استرالیا و زنگبار با هدف «تبلیغ برای تساوی زن و مرد» در ایران برگزار شد. [۱۳۱۱/۱۹۳۲] ... کنگره‌ی اول *نسوان شرق* در دمشق برگزار شده [بود] و هدف آن گذشته از اتحاد کامل زنان از فرهنگ، نژاد و مذهب مختلف، نظارت بر شرایط زنان در جوامع کشورهای شرقی بود. چنانکه متولیان آن بر این بودند که کنگره‌ی *نسوان شرقی* «حق» دارد که از همه‌ی ممالک شرقی و از هر مملکتی که لازم دید اصلاحاتی که به نظرشان می‌رسد، تقاضا کند.» کنگره‌ی دوم در ادامه‌ی مصوباتی تشکیل می‌شد که حاصلش مطالباتی بود برخاسته از نیازهای آن زمان زنان کشورهای شرق و تأکید آن بر برابری زن و مرد در آموزش و اشتغال و دستمزد و نیز کسب بسیاری از حقوق تضییع شده. [این کنگره] در واقع آخرین کنگره‌ی *نسوان شرق* بود؛ چرا که علی‌رغم تشکیل کنگره‌ی سوم *نسوان شرق* در استامبول و دعوت نماینده‌ی ایران، این کنگره همزمان با برگزاری کنگره‌ای دیگر با حضور نمایندگان کشورهای غربی و اروپایی... به کنگره‌ی بین‌المللی تبدیل گردید.»

*نهضت نسوان شرق*، غلامرضا سلامی و افسانه نجم‌آبادی، شیرازه، تهران، ۱۳۸۴، صص ده و یازده. گفتنی است که یکی از سخنرانان کنگره‌ی تهران بانو ایران ارانی بود؛ خواهر دکتر تقی ارانی اندیشمند مارکسیست. سخنرانی وی در کتاب پیش‌گفته به چاپ رسیده (صص ۱۴۲-۱۳۹)؛ نیز در «مسئله‌ی زن در برخی مدونات چپ از نهضت مشروطه تا عصر رضا خان»، هما ناطق، ماهنامه زمان نو، شماره‌ی ۱، آبان ۱۳۶۲.

۴۳ - بدرالملوک بامداد، یکی از اعضای هیئت مدیره‌ی *کانون بانوان ایران* (۱۳۴۴-۱۳۱۴)، درباره‌ی شکل‌گیری و کارکرد این نهاد نوشته است:

«*کانون بانوان ایران* در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ به اشاره‌ی اعلیحضرت رضاشاه کبیر و با دعوت وزیر معارف وقت آقای علی اصغر حکمت، عده‌ای از زنان فرهنگی انتخاب و به محل دارالمعلمات در کوچه‌ی ظهیرالاسلام، خیابان شاه‌آباد دعوت شدند. به آنها گفته شد که مأموریت دارند تا جمعیتی تشکیل بدهند و اساسنامه‌ی آن را به نظر وزیر معارف برسانند و با حمایت دولت پیشقدم آزادی زنان باشند. این جمعیت در جلسات بعد نام، *کانون بانوان* را برای خود اختیار کرد و اساسنامه‌ی آنرا به شرح زیر نوشت:





و کیف کارکردش نماد دگرذیسی جنیش زنان ایران در دوره‌ی استبداد مطلقه است و تجدد رضاشاهی، به همکاری نپرداخت.<sup>۴۴</sup> چنین به دیده می‌آید که بانو نوع‌دوست پس

کانون بانوان ایران به ریاست عالی‌هی و الاحضرت شاهدخت شمس پهلوی و معاضدت و مراقبت وزارت معارف برای اجرای مقاصد زیر تأسیس می‌شود.

۱) تربیت فکری و اخلاقی بانوان و تعلیم خانه داری و پرورش طفل، مطابق قواعد علمی به وسیله‌ی خطابه‌ها، نشریات، کلاس‌های اکابر و غیره. ۲) تشویق به ورزش‌های متناسب برای تربیت جسمانی با رعایت اصول صحیحی. ۳) ایجاد مؤسسه‌ی خیریه برای امداد به مادران بی‌بضاعت و اطفال بی‌سرپرست. ۴) ترغیب به سادگی در زندگی و استعمال امتهی و وطنی. ۵) این کانون بر طبق ماده‌ی ۵۸۷ قانون تجارت، شخصیت حقوقی دارد و رئیس آن نماینده‌ی کانون خواهد بود.

خانم هاجر تربیت به ریاست انتخاب شد و فعالیت کانون مطابق اساسنامه با ترتیب دادن مجالس سخنرانی، نمایش، باشگاه ورزشی، کلاس‌های اکابر شروع گردید.»

رخی از زنانی که در درازنای زمان، کانون بانوان را اداره کرده‌اند، عبارتند از: صدیقه دولت‌آبادی، هاجر تربیت، بدرالملوک بامداد، مهرانگیز منوچهریان، فخرعظمی ارغون و اختر کامبخش.

بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷، صص ۸۹ و

از برچیده شدن تمه‌ی آزادی‌های سیاسی از هرگونه فعالیت اجتماعی کناره گرفت. فشارها را تاب آورد، گوشه‌گیری برگزید، از تمکین و کرنش پادشاه خودکامه سر باز زد و خود را به "مواهب ملی" آلوده نکرد.

## ۷

جمعیت پیک سعادت نسوان را کمتر چونان جرگه‌ای زنانه بازشناخته‌اند. جرگه‌ای برآمده از جنب و جوش زنان ایران آغاز سده‌ی چهاردهم خورشیدی. جرگه‌ای که به دست زنان گیلانی شکل گرفت؛ دربرگیرنده‌ی زنان بود و برای پیشرفت زنان راه می‌پیمود. بسیاری آن را زایده‌ی جمعیت‌های بیش و کم مردانه پنداشته‌اند؛ همبسته‌ی فرقه‌ی کمونیست ایران یا وابسته به جمعیت فرهنگ رشت که گرچه از پیشروترین جریان‌های زمانه‌ی خود بود، زن را به آن راه نبود. روایت‌هایی که تاکنون داده شده است، یا نشان از ناآگاهی و نادانی دارد یا فرقه‌گرایی سیاسی و یا فرهنگ مردسالار. روایت علی کباری از پیک سعادت نسوان را می‌توان نمونه‌ی نادانی و ناآگاهی دانست، آمیخته با فرهنگ مردسالار:

هدف جمعیت «فرهنگ» تنویر افکار و مبارزه با خرافات بود... این جمعیت مدرسه ۶ کلاسه دخترانه‌ای به نام «پیک سعادت نسوان» دایر کرد که معلمین آن مخفیانه عضو جمعیت «فرهنگ» بودند. می‌گویند رشت اولین نقطه‌ای بود که مدرسه نسوان در آن تأسیس شد.<sup>۴۵</sup>

عبدالصمد کامبخش نیز حکایت شکل‌گیری جمعیت پیک سعادت نسوان را درست بازنمی‌گوید و سرشت مستقل آن را نادیده می‌گیرد:

پیک سعادت نسوان را در واقع می‌توان شاخه‌ای از جمعیت فرهنگ دانست. این جمعیت در سال ۱۳۰۱ به وسیله‌ی عده‌ای از زنان روشنفکر رشت به وجود آمد و عده‌ی قابل توجهی

۴۵ - علی کباری، *خاطراتی از فعالیت جمعیت «فرهنگ» و حزب کمونیست گیلان*، دنیا، دوره دوم، سال دوازدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۵۰، صص ۸۰ و ۸۱

از زنان ترقی خواه رشت را به سازمان خود جلب نمود. این جمعیت مدرسه‌ای به نام *پیک سعادت* و مجله‌ای به همین نام تأسیس کرد. در این مجله مقالات اجتماعی و ادبی و به خصوص مقالاتی به پشتیبانی از حقوق زنان درج می‌شد. مجله‌ی *پیک سعادت نسوان* خدمت بزرگی به آگاهی و روشن شدن افکار زنان ایران کرد زیرا خوانندگان آن منحصر به رشت و حتا گیلان نبودند...<sup>۴۶</sup>

کامبخش تاریخ شکل‌گیری و نام مدرسه‌ی جمعیت *پیک سعادت نسوان* را اشتباه به دست می‌دهد. درباره‌ی وابستگی آن جمعیت زنانه به جمعیت *فرهنگ* رشت نیز خیال‌بافی روی می‌آورد. راست است که شماری از خواهران و بستگان اعضای جمعیت *فرهنگ* از نخستین زنانی بودند که در کنار روشنگر نوع‌دوست قرار گرفتند و *پیک* را بنیان گذاشتند؛ اما این بستگی سببی، دال بر وابستگی تشکیلاتی آن دو جرگه نیست. جمعیت *فرهنگ* شاخه‌ی زنانه نداشت و در هیچ‌یک از شماره‌های مجله‌ی *فرهنگ*، نشریه‌ی آن جمعیت، چنین ادعایی نشده است. با این حال می‌توان تصور کرد که جمعیت *فرهنگ* به عنوان پُر نفوذترین جریان فکری رشت و یکی از نشریه‌های اثرگذار روشنفکری کشور، در گرایش زنان پیشروی گیلک به کنش اجتماعی و پوییش «راه تعالی و نجات و تثبیت حقوق مدنی نسوان»<sup>۴۷</sup> نقشی انکارناپذیر داشت. آنچه رضا روستا، عضو فرقه‌ی کمونیست *ایران* درباره‌ی جمعیت *پیک سعادت نسوان* نوشته، به واقعیت تاریخی نزدیک‌تر است:

... در نتیجه‌ی کار این مجمع [فرهنگ] بین بانوان، عده‌ای از بانوان گیلان به ابتکار روشنگر خانم و جمیله صدیقی و سکینه شبرنگ به تشکیل جمعیت *پیک سعادت نسوان* مبادرت ورزیدند و برای بیداری زنان و دوشیزگان دست به تشکیل مدرسه *سعادت* و مجله‌ی *پیک سعادت* زدند.<sup>۴۸</sup>

۴۶ - عبدالصمد کامبخش، *شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران*، چاپ پنجم، انتشارات حزب توده‌ی ایران، ۱۳۵۸، صص ۳۰ و ۳۱  
 ۴۷ - *پیک سعادت نسوان*، شماره‌ی ۱، ص ۲  
 ۴۸ - رضا روستا، *مجمع ادبی «فرهنگ»*، دنیا، دوره‌ی دوم، سال ششم، شماره ۳، پاییز ۱۳۴۴، ص ۸۱

اینکه رضا روستا از سایر اعضای جمعیت پیک و از جمله خواهر خود شوکت روستا را نامی نبرده، چه بسا به این دلیل باشد که آنها در آن هنگام در ایران و زیر سایه‌ی هولناک ساواک می‌زیستند. جز گفته‌ی روستا، شهادت آرداشس (اردشیر) آوانسیان نیز در خور یادآوری است. این عضو برجسته‌ی فرقه‌ی کمونیست ایران که در آن دوران در سازماندهی فعالیت‌های کمونیستی گیلان و قزوین نقشی مهمی داشت و از حافظه‌ای قوی نیز برخوردار بود، درباره‌ی مناسبات میان جمعیت پیک سعادت نسوان، فرقه‌ی کمونیست ایران و انجمن فرهنگ رشت نوشته است:

... بایستی قید کرد که در سه مرکز، سازمان‌های فرهنگی بانوان نیز فعال بودند... در رشت، سپس در تهران و قزوین. آنچه که به نظر نگارنده این سطور خیلی مهم بود آن است که اولین بار کمونیست‌های ایران بودند که زن‌ها را در نهضت ... وارد نمودند. بانوان کمونیست... سازمان‌های فرهنگی این سه مرکز را اداره می‌کردند... اینان پیش کسوتان نهضت سیاسی بانوان ایران بودند... در رشت جمعیت "پیک سعادت نسوان" در اوایل سال‌های بیست از زن‌های روشنفکر محلی که اکثراً معلمه بودند و به همین نام مدرسه‌ای هم دایر کردند که در رشت شهرت پیدا کرد. در عین حال مجله‌ای به همین نام دایر و منتشر می‌شد. جمعیت فرهنگ رشت تاثیر زیادی در ایجاد جمعیت پیک سعادت نسوان رشت، در تأسیس جمعیت فرهنگ انزلی (پهلوی) و حتا در تاسیس انجمن پرورش قزوین داشته است. در این مجامع گروه‌های آکتورال نقش مهمی در ترویج فرهنگ داشته. این مجامع کمک‌های شایانی در امر ترویج علم و هنر، تأسیس مدارس اکابر، تأسیس کتابخانه، قرائتخانه داشته‌اند. صدها جوان مترقی پیشرو در این مجامع تربیت می‌شده‌اند. مؤسس و رهبران این جریان‌ها کمونیست‌های ایران بودند.<sup>۴۹</sup>

۴۹ - اردشیر آوانسیان، صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوران اول سلطنت

روایت زنان چپ‌گرای ایران از چگونگی پیدایش جمعیت پیک سعادت نسوان و چستی پیوند آن با فرقه‌ی کمونیست و جمعیت فرهنگ رشت، با روایت مردان چپ‌گرا یکسان نیست. راولیان زن که بیشتر از نسل دوم کمونیست‌های ایران بوده‌اند، به نقش جمعیت فرهنگ در شکل‌گیری جمعیت پیک سعادت نسوان کم بها داده‌اند؛ به ناروا. به نقش مستقیم فرقه‌ی کمونیست ایران در برپایی آن جمعیت زنانه هم بهایی نداده‌اند؛ که رواست. به مثل بانو پدرام کمالی از اعضای تشکیلات زنان ایران در این باره گفته است:

در رشت در اوایل سال ۱۳۰۰ شروع به تشکیل انجمنی به اسم جمعیت پیک سعادت نسوان [کردند] که تقریباً انجمنی قوی و مؤثر بود و تا سال ۱۳۱۰ مرتباً مشغول فعالیت بود. این انجمن به اسم خود مجله، مدرسه، کلاس اکابر، قرائتخانه، کتابخانه و صنعت‌خانه خوبی داشت؛ ولی در سال ۱۳۱۰ بنا به دستور حکومت وقت منحل شد و کاملاً از بین رفت. فقط آن دبستان به همان اسم باقی مانده است و حال دبیرستان پیک سعادت نسوان است...<sup>۵۰</sup>

مریم فیروز که چهار سال پس از بانو پدرام کمالی تاریخچه مختصری از نهضت زنان در ایران را به دست داد (۱۳۲۷)، بیش و کم همان روایت را باز می‌گوید:

... در رشت هم جمعیتی به نام پیک سعادت نسوان در سال ۱۳۰۰ تشکیل شد و سازمان قوی و مؤثری بود که با تأسیس قرائتخانه و کلاس اکابر، عده‌ی زیادی از زنان را متشکل نمود و با ترتیب دادن مجالس سخنرانی، افکار زنان را روشن کرد و آن‌ها را راهنمایی می‌نمود. از افراد برجسته‌ی این جمعیت می‌توان خانم جمیله صدیقی، خانم پدرام کمالی و خانم روشک را نام برد. این جمعیت مجله‌ای هم به نام پیک سعادت نسوان منتشر می‌کرد. متأسفانه مأمورین حکومت دیکتاتوری

رضاشاه (۱۹۳۳-۱۹۲۲)، از انتشارات حزب توده‌ی ایران، ۱۳۵۸، صص ۲۶ و ۲۷  
۵۰ - پدرام کمالی، نهضت زنان، بیداری ما، ارگان تشکیلات زنان، شماره ۹، سال اول، اسفند ۱۳۲۳،

این جمعیت را نیز در حدود ۱۳۱۰ منحل کردند و...<sup>۵۱</sup>

روایت ایراندخت ابراهیمی که از نسل سوم زنان چپ‌گرای ایران به شمار می‌رود نیز از واقعیت تاریخی دور نیست. او که پس از لشکرکشی دولت مرکزی به آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و فروپاشی فرقه‌ی دموکرات از ایران گریخت و در شوروی به پژوهش‌های تاریخی پرداخت، در «سینار علمی انقلاب اکتبر و ایران» چکیده‌ی پژوهش خود را چنین بیان داشت:

... پس از تشکیل نخستین کنگره‌ی حزب کمونیست ایران... افکار مرفقی در شهرهای ایران اشاعه یافت و از آن جمله ایالتی را که مستقیماً تحت تاثیر قرار داد گیلان بود. در سال ۱۳۰۰ در رشت جمعیتی بنام پیک سعادت با مرامنامه و اساسنامه‌ی مشخص که عبارت بود از به دست آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان تشکیل شد. مؤسسين این جمعیت عبارت بودند از جمیله صدیقی، سکینه شیرنگ، روشنک نوع دوست، اورانوس پاریاب و غیره. عده‌ی زیادی از زنان و دوشیزگان روشنفکر گیلان در این جمعیت حلقه زدند و با تأسیس کلاس اکابر، دبستان، کتابخانه و قرائتخانه، ایجاد مجله‌ی پیک سعادت نسوان، سخنرانی‌ها و دادن نمایش در تنویر افکار زنان آن سامان کوشیدند. جمیله صدیقی و شوکت روستا را که در این فعالیت‌ها شرکت داشتند، بعدها حکومت رضاشاه به چهار سال حبس در زندان زنان تهران محکوم نمود. چنانکه گفتیم، این جمعیت مدرسه‌ای بنام پیک سعادت و مجله‌ای بنام پیک سعادت نسوان به مدیریت یکی از زنان مرفقی گیلان یعنی روشنک منتشر می‌شد [می‌کرد؟]. در این مجله مقالات اجتماعی و ادبی و به خصوص مقالاتی به پشتیبانی از حقوق زنان درج می‌شد. مجله‌ی پیک سعادت نسوان خدمت بزرگی به آگاهی و روشن شدن افکار زنان ایران کرده، زیرا خوانندگان آن منحصر به

زنان رشت و حتا گیلان نبودند. جمعیت بیک سعادت از طریق ایجاد کلاس اکابر، کلاس صنایع دست‌دوزی و غیره، رابطه‌ی وسیعی با زنان طبقات مختلف برقرار نمود. این جمعیت برای اولین بار در ایران روز ۸ مارس را به عنوان روز بین‌المللی زنان پذیرفت و برگزار کرد.<sup>۵۲</sup>

تنها نکته‌ی نادرست در این روایت، وجود "مراومه و اساسنامه مشخص"ی است که گویا فانوس راهنمای جمعیت بیک سعادت نسوان بود در «راستای به دست آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان». و دریغا که نادرست‌ترین روایت از جرگه‌های زنان چپ‌گرای ایرانی آغاز سده‌ی چهاردهم خورشیدی را زنی از نسل اول زنان کمونیست ایران بر ساخته. او اختر کیانوری (کامبخش) است که نوشت:

... در سال‌های بین ۱۳۱۰-۱۳۰۰، سازمان‌هایی در اغلب شهرهای ایران (رشت، تهران، قزوین و غیره) تشکیل گردید. این سازمان‌ها با نهضت کمونیستی در ایران مربوط بودند و با شعارهای مترقی از قبیل شرکت زنان در امور اقتصادی و سیاسی و حق انتخاب شدن و حق طلاق و حق اولاد و به طور خلاصه شعار تمام حقوق مساوی با مرد داشتند. با تأسیس قرائت‌خانه و کلاس‌های اکابر و انتشار مجلات و نمایش نمایشنامه‌ی ویژه از زندگی سراسر محرومیت زن ایرانی، در تویر افکار زنان می‌کوشیدند. عده‌ی نسبتاً زیادی از زنان تحصیل کرده و با سواد را متشکل و شعارهای خود را در مقابل حکومت‌ها مطرح می‌نمودند.

حزب کمونیست ایران که از نخستین احزاب کمونیستی است و پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر پدید آمد و اولین کنگره‌ی خود را در ژوئن ۱۹۲۰ تشکیل داد، با تمام قوا از سازمان‌های مترقی فوق حمایت می‌کرد و آن‌ها را رهبری

۵۲- ایراندخت ابراهیمی، انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و نهضت آزادی زنان در کتاب انقلاب اکتبر و ایران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۶، ص ۳۱۹

می‌نمود. در واقع اولین حزب سیاسی در ایران بود که در راه آزادی واقعی زنان ایران بیرق مبارزه را به دست گرفت و مشعل‌دار این نهضت گردید؛ چون می‌دانست که زنان ایران که از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محرومند، مطمئن‌ترین متفق نهضت دموکراتیک در تمام مراحل آن می‌باشند.

برجسته‌ترین این سازمان‌ها:

۱- جمعیت پیک سعادت در رشت (۱۳۰۱) بود که به وسیله‌ی عده‌ای از زنان روشنفکر رشت به وجود آمده بود. این جمعیت به وسیله‌ی نمایشات و تأسیس مدرسه‌ی دخترانه و انتشار مجله‌ی پیک سعادت، خدمات شایسته‌ای به تنویر افکار زنان استان گیلان نمود...<sup>۵۳</sup>

اینکه جرگه‌های زنانه‌ای چون جمعیت پیک سعادت نسوان با فرقه‌ی کمونیست ایران «مربوط بودند»، نیاز به تدقیق و توضیح دارد. راست است که شماری از زنان عضو یا هوادار فرقه‌ی کمونیست، نقش به‌سزایی در پیدایش و گردش کار آن جرگه‌های زنانه داشتند و به همین اعتبار با اعضای آن فرقه «مربوط بودند»؛ اما ارتقاع سطح این ارتباط به مناسبات تشکیلاتی میان جرگه‌ها و فرقه، بزرگ‌نمایی و گراف‌گویی‌ست؛ همچون کاربست‌عنوان «سازمان» برای آن‌گونه جرگه‌ها که شمار اعضای‌شان انگشت‌شمار بودند. وانگهی، هیچ نشانه‌ای برای اثبات ادعای مناسبات تشکیلاتی میان فرقه‌ی کمونیست و جرگه‌های زنان پیشرو آن زمان، در دست نیست. برعکس، داده‌های موجود نشانگر استقلال اندیشه و عمل آن جرگه‌ها از فرقه‌ی کمونیست ایران است. فزون بر این، فرقه‌ی کمونیست، پرده برداشتن از ستم‌دیدگی زن ایرانی و پرداختن به حقوق نسوان جامعه را در دستور کار نداشت. نه در برنامه‌ی مصوب کنگره‌ی اول فرقه‌ی کمونیست ایران که در تیر ۱۲۹۹ برگزار شد قلمرو و قسمت زنانه وجود داشت و نه در «ترزهای» مصوب کنگره‌ی دوم که در شهریور ۱۳۰۶ (یعنی یک ماه پیش از انتشار مجله‌ی پیک سعادت نسوان)، پراکنده گشت. در هیچ یک از این دو سند پایه‌ی حزب کمونیست

۵۳ - اختر کامبخش، جنبش مترقی زنان ایران در راه احراز حقوق اجتماعی خود، دنیا، سال چهارم، شماره ۱، ۱۳۴۲



ایران، طرح یا پیشنهادی درباره‌ی بهبود وضعیت "جنس دوم" و حقوق اولیه‌ی "نسوان" به دیده نمی‌آید. به یک معنا، نیمه‌ی دیگر جامعه در این دو سند بی‌حضور است. با هویت کارگر است که زن رُخی نشان می‌دهد آن هم در «قسمت وضع قوانین راجع به کارگران و اتحادیه‌ی کارگران». تنها در اینجا است که کلمه‌ی زن را می‌بینیم آن هم در دو مطالبه از ۱۶ مطالبه‌ای که پیش کشیده شده است:

منع کار شبانه برای نسوان و اطفال و مرخصی با مواجب برای  
زنان آبستن در مدت چهار هفته پیش و چهار هفته پس از وضع  
حمل.<sup>۵۴</sup>

فرقه‌ی کمونیست ایران، در پراکندن اندیشه‌های پیشرو، برانگیختن زنان به کُش اجتماعی و سیاسی و پیوستن آنها به جنبش‌ها و جرگه‌های عدالت‌جو و آزادی‌خواه، نقشی انکارناپذیر ایفا کرد. اما آنها که به «اوضاع اسفناک و رقت‌آور حیاتی و معارفی نسوان ایران»<sup>۵۵</sup> پرداختند، «سلطه‌ی نفوذ ظالمانه‌ی عادات و آداب و رسوم»<sup>۵۶</sup> را هویدا ساختند و «احتیاجات نسوان»<sup>۵۷</sup> وطن را برشکافتند، جرگه‌های فمینیستی بودند. این تشکل‌های دموکراتیک که مدیریت‌شان بیش و کم در دست زنان چپ‌گرا قرار داشت، دایره‌ی فعالیت‌شان را به زنان کارگر و زحمتکش محدود نکردند. آنها بردن آگاهی جنسیتی را به میان زنان همه طبقات و اقشار گوناگون جامعه‌ی شهری، مد نظر داشتند. از «بیان مقصود» شان نیز باکی نداشتند:

بدیهی است که این اندازه ارتقاء درجه‌ی تربیت و معرفت  
نسوان شهری در گیلان جای مسرت است ولی ترقی معلومات  
و اطلاعات آنها وقتی بیشتر مایه‌ی رضایت و خوشحالی  
می‌شود که برای بهبودی اوضاع مملکت به کار رود و فقط  
کدبانوی خانه نباشد و این مقصود در صورتی عملی خواهد  
شد که زن شهری در حیات اقتصادی مملکت عضو فلج نبوده  
و در تولیدات شرکت کند و قبل از همه موانع و بدعت‌های

۵۴- اسناد تاریخی، جلد ۱، چاپ دوم، فلورانس ۱۹۷۴، ص ۱۰۷

۵۵- بیک سعادت نسوان، شماره ۱، ص ۱

۵۶- بیک سعادت نسوان، شماره‌ی ۲، ص ۳۵

۵۷- پیشین، ص ۳۶

بی‌اساسی که برای چنین شرکتی وجود دارد برطرف شود.<sup>۵۸</sup> به دیگر سخن، جرگه‌های زنانه‌ی آن زمان که به مرتبه‌ی سازمان نرسیده بودند، شعار سر نمی‌دادند. آن‌ها برخلاف گفته‌ی اختر کیانوری (کامبخش) سرگرم سازمان‌دهی زنان نبودند؛ سر به پای بیداری زن ایرانی نهاده بودند. از حقوق مدنی و سیاسی تمام عیار زن سخن نمی‌گفتند. دستیابی آنان به خواسته‌های اولیه‌شان را پی می‌گرفتند: پیکار با جهل و نادانی، خرافات و جزمیات دینی، پیامدهای صیغه‌روی، «تحصیل علم و تهذیب اخلاق»<sup>۵۹</sup>، کار کردن و شرکت جستن در زندگی مدنی.

پیک سعادت نسوان، گرچه نخستین نشریه‌ی زنانه‌ی چپ‌گرای ایران بود، اما نشریه‌ای چپ‌رو نبود.<sup>۶۰</sup> جهان‌نگری‌اش از مارکسیسم روسی دور بود. پیرو شوروی هم نبود. نقطه‌ی حرکتش واقعیت‌های جامعه ایران بود. از واقعیت‌ها حرکت می‌کرد تا رفته رفته آگاهی را بر ذهن‌ها بیافشاند و دستیابی به «تمدن ایرانی» و آرمان‌های والای انسانی را ممکن سازد. این راه را محافظه‌کارانه پیمود. هم از این رو به مقولاتی چون حجاب اسلامی و معنای نمادین آن نپرداخت و از پدیده‌ی شوم چند همسری پرده برنداشت. در حالی که هفت ماه پیش از آنکه خود پدید آید (مهر ۱۳۰۶)، دولت شوروی طرح هجوم را در قفقاز و آسیای جنوب مرکزی به اجرا گذاشته بود.<sup>۶۱</sup> (۱۷ اسفند ۱۳۰۵) که

۵۸- پیک سعادت نسوان، شماره ۶، ص ۱۶۶ و ۱۶۷

۵۹- پیک سعادت نسوان، شماره ۱، ص ۲۳

۶۰- جا دارد از خانم پری شیخ‌الاسلامی نیز یاد کنیم که سیمای روشنگر نوع‌دوست و جمعیت پیک سعادت نسوان را به درستی، اما نه دقت کافی، ترسیم کرده است و می‌نویسد:

«نخستین نشریه‌ی [زنانه] عناصر چپ در ایران مجله‌ی پیک سعادت نسوان است. این مجله با کمک و همفکری انجمن فرهنگ ایران در فروردین ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷) در رشت منتشر شد... بانو نوع دوست با ایجاد نهضت پیک سعادت نسوان، عده‌ای از زنان فرهنگ دوست را بگرد هم جمع کرد و از آن پس برای آزادی زنان تلاش مستمر و پیگیر نمود. این بانوی روشنگر هدفش توسعه‌ی فرهنگ و بیداری جامعه زن ایرانی بود...» پری شیخ‌الاسلامی، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران، ناشر؟، ایران، ۱۳۵۱، صص ۱۶۹ و ۱۷۰

۶۱- کارزاری که هجوم نام گرفت در ۸ مارس ۱۹۲۷ در آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان و قرقیزستان شوروی به اجرا درآمد. حزب کمونیست اتحاد شوروی، هدف این کارزار را «آزادی» زن مسلمان اعلام کرد. حجاب اسلامی، چند همسری، ازدواج اجباری دختران و مهریه‌ی زنان غیرقانونی اعلام شد. ممنوعه‌ها با خشونت و قاطعیت اعمال می‌شد. سوبیه‌ی دیگر کارزار هجوم، به وجود آوردن درمناگاه‌ها، آموزشگاه‌ها، فروشگاه‌ها و باشگاه‌های زنانه بود. و نیز تدوین قوانینی برای مشارکت مؤثرتر زنان در اداره‌ی امور جامعه. نگاه کنید به:

بُن مایه‌اش کشف حجاب اجباری بود و پاره‌ای سنت‌های واپس‌گرا. الگویی که دولت رضاشاه آن را در دی ماه ۱۳۱۴، سر و گوش و دم بریده به کار بست.

پس از شهریور ۱۳۲۰، برافتادن رضا شاه و برپا شدن دوباره‌ی دموکراسی، روشنگر نوع‌دوست، بار دیگر پا به پهنه‌ی کُنش اجتماعی گذاشت. در بنیان‌گذاری تشکیلات *زنان گیلان* که شاخه‌ای از *تشکیلات زنان* (زمستان ۱۳۲۳-۱۳۲۷) وابسته به حزب توده ایران بود نقش داشت.<sup>۶۲</sup> در نخستین نشست آن *تشکیلات*، نفر اول از پنج زنی ست که به عضویت در "شورای موقت" برگزیده شد.<sup>۶۳</sup> در فراخوانی خطاب به «کلیه‌ی بانوان

---

۶۲- *تشکیلات زنان ایران* در تیرماه ۱۳۲۲ بنیان گرفت. بنیان‌گزاران آن زهرا اسکندری، عالیه شرمینی، مهرانگیز اسکندری، بدری علوی، شاه‌زنان علوی، نجمی علوی و اعظم سروش بودند. هدف اصلی این *تشکیلات*، سازمان‌دهی زنان کارگر، دهقان، روشنفکر و خانه‌دار بود. ملیحه صابری از کادرهای این *تشکیلات* در روزنامه رهبر ۱۰ مهر ۱۳۲۵ تصریح کرده‌است که: «*تشکیلات* ما در عین حالی که مبارزه‌ی جنسی خود را به منظور تساوی حقوق زن و مرد در داخل *تشکیلات* خود ادامه می‌دهد و کلیه‌ی زنان را صرف‌نظر از تفاوت نژاد و مذهب و طبقه در صف خود می‌پذیرد و استقلال داخلی *تشکیلات* خود را حفظ می‌کند... تحت رهبری حزب دلیر توده ایران در کلیه‌ی جریان‌های سیاسی کشور... شرکت نموده و پیش می‌رود.» گفتمتی ست که مبارزه علیه فاشیسم، مبارزه با استعمار، مبارزه در راه حفظ صلح از شعارهای سیاسی این *تشکیلات* بود. برنامه‌ی کار آن حول خواسته‌هایی شکل می‌گرفت همچون: برابری حقوقی با مردان، دستمزد مساوی با مردان در مقابل کار مساوی و حق رای زنان. از راه‌های رسیدن به این خواسته‌ها و افزایش فرهنگ زنان باید از برگزاری کنفرانس‌های هفتگی، برقراری کلاس‌های مبارزه با بی‌سوادی زنان، تشکیل قرائتخانه‌ها و کتابخانه‌های رایگان، نام برد. *تشکیلات زنان*، حمایت از «اطفال و تاسیس کودکان‌ها و نجات زنان از جهالت را از وظایف حتمی خود» می‌دانست و با «فساد اخلاق و فحشا» مبارزه می‌کرد. *بیداری ما*، ارگان *تشکیلات زنان* بود که در تیر ماه ۱۳۲۳ انتشار یافت؛ با سرلوحه‌ی «ما هم در این خانه حقی داریم». این نشریه را یک هیئت تحریریه اداره می‌کرد. *بیداری ما* عضو جبهه *آزادی* بود. این نشریه در رشد شاخه‌های *تشکیلات* در سرتاسر ایران نقشی پر اهمیت ایفا کرد. *تشکیلات زنان ایران* در سال ۱۳۲۵ به عضویت *فدراسیون دموکراتیک بین‌المللی زنان* درآمد و از آن پس، *تشکیلات دموکراتیک زنان ایران* نام گرفت. در بهمن ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام شد. با باز شدن فضای سیاسی در سال ۱۳۲۹، هیئت اجرایی *تشکیلات دموکراتیک زنان* به انتشار هفته‌نامه‌ی *علنی* درآمد که *جهان تابان* نام گرفت. بنا به گفته‌ی هما هوشمندراد عضو هیئت تحریریه *مجله بیداری ما*، «روزنامه‌ی *جهان تابان* با شعارهای تساوی حقوق زنان با مردان، مبارزه در راه حفظ صلح و دفاع از حقوق کودکان منتشر گردید...». هماهوشند راد، پیکار رهایی‌بخش زنان ایران، دنیا، سال دوم دوره سوم، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۵۴.

۶۳- *بیداری ما*، ارگان *تشکیلات زنان*، سال اول، شماره‌ی ۹، اسفند ۱۳۲۳، ص ۱۵

مترقی و زحمتکش گیلان» جهت شرکت در گردهم آیی این تشکیلات، محل «معرفی، قرائت اساسنامه و مرامنامه‌ی تشکیلات زنان گیلان»، کودکستان شمس، دبیرستان سعادت نسوان، و دبیرستان پیک سعادت تعیین شد. از آنجا که این فراخوان نمایان‌گر دیدگاه کلی تشکیلات زنان گیلان است، متن کامل آگهی‌ای را که در هفته‌نامه‌ی فکر جوان، چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳۲۳ چاپ شد، در زیر می‌آوریم:

### پیام تشکیلات زنان گیلان

به زنان مترقی و آزادیخواه و زحمتکش گیلان

خواهران! بیداری و سرافرازی ملت ایران بدون شرکت زنان در رستاخیز آزادیخواهانه‌ی کشور امکان‌پذیر نیست؛ زیرا که نیمی از جمعیت وطن ما را زنان تشکیل می‌دهند و نیمی دیگر را نیز زنان در دامان خویش می‌پروراند. به همین علت زنان گیلان هم مانند سایر بانوان آزادیخواه ایران باید برای ایجاد تشکیلات مترقی بکوشند تا هم به حقوق طبیعی خود برسند و هم در ایجاد یک ایران نو و نیرومند یار مبارز مردان وطن‌پرست و آزادیخواه باشند. این است که از کلیه‌ی بانوان مترقی و زحمتکش گیلان دعوت می‌شود که دور تشکیلات زنان گیلان گرد آیند و وظیفه‌ی مقدس خویش را که بزرگ‌تر از همه سعی در خلاص زن از قید کهن است انجام دهند. برای معرفی و قرائت اساسنامه و مرامنامه‌ی تشکیلات زنان گیلان، به کودکستان شمس واقع در خیابان پهلوی کوچه‌ی آقا محمد هاشم و به دبیرستان سعادت نسوان واقع در سبزه میدان و دبیرستان پیک سعادت واقع در بادی‌الله رجوع نمایید.

از طرف تشکیلات زنان گیلان - جمیله صدیقی

از جمله فعالیت‌های این تشکیلات، مبارزه با روحانیون واپس‌گرایی بود که در «بالای منبر از چادر گذاشتن و روگرفتن... [و] ضد تحصیل زنان» صحبت می‌کردند. نیز به روشنگری درباره‌ی «خرابکاری‌های این پرده‌ی ننگین ... بساط خرافات تازه شده» می‌پرداختند و فاش آرزو می‌کردند «که خداوند شر وجود این گونه مبلغین بدبختی را از

سرگیلانیان حساس بردارد.<sup>۶۴</sup> از دیگر کنش‌های مهم تشکیلات زنان گیلان، پیوستن به کارزار سرتاسری تشکیلات زنان برای دستیابی زن ایرانی به حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برابر با مردان بود. از سویه‌های گوناگون این کارزار که به ابتکار کمیته‌ی ایالتی تشکیلات سازمان یافت، یکی هم نگارش نامه‌ی سرگشاده‌ای است به نمایندگان مجلس چهاردهم. چون بر این گمانیم این نامه به خامه‌ی روشنگر نوع‌دوست است، چکیده‌ی آن را می‌آوریم:

... امروز که هشتم مارس، روز عید بین‌المللی زنان دنیا است، کمیته‌ی اهالی تشکیلات زنان ایران - گیلان [به] نمایندگی از طرف جامعه‌ی زنان مرفقی و مشکل گیلان که زبان گویای چند صد هزار زنان محروم گیلان است، به خود حق می‌دهد که با استناد [به] منشور ملل متفق و تصویب آن در مجلس شورای ملی ایران، از نمایندگان محترم دوره‌ی چهاردهم تقاضا نماید که در روزهای اخیر نمایندگی خود به لایحه‌ی پیشنهادی خرداد ۱۳۲۳ فراکسیون توده دربار‌ی تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی زنان توجه دقیق مبذول داشته و با تصویب لایحه‌ی قانونی لازمه دربار‌ی تساوی حقوق سیاسی اجتماعی اقتصادی زنان با مردان، نام نیکی از خود به یادگار گذارده و مفاد منشور ملل متفق را عملی نمایند.<sup>۶۵</sup>

لایحه‌ی پیشنهادی خرداد ۱۳۲۳ در ربط با «تساوی حقوق سیاسی اجتماعی و اقتصادی زنان با مردان» به تصویب مجلس چهاردهم نرسید و در دستور کار مجلس پانزدهم هم قرار نگرفت. در این میان تشکیلات زنان که تغییر نام داده بود و اینک تشکیلات دموکراتیک زنان ایران خوانده می‌شد نیز "غیر قانونی" اعلام شد؛ پس از ترور نافرجام محمدرضا شاه پهلوی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و به دستاویز مشارکت حزب توده ایران در آن رویداد!

بدین‌سان روشنگر نوع‌دوست بار دیگر از فعالیت اجتماعی کناره گرفت و باز به

۶۴ - فکرجوان، شماره‌ی ۳۴۵، چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳۲۳ ص ۴

۶۵ - کانون بانوان، بخش اسناد، سند شماره‌ی ۲۸

اداره‌ی دبستان پیک سعاد و دبیرستان سعادت نسوان دل خوش ساخت. از پیوستن بانو نوع دوست به سازمان زنان نشانی در دست نداریم که در دوران نخست وزیری دکتر محمد مصدق (۱۳۳۲-۱۳۳۰) شکل گرفت.<sup>۶۶</sup> اما می دانیم که پس از تصویب لایحه‌ی قرضه‌ی ملی در مجلس شانزدهم (۱۳ مرداد ۱۳۳۰)، بانو نوع دوست همچون بسیاری از میهن پرستان و دلبستگان ایران از خریداران قرضه ملی و مشوقان دانش آموزانش به انجام این وظیفه‌ی میهنی بود.<sup>۶۷</sup>

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که فروافتادن دکتر مصدق از هرم قدرت، برچیدن حزب‌های سیاسی مخالف دربار و بستن نهادهای دموکراتیک را به همراه داشت و نیز بازداشت، زندان، شکنجه، اعدام و تبعید پیکارگران عدالت اجتماعی و استقلال ایران را، زندگی روشنگ نوع دوست را نیز از پی‌آمدهای خسران بار خود در امان نگذاشت. دستگیری شماری از یاران و دل‌نگرانی نسبت به همکاران متواری، او را سخت رنجور ساخت. زمامتیسیم و بیماری فشار خون، به نارسایی دیرین بینایی اش افزوده گشت. با این همه،

۶۶- هما هوشمندراد یکی از رهبران سازمان زنان ایران درباره‌ی چگونگی باگیری و چند و چون کنشگری سیاسی آن جریان نوشته است: «تشکیلات زنان که غیرقانونی اعلام شده بود و نمی توانست به طور علنی کار خود را در میان توده‌های زن دنبال نماید، ایجاد یک سازمان زنان علنی ... را پی ریزی نمود و عده‌ای از مسئولین تشکیلات زنان مأمور تأسیس و رهبری چنین سازمانی شدند. هیئت تحریریه جهان تابان در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ به عنوان مؤسس، دعوت‌نامه‌ای برای عده‌ای از زنان مترقی فرستاد و از آنان خواست برای ایجاد سازمان زنان با هیئت تحریریه همکاری نمایند و در کنفرانس بزرگی در سالن تئاتر سعیدی در تهران، تأسیس سازمان زنان ایران اعلام شد. این سازمان در اندک مدتی توانست قشرهای مختلف زنان را در صفوف خود متشکل کند.» در اولین پیام کنفرانس آمده بود که: «... این سازمان به وجود نیامده مگر برای اینکه تمام زنان ایران را در یک صف نیرومندی متحد سازد ... در کشورهای مترقی، زنان مانند مردان در شئون اجتماعی شرکت می کنند، انتخاب می کنند و انتخاب می شوند. در امور سیاسی سهم به سزایی دارند. این مشاغل مانع از آن نیست که این زنان مادرانی بیدار و لایق باشند. به عکس، شرکت در امور کشور آن‌ها را آگاه‌تر می سازد... هدف این سازمان، آزادی و استقلال کشور ایران و دفاع از صلح جهانی است. ما آرزو داریم که خانه و خانواده‌ی خود را در صلح و صفا بسازیم.» کلوپ سازمان زنان ایران در تهران شروع به کار کرد و با دایر نمودن کتابخانه و باشگاه ورزش برای دختران، محل سازمان را برای همه‌ی زنان تهران باز گذاشت. کمیته‌ی خاصی برای دختران ایجاد گردید و کلاس‌های مبارزه با بی سوادی و تدریس زبان‌های خارجی، خیاطی و گلدوزی احداث شد. این سازمان در شهرستان‌های مختلف ایران نیز شعبه‌های خود را ایجاد نمود... اولین روزنامه جهان زنان ارگان سازمان زنان ایران با شعار «زنان ایران برای به دست آوردن حقوق خود متحد شوید» در ۲۴ آبان ۱۳۳۰ انتشار یافت. سازمان زنان ایران در سال ۱۳۳۲ اولین کنفرانس خود را برگزار کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از حرکت در داخل کشور بازماند و به فعالیت در خارج از کشور پرداخت. هما هوشمند راد، همان منبع.

۶۷- گفتنی است که دانش آموزان رشت آن دوران شعری بر زبان داشتند که ترجیع‌بندش چنین بود:  
قرضه‌ی ملی بخیر یار مامانی / کمک به ایران نما تا میتوانی

بار مدیریت مدرسه را نه تنها همچون همیشه با درایت، دانایی و کارآیی پیش برد، بلکه دست در دست شماری از هم‌اندیشان گذاشت و چند انجمن خیریه برپا داشت. از این رهگذر، به داد خانواده‌های تنگدست و بی‌سرپرست شتافت و بسیاری را «زیر چتر حمایت خود گرفت».<sup>۶۸</sup>

به زودی اما درد و اندوه، بر پایداری و تکاپو، چیره گشت. به سال ۱۳۳۶ روشنگر نوع‌دوست از پا افتاد. وصیت‌نامه‌ای نوشت و دو تن از برادرزاده‌هایش را واداشت تا «بهای ثلث قدر سهم او از خانه‌ی مشاعی خانواده را به امور خیریه اختصاص دهند».<sup>۶۹</sup> نیز «امتیاز دبیرستان ملی سعادت نسوان و کلیه‌ی اموال و اثاثیه و کتابخانه‌ی نفیس آن را به رایگان در اختیار آموزش و پرورش گیلان قرار داد».<sup>۷۰</sup> اوج‌گیری بیماری در سالِ درسی ۱۳۳۷-۱۳۳۶ او را به تهران کشاند. اما بیمارستان‌های این شهر هم از درمان بیماری که روز به روز پیچیده‌تر گشت، وامانده‌اند. سرانجام در روز دوشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۳۸، از نفس افتاد و چشم بر جهان فرو بست. این زن آزاداندیش و از پیشگامان آموزش، پرورش و بیداری زن ایرانی را در ابن‌بابویه تهران به خاک سپردند؛ آنجا که آرامگاه جاودانگانی‌ست چون فاطمه سیاح، فخرعظمی ارغون، میرزاده عشقی، اشرف‌الدین گیلانی و ...

چندی پس از درگذشت روشنگر نوع‌دوست، مدرسه سعادت نسوان را روشنگر نامیدند. اما به دوران جمهوری اسلامی، روشنگر را نیز از بین بردند و به جای آن بعثت نشانند!

هشتاد و اندی سال پیش، روشنگر نوع‌دوست، زنی گیلک، همراه با شماری از زنان و مردان پیشرو، پیک سعادت نسوان را به انتشار رساند. پیک در اندک زمانی از رشت به سایر شهرهای ایران پَر گشود و یکی از خواندنی‌ترین نشریه‌های کشور را برنمود.

۶۸ - مروجی، سید ابراهیم، پیشگامان فرهنگ گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷، فرهنگ ایلیا، جلد اول، ص ۲۷۳

۶۹ - مروجی، پیشین، ص ۲۷۴

۷۰ - همان‌جا

حکومت آن را برنافت. پیش از آنکه به دومین سال زندگی پای نهد، آن را از پا انداخت. پیک پس از آنکه نفس تازه کرد و خیزکی برداشت، از پرواز بازماند؛ برای همیشه. و بدین گونه، پیک، رفته رفته در ضمیر جامعه کم‌رنگ گشت. اما آن‌ها که پیام پیک *سعادت نسوان* و "پیک"‌های زنانه‌ی تجددخواه پیشین را دریافته بودند، برای پیشرفت زن ایرانی، راه یافتن او به فضای همگانی، بیداری اجتماعی، برابری حقوقی و دگرذیسی مناسبات جنسیتی از تلاش دست نشستند. این تلاش در متن تجدد آمرانه‌ی رضاشاهی، زمینه‌ساز خرده گام‌های دولت جهت گونه‌ای مشارکت زنان در برخی نهادهای شهری شد.

زنانی که جمعیت پیک *سعادت نسوان* و دیگر جمعیت‌های نسوان را پدید آورده بودند، در فضای آزاد پس از فروریزی دستگاه رضاشاهی و پاگیری دوباره‌ی جنب و جوش‌های سیاسی، نه تنها توانستند نیمه‌ی دیگر جامعه را نسبت به حقوق فردی و اجتماعی خود آگاه سازند، بلکه این بار خواستار مشارکت زنان در پهنه‌ی سیاست شدند که تا پیش از آن زمان اساساً در انحصار مردان قرار داشت.<sup>۷۱</sup> روی آوردن زنان آموزگار، دانشجو، دانش آموز، کارمند، کارگر و خانه‌دار به جرگه‌های سیاسی و به ویژه حزب توده، بافت و سیمای پیکار دموکراتیک را به کلی دگرگونه ساخت و نقطه‌ی عطفی در تاریخ جنبش‌های اجتماعی ایران به جای گذاشت. و این پیش‌درآمد کارزاری گسترده شد برای دست‌یابی به حق رأی زنان که در گردباد سهمگین رویدادهای سیاسی و رویارویی با استعمار انگلیس، در هم شکست.

جامعه و به ویژه زنان، در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که دموکراسی را برانداخت و دیکتاتوری را استوار ساخت، زمینه‌ی رشد آگاهی سیاسی را از دست دادند. پیشرفت در پهنه‌ی سیاست تنها برای زنان باورمند به دستگاه حاکم امکان‌پذیر گشت که پس از *انقلاب سفید* (۱۳۴۱) و آغاز اتوکراسی، به جایگاه وزیر، سفیر و کیل برکشیده شدند. در این میان، اعطای حق رأی به زنان که آن نیز ره‌آورد مبارزه‌ای دراز دامن بود، گرچه از چشم‌انداز روانشناسی اجتماعی و برابری حقوقی اهمیت داشت، اما در نبود آزادی سیاسی معنای چندانی نداشت. با این حال زنان در زمینه‌ی

۷۱ - استثناء بر این قاعده فرقه کونیست ایران است (۱۳۱۰-۱۲۹۹) نگاه کنید به کیفر زنان پیکارگر و ماهرخ کسمایی، پیشین



آزادی فردی و اجتماعی با سدی سترگ روبه‌رو نبودند. در کل، ثمره‌ی این دوره برای زنان، مشارکت در زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بود؛ به بهای فراموشی تاریخچه‌ی پیکار یک سده‌ی زن ایرانی با پدرسالاری و واپسگرایی. و بدین‌سان در آستانه‌ی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، زن ایرانی از شناخت دشمنان تاریخی خود ناتوان گشت و با آگاهی فمینیستی به جنبش ضد دیکتاتوری شاه نیوست. هرچند که غریزه‌ی زنانه‌اش سبب آن شد که بیش و پیش از دیگر نیروهای اجتماعی در برابر اسلام حکومتی سینه سپر کند، روح دوران را دریابد و آن را درفش این دور از پیکار دموکراتیک سازد: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!"<sup>۷۱</sup>

از سال ۱۳۸۵ که رد پای پیک سعادت نسوان را یافتیم، به جستجو برآمدیم. این حلقه‌ی گم شده، لازمه‌ی کار بازسازی و بازنگری تاریخچه‌ی یک سده پیکار حق‌خواهانه‌ی زن ایرانی‌ست که هنوز ثبت نشده و سخت مورد نیاز است. از دوستان و آشنایانی که در ایران زندگی می‌کنند نیز خواستیم به جستجو برآیند. پس از چندی، پژوهشگری از سر مهر سه شماره‌ی پیک را به دست‌مان رساند. دست‌یابی به سه شماره دیگر تا سال ۱۳۸۷ به درازا کشید؛ به یاری و دوندگی دوست باوفایی به نام روزبه. هم سه شماره‌ی آغازین و هم سه شماره‌ی واپسین، نمایه‌ی نسخه‌ی اصل است که خاک و چرک هشتاد ساله زرد رخسارشان کرده و تیره. خاک را رفتیم؛ تیره‌گی‌ها را زدودیم و برگ برگ پیک‌ها را پاک ساختیم. سپس تک تک نوشته‌ها را از دو دیده گذرانیدیم. خواندن برخی کلمه‌ها را به سبب رسم الخط رایج آن روزگار و یا کش‌یافتگی به هنگام عکس‌برداری، دشوار یافتیم. این‌ها را همراه با اشتباه‌های چاپی، فهرست وار روی کاغذ آوردیم تا در آخر دفتری که پیش‌اروی شماست، جا گیرد و خوانش متن را آسان سازد. فاصله‌ی ناموجه میان کلمه‌ها را از میان برداشتیم؛ در هم تنیدگی‌ها را واگشودیم و هر یک را به جای خود نشانیدیم. در بازخوانی پیک‌های اینک پاکیزه و پالوده، دریافتیم که باید درباره‌ی نام‌هایی که در هر شش شماره‌ی نشریه آمده، اندک آگاهی‌ای به دست

۷۲- این شعار نخستین بار در راهپیمایی خود جوش زنان در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ (۸ مارس ۱۹۷۹) سر داده شد.

دهیم. هم از این رو دگربار در نشریه‌ها دست بردیم. نام‌هایی را که کمتر شناخته شده و یا شناخت نسبت به آن همه سویه نبوده است، نشانه و نمره گذاشتیم و به کنکاش برآمدیم. به یاری دوستان و آشنایان در ایران، ریحان، کاویان، علی و نیز مهناز متین در پاریس، پاره‌ای از ندانسته‌ها را دانستیم. سپس به تدوین یافته‌ها و دانسته‌ها نشستیم. آن‌ها را در برگی جداگانه میان هر دو شماره‌ی نشریه، کنار نمره‌های همبسته، نگاشتیم. سرآخر نیز به بازسازی روی جلد پیک سعادت نسوان شماره‌ی ۳ پرداختیم که تاکنون اصل آن را به چشم ندیده‌ایم.

کاش می‌توانستیم از همه‌ی آشنایان و دوستانی که در ایران می‌زیند و در این سفر همراهان بودند، به نام سپاسگذاری کنیم. به دلیلی روشن اما از این مهم پرهیز داریم. همین جا بگوییم که کاستی‌های یک سره از ماست.

پاریس، سپتامبر ۲۰۱۱ / مهر ۱۳۹۰

بنفشه مسعودی - ناصر مهاجر

سال اول

مجله

# پیک سعادت نسوان

رشت

اول

( ابانماه ۱۳۰۶ )

شماره

این مجله دو ماهی یکمرتبه طبع و منتشر میشود

عنوان مراسلات - رشت

کوچه بقراط مدرسه سعادت

نوع دوست

## قیمت اشتراك

ششماهه ۸ قران

رشت سالیانه ۱۲

« ۱۰ »

بلاد ایران ۱۵

« ۱۵ »

ممالک خارجه ۲۰

مطبعه اتحاد - رشت

## فهرست مقالات مندرجات

شماره	موضوع مقاله	نویسنده	صفحه
۱	بیان مقصود	نوع دوست	۱
۲	موفقیت ما	بیک سعادت	۳
۳	بپاس روح مادر	دکتر آقا خان	۵
۴	دختران وطن	م. جودی	۹
۵	ثالثه یك زنی	فخر اعظمی ارغوان	۱۱
۶	پیدایش سیاهکاری	بیک سعادت	۱۶
۷	مکاتبه	بیک سعادت	۱۹
۸	حلت نیره روزی	اشرف قابم مقامی	۲۱
۹	زن در جامعه ما	م. جودی	۲۵
۱۰	بنام وطن	مهکامه محمصی	۲۹

مجله

# پیک سعادت نسوان

← رشت →

صفحه اول

۱۵ مهر ماه ۱۳۰۶

شماره اول

## بیان مقصود :

در این هنگام که پرده های سیاه بدبختی و هزار گونه عوامل تیره روزی سد بزرگی در مقابل ترقیات نسوان گردیده در این زمان که اصول اجتماعی تمام ملل خاموش و عقب مانده اصلاح و سرو صورت نوین بخود میگیرد .

بالاخره در وقتی که ایران هم از خواب غفلت طولانی خود جنبش نموده در تحت توجهات بیگانه عامل بزرگ ترقی و قاید توانا میرود که بدوره فترت خانمه داده و بیدار شود با این اوضاع اسفناک و رقت آور حیاتی و معارفی نسران ایران ما هم بنوبه خویش بیش از این سکوت را جایز ندانسته خامه ناتوان را بدست گرفتیم که تا حد امکان عوامل و وسایل تبه

روزی را نشان داده اصلاحات اساسی آنها را خواستار شویم با مقدماتی که از نظر قارئین محترم گذشت مجله ما نیز خود را برای مبارزه اجتماعی تجویز کرده در سلك مطبوعات عالم نسوان ایران منسلک و یگانه شمع ضمیمی است که در راه ترقی و سعادت نسوان گذاشته می شود و باستظهاری که بمساعدت های مادی و معنوی و حسن استقبال اشخاص جوان فکر آزاد منش و نویسندگان معظم مملکت و خواتین محترمه دارد خود را موفق دانسته امیدوار است تدمهای سریعی در راه تعالی و نجات و تثبیت حقوق مدنی نسوان از پیش بر دارد .

نگارشات مجله بطوریکه سابقاً هم اشاره بدان گردیده عاری از موضوعات سیاسی بوده و از بحث در حوادث جاریه اعتراض نموده و عبارت خواهد بود از مقالات اخلاقی ، ادبی ، اجتماعی و تاریخی که قسمت مهم و جزء اعظم آن مربوط بجامعه نسوان میباشد مجله ما حرکات غیر مقبول و رفتار پاره از جوانان را در باره زنان مورد تدقیق و تنقید خود قرار داده جداً تعقیب خواهد نمود .

این مجله بقلم و آثار فکری جمعی از خانهای حساس و معارف پرور گیلان اداره خواهد شد مهذا از مساعدت و کمک نویسندگان محترم و عموم خواتین منورالفکر سایر نقاط خود را ببنیاز ندانسته و قسمتیهائیکه در اطراف آمل و ابده آل قلبی کارکنان و مرام مجله مرقوم میدارند با کمال امتنان زینت بخش صفحات مجله بوده و بمعرض افکار استفاده عامه گذاشته خواهد شد :-



## موفقیّت ما

از چندی پیش فکر تاسیس مجله که هادی نسوان این خطه باشد ما را راحت نمیگذاشت ولی متأسفانه با مراجعه متواتره که بقامات مربوطه برای اخذ امتیاز آن میگردید منتج نتیجه نگشته و ابراز مساعدت نمیشد که ناگهان ستاره اقبال گیلان درخشیدن گرفته و معارف ابن سامان در راس خویش وجود پر قیمت آقا میرزا محمد علی خان تربیت<sup>۲</sup> را مشاهده نموده این حسن اتفاق و بذل توجهی که ایشان در ابتدای ورود بمعارف نسوان این سامان فرمودند باعث تحریک تشجیح ما شده مجدداً اقدام باخذ امتیاز بوسیله حضرت ایشان نمودیم خوشبختانه پیشنهاد ما را حسن تلقی نمود و شروع باقدمات در پیشگاه اولیاء امور مرکز نموده با جدیت خستگی ناپذیری که در این طریق مبذول داشته بالنتیجه ما را بداشتن امتیاز موفق نموده و از خود نام نیکی بیادگار گذاردند اینک پس از استعانت از درگاه حضرت بزردان با استظهار و استمداد معارف پروران گیلان عموماً و نسوان معرفت دوست خصوصاً شروع بنگارش اولین شماره مجله « پیک سعادت نسوان » مینمائیم امید داریم که با مساعدت علاقمندان به ترقی و تعالی مملکت بتوانیم خدمت خود را ادامه داده و بهم خود علل و موجبات فلاکت و ذلت جامعه نسوان را مشروحاً بیان کرده و راه علاج را نموده و دختران امروزه را که مادران فردا هستند از قید جهالت رهانیده بشاهراه ترقی و تعالی سوق دهیم تا بالنتیجه دارای مردانی حساس و عالم گردیم زیرا از اثر عدم توجه اولیاء امور و عدم علاقمندی مردان مملکت به بسط معارف نسوان

است که امروزه خواهران ما از کلیه ترقیات بشری محروم مانده و در گوشه خزیده میسوزند و میسازند و دادرسی نمییابند مگر آقای وزیر معارف<sup>۳</sup> فعلی عطف توجهی بمعارف نسوان این نقطه نموده و با افتتاح و تاسیس مدارس ابتدائی و متوسطه مجانی و قرآنتخانه منتهی بر ماگذارد چه بدیبهی است مهمترین عامل ارتقاء و خوشبختی هر جامعه از زیاد مدارس و بسط و توسعه معارف است و ملت بیعلم و نادان لاق هیچگونه ترقی نبوده و همیشه زیر دست سایرین بوده و خلاصی او از چنگال بدبختی و ذلت غیر ممکن است و بواسطه همین عدم توجه معارف است که در جریان بیست سه سال مشروطیت هنوز چندان قدمی فراتر ننهاده و آنطور که لازم است پیش نرفته ایم و عجب در این است که ترقیات روز افزون ملل سایر را دیده باز متنبه نشده و از خواب غفلت بیدار نمیشویم بعقیده ما اگر در عرض این چند سال بذل همت و توجهی را که برای معارف ذکور کرده نصف آن بجهت تربیت مادران و خواهران ما میشد اکنون گوی سعادت را ربهوده و اگر مانند ما اینگان خود نمیشدیم افلا با آنها برابری توانستیم کرد ( چون بنا بمنزل معروف جلوگیری ضرر در هر وقت بی نفع نیست ) امیدواریم در آتیه بر خلاف ماضی دست همت بیکدیگر داده با کمال جدیت و صداقت پیش رویم نا شاهد سعادت را در آغوش کشیم .

پیشگاه سعادت





## پایس روح مادرم که هستی وجودم از اوست :

آری مادر زینت خلقت و فشنگی طبیعت بسته بوجود او است . گلهای رنگارنگ شکوفه های روح بخش را مادر ندارك کرده و به تماشای بشر جلوه گر می سازد! مناظر فشنك طبیعت و صفای طرب انگیز آن در شکم مادر است که در موقع قبض طبیعت دو زمستان، در اندرون پرورنده و در موسم بهار با يك وجد و خرمی به جامعه خلقت هدیه مینماید!

اعتراف کنیم - بنای خلقت خالص و مخلص برای وجود مادر است اگر مادر نبودى، دوام و بقاء وجود خارجی پیدا نمی کردى! و عالم خلقت خشك و بی روح در گوشه نسیان و فراموشی زمان میگذراندى! ولی پدر ره گذر است . طب و علم امروزی جمله غامیانه ذیل را واژگون نموده « اصلم پدر است که مادرم ره گذر است » مادر ۹ پدر يك قسمت از هستی را شرکت نموده و میگذرد. بزرگان عالم و فلاسفه بزرگ را مادر با خون و شیر خود پرورانده به بشریت هدیه و تحفه مینماید .

در هر عصر و زمان مادر محترم و مقدس بوده است در تاریخ روم و یونان که چندین قرن از دور طلایی امروز عقب بوده اند مادر را نوعی محترم و مقدس می دانستند که اگر فشنوی در حرکت بود و مادری را که در کوچه و بازار تصادف میکرد صف بسته و با حالت نظامی او را سلام میدادند! امراء و وزراء از اسب بزیر آمده تارسم ادب و سلام

بجای آرند !

این است مقام مادر مقدس !

چه سیمائی موقر و مغرورتر از يك مادر حامل است ؟ خوب دقت شود  
فهمیده خواهد شد هیچ سلطانی در سر بر سلطنت آنقدر موقر و مغرور  
جلوه گر نشود .

زن حامل با نگاه خود می فهماند : این منم که مقدرات جمعیت های  
بشری را در شکم و باخون خود می پرورانم ! پس همه محکوم به تواضع اید .  
چه منظره لطیف تر و شیرین تر از آنکه اطفال خود را از سر و صورت مادر بالا رفته  
و او را اذیت کنند و مادر با لطافت مادری هر کدام را بزبانی شیرین  
آرام و ساکت نماید ؟

آنانکه به ندانند حقیقی طبیعت نه مجسازي آن آشنا اند می دانند چه  
میگوئیم و چه مینویسیم !

\*\*\*

و اما مادر گفتیم و تقدیسش کردیم ،

آلت تفریح دور از این مقام و شایسته احترام اند اینک ما و آزادی نسوان

طرفدار نیستیم ! بر علیه هم نه . نمنا دارم ملامت نکند بی فکر و

شعورم نخوانید ،

تا دلیل اقامه کنم و وجدان مادری را حکم قرار دهم و در قاموس

خلقت عفت و ناموسی آفریده نشد. اختصاص یعنی زنا شویی از مصنوعات بشری است و نه قانون خلقت. زیرا اگر اختصاص و زنا شویی جزء قانون خلقت بودی محتاج به حفظ و پاسبانی نمی‌شدی چه که قانون خلقت لاینغیر و بدون پاسبانی آلا نپایه مجری خواهد بود و هیچ قدرتی او را از طریق طبیعی منحرف نتواند کرد مثلا قانون خلقت می‌خواهد که میز مربع مستطیل با چهار پایه ثابت نماند تا واژگون نشود.

اگر ما بخواهیم میز مزور را سه پایه قائل شویم مجبور و محکومیم که پایه چهارمی را با دست نگاه داریم بشرط آنکه موازنه را رعایت کنیم. پس مادام که اختصاص و زناشویی از مصنوعات بشر است بشر هم محکوم و مجبور به حفظ است.

اما چطور و چگونه ؟

مبرویم توضیح دهیم.

گفتم کلمه عفت و ناموس در قاموس خلقت یافت نمی‌شود پس زن عقیقه نیست حافظ و قراول عفت خوداست و نازمانی که زنان وظیفه پاسبانی و قراولی را خوب نیاموخته‌اند. آزادی لطمه ترمیم ناپذیری به لطافت زنانه و غرور نسوانیه آنها وارد می‌سازد .

بنابراین قراولی را بیاموزانیم آزادی در تعقیبش مستلزم است هیچ‌کس را سراغ نداشته باشید از هر صنف و طبقه که مایل نباشد در باغ و سبزه

زاری با خانم خود گردش نکرده و از هوای آزاد استفاده ننماید !  
 پس چه چیز جامعه را از کلمه آزادی نسوان عصبانی میسازد ؟  
 همانا عدم اعتماد است .

در فرنك و ممالك آزاد در گردش و سیرگاہا کمتر دیده میشود  
 مردی به زنی نگاه یا زنی توجه و انتقانی ننماید مگر عفت و ناموس خود را  
 حرفه خود قرار داده باشند .

این قبیل زنان هم کمتر در گردش گاهای عمومی طود را می بازند  
 زنان ما باید بدانند که هرچیز گران و نفیس بواسطه کم یابی اوست-  
 و هرچیزی را که عامه توانست باسانی تدارك کند هر قدر نفیس و قابل  
 اعتناء باشد طولی نخواهد کشید که از قیمت افتاده خوار و خفیف  
 خواهد شد پس قدسیت و احترام مادر آن است که سرمایه غرور خود را  
 برایگان نفروشد مادری که سرمایه غرور خود را برایگان فرود از قدسیت و احترام  
 محروم و بمنزله . . . . خواهد بود . قراول خوب خانمی را گویند  
 که هیچ گاه اجازه ندهد کسانی که در پی استفاده و گول زدن اند  
 کلمه خارج از ادب و رسمیت ادا کند فرض کنید موزه را که  
 با بهترین نفایس طبیعت مزین شده و برای حفظ و پاسبانی قراولی بر در  
 آن موزه قرار داده باشند .

آن قراول تا زمانی قادر به حفظ موزه خود خواهد بود که با ره گذرانی

که مترصد دخول و استفاده از تماشا و لذت موزه اند .  
 از دایره رسمیت خارج نشود و اگر جزئی تزلزلی بر سمیت داده یا  
 بجای قراول با نظر بی قیدی به عابریں نگاه کند با اینکه در اول مصمم  
 است بیگانه را در موزه داخل نکند ولی طولی نکشد که موزه مذکور  
 محل عبور و مرور اشخاص شده درهم و ابرهم و از لطف اولیه محروم  
 خواهد شد زیرا اشخاص برای تماشا و لذت موقت داخل موزه می شوند .  
 و مفید به حفظ نظم و احترام موزه نخواهید بود پس بنام سعادت مادران آئی  
 اول دو اصل را قائل شویم یکی شناساندن قیمت و ارزش مادران را :  
 دوم با دادن طریق قراولی یعنی اصول و آداب معاشرت زنان با مردان  
 بعد آزادی و اشتراک حیانی زنان با مردان بدون هیچ گونه مانع و سدی  
 خود بخود ظاهر خواهد شد .

پس بکوشیم قبل از هر چیز این دو اصل را تقویت کنیم زیرا اقدام  
 بهر چیز باید حسن نتیجه در نظر باشد و نه عکس آن . رشت

اردیبهشت  
 دکتر آفا خان<sup>۴</sup>

## به دختران وطن

نغمه یك سعادت مبرسد ما را بگوش  
 وز نسپمش میدمد بر پیکر مدهوش هوش



باز میاید دل افسرده اندر جنب و جوش  
ازسروش آمد مرا این مزده جان بخش دوش

زین سپس ایران ما رشك گلستان میشود  
مشکلات مملکت من بعد آسان میشود

پیش از این گر قدر زن مجهول و نامعلوم بود  
پیش از این گر زن ز ظلم تا کسان مظلوم بود  
پیش از این گر حق زن پامال در این بوم بود  
این گل زیبا اگر در بوستان مغموم بود

روزی آخر شام شوم غم پایان میرسد  
نوبت آسایش و اقبال نسوان میرسد

عمر زن گر صرف شد در محنت و سوز و گداز  
با نبودش نزد مردان هیچ قدر و امتیاز  
غم مخور اکنون گذشت آن روز کاران دراز  
آب از جورفته برگردد بجای خویش باز

باز گردد بعد از این آن عهد و ایام بهی  
زن نهد بر فرق خود تاج جلال و فرهی

در حریم قدس حق، زن پرده دار خلقت است  
زن مگو زن عامل با اقتدار خلقت است

حق مدبر خلقت و زن هم مدار خلقت است  
 آری آری زن مهین سررشته دار خلقت است

گوش کن این نکنه، ایفرزند هشیار وطن  
 گرنبودی زن بگیتی، نی توبودی ونه من

روز شب در کسب دانش کوش و تحصیل کمال  
 هان مشو مفرور از حسن و جمال و جاه و مال  
 هر چه پنداری بگیتی مهروود سوی زوال  
 غیر علم و معرفت چیزی نمانه لایزال

این تو فردای ایران، این تو اینهم روزگار  
 از تو سعی و کوشش و اقدام، از ما انتظار  
 لنگرود - م - جوادی ۵

### ( نالۀ يك زنی )

در این هنگام که شب چون کیسوی مشک نام بر بوشی پربشان شده  
 و نقاب وار چهره گیتی را پوشانیده و مانع جلوه گری اوست ناله محزون  
 شنیده میشود دل خونین من بر اثر ناله روان شد تا به بیشد این ناله از  
 کبست و در کجاست باغی است کوچک ولی معفا و با سلیقه گلکاری  
 شده و درختان شمشاد و بوته های گل سرخ با صف های منظمه کشته  
 شده و گل های رنگارنگ مختلف صفحه سبز چمن را مینا کاری نموده و

عطر خود را در هوا منتشر میکند و بلبل که جلوه گل او را سرمست نموده و زبان بمدح جمال معشوقه گشوده و مشغول تفتی است که شاید نظری بروی افکند هوای شب فرح بخش و نسیم عطر آگین با کمال ملاحظت میبوزد آسمان بوجود ستاره‌گان مزین و چون دیبای زربفت تیره رنگی به نظر میاید ماه چون داس زربین در افق مشاهده میشود گوئی دست طبیعت میخواهد در خرمن ستاره گان خوشه پروین را درو نماید - در پک چنین شبی با این زیبائی طبیعت که فرح و سرور را در همه جا منتشر میکند ناله و شکایت چراست ؟ آیا همه را نباید مسرور و شادمان دید ؟

نه ایدا چنین چیزی ممکن نیست. قلب محزون را هیچ دیدن گل و لاله مسرور نمیکند و آتش تاثیر به نماشای آبخار خاموش نمیشود. ریختن لؤلؤ اشک را غلطیدن قطرات چون مروارید آب جوی و نهر ها باز نمی دارد. حرارت درونی ارزش نسیم تسکین نمی یابد فقط عزم و اراده آهنین لازم است که پنجه قوی تازر را در سینه بشکند و لبها را به تبسم وادار نماید پس ناله و نوا در جای با صفا و شب فرخ بخش جز عجیبی نیست صاحب این ناله زنی است در کمال و جاهت منظر که در یکی از خیابانهای باغ در کنار گهواره نشسته و طفلسی را در آغوش گرفته است.

این خانم جوان با طبیعت درگفتگو است از روزگار تیره خود شکایت



میکنند و چنین میگویند : آه ای طبیعت زیبا ای آسمان بلند و ای گل های خرم و ای مرغان خوش الحان آیا شما همه مسرورید و نعدی به یکدیگر نمیکند ؟ شاید چنین باشد ولی نمیتوانم این را باور نمایم و کاملاً حیرانم!! اگر خوشحال هستید و شکایتی ندارید پس ناله مرغ چمن بهر چیست و شکایتش از بی وفائی گل از چه رواست؟ و پژمردگی و محو گل از باد خزان چراست ؟ چرا فصل زمستان اسلحه برودت را برای محو باغ و بستان پیکار میبرد ؟

ای آسمان تو چرا گاه گاه بر سبزه زارهای از دیده گان باران اشک میباری ؟ ولی باز شما خوش بخت تر هستید چون شما را بنام طبیعت می خوانند و میگویند طبیعت بی شعور است اما من از دست انسان که خود را اشرف مخلوقات میداند شاکی هستم که شکایت از همسر خویش است -

آه خدای من چگونه تحمل کنم تا چند برد باری نمایم شوهر جوانم که با من خویش است چرا باید چنین باشد اگر بگویم که او شخص بی تربیتی است چنین نیست ، او به اروپا رفته و بقول خودش دیپلمه است من و او از کودکی باهم بوده و در بزرگی پدران ما ما را به یکدیگر تزویج کردند افسوس این کار واقع نمیشد غافل از آنکه علم را با اخلاق باید توأم نمود پدبختانه شوی من جز فساد اخلاق از اروپا چیزی با خود ارمغان نیاورد. تمام ثروت خود را در قمار و ولگردی صرف

نموده و در هیچ نقاط کاری برای خود پیدا نه نموده و تمام دارائی و هستی مرا هم معدوم کرد و فعلا با یکی از شاهدان بازاری معلوم نیست بکدام نقطه رفته است و بکجا مسافرت نموده بدون اینکه بمن خبری بدهد یکی از دوستانم بمن نسلی میدهد و میگوید پس از آنکه جوانی خود را کرد بر میگردد بیچاره زن ایرانی آری بر میگردد در صورتیکه سر تا پا میکروب سفلیس است و سوزاک و شاید بکشیدن اقیون هم معتاد شده باشد - آه از این روزگار تیره اگر پدرم دارای تمول نبوده و مرا و طفلم را نمیپذیرفت چه میکردم؟ کدام راه را برای کسب معاش داشتیم؟ کلفت را غالباً در ایران اگر جوان و بچه دار باشد قبول نمیکند رخت شوی و اطو کش و دلال هم باندازه زیاد است که نمیتوان تصور نموده دیگر لازم باشد. خیاطی هم تا شاپو بسر ها هستند ولو ما ها از همه بهتر خیاطی کنیم بما کار نمیدهند که بدوزیم معلمی هم بد بخانه هنوز تحصیلات اجباری نشده و یکجده خانمهای تحصیل کرده هستند و معلمی برای ایشان قحط شده است و کسب تجارت و غیره هم برای زنها حرام است و نباید بکنند پس آیا راه دیگر جز مرگ و با کار های زشت برای من نبود باز حمد میکنم خدای را که لقمه نانی در خانواده من پافت میشد - آه ای فرزند گرامی تو که در گهواره جز آونک چیزی نمیتوانی قسم بجان تو اگر زنده بمانی ممکن نیست تو را بخارجه بفرستم مگر موقعیکه کاملا درس حب وطن را بتو

داده باشم و در مغز تو بگذارم که فقط از خارجه علم و عمل و اختراعات آنها را برای ما بیاوری نه فقط کراوات بستن و ظهر از خواب بیدار شدن و زنان ایرانی را تحقیر نمودن تو را چون آن جوانان و راد مردانی تربیت خواهیم نمود. که بار و بار رفته و وقت گرانبار صرف تحصیل علوم نموده و با عشق سرشار به سرزمین داریوش عودت نموده دانشما در خیال خدمت بنوع و وطن خویش نه فقط فکر پودره شدن و نتراشیدن سبیل و ریش آه ای نسیم سحری این آه های آتشین و ناله جانسوز مرا به پیک سعادت به او و بگوی که سرتاسر ایران را خبر کن و حالت ذلت و تیره روزی و اسارت نسلان کشور جم را بگوی و گوشزد زنان ایران بکن شاید حرکتی بخود داده و از این حالت خمودی و خموشی بدر آید و بداند که از قافله علم و بدن بی نهایت عقب مانده اند و بانها بگوی که تا کی در مهد بی خیری غنوده اند آخر بشگرید تفاوت شما با نسلان سایر ممالک چیست؟ آیا تفاوت شما جز بعلت عدم و علم و آگاهی است؟ زنان سایر ممالک چون ماهی در آب شنا نموده و چون مرغ هوا را شکافته پرواز مینمایند در قسمت اختراعات در مدارس و در کار خانجات پشت میزها تجارت و زراعت حتی در میدان جنگ که خون جار بست زنها شرکت مینمایند و زندگی میکنند تا کی شما زنان ایران میخواهید سر بار جامعه بوده و بار سنگین دوش شوهران یا خانواده خود باشید و اسیر دست ظلم و تعدی دیگران بشوید آخر شما هم بشنوید و بخوانید

فاصله عقب ماندگی را سرعت طی نمائید و افلا اگر ازدیگران پیش  
 نهد عفت هم نمائید، بر اثر این کلمات خانم جوان را تأثیر به‌منتهی  
 وجه رسیده و دو قطره اشک چون زاله که بر شاخ نرگس سنگینی کند  
 غلطیده بر گل دیگر افتد از چشمان سپاه برافش غلطیده و بر گونه‌های  
 چون گل سرخش افتاده قلب من از شنیدن گفتار او و مشاهده این  
 و قطره الماس گون منقبض شده حالت ضعف عارضش گشت چون بخود  
 آمدند از ناله جانسوز اثری بود نه از ترقیات نسوان خبری - فخر عظمی ارغوان<sup>۶</sup>

## پیدایش سیاهکاری و علت آن

از بدو شروع حیات بشری رابطه تناسلی بین آنان البته بوده ولی نه  
 باشکال مختلف کنونی آزاد. و در قبل از اجتماع بشر که از هر جهت  
 در ردیف حیوانات محسوب میشدند بگذاریم بدوره اجتماعات بدوی انسان  
 « حیوان آلت ساز » رسیده و می‌بینیم که مردان يك اجتماع با قبیله از  
 تمام زنان موجوده در قبیله خود حق استفاده داشته و مواقع تمایل هر زن و  
 مردی در آن قبیله بهم مقاربت را مجری میداشتند .

این شکل مقاربت که موسوم است بمقاربت اجتماعی امروزه هم در قبایل  
 وحشی افریقا و آسیا و « کابجاتکاه » و مخصوصاً در استرالیا جریان داشته و  
 عملی میشود .<sup>۷</sup>



ما میدانیم که استحصال در قبایل بیک شکل نمانده روز بروز توسعه و ترقی یافته است . این اتساع و استحصال رابطه تناسلی انسان را هم تغییرات عمده داده و از شکلی باشکال مختلف دیگری موسوم کرده است .

وقتی توسعه استحصال قبایلی شروع و مندرجاً حصول قبایل از مقدار مصرفی اجتماع خود زیادتر گردیده قبیله مصمم شد که زبادی استحصال محصول دیگر قبیله همسایه ترقی تر از خود داشته آلت سنگی و غیره مبادله نماید .

و بدین طریق روابط بین قبایل همسایه شروع گردید اعضای این قبایل برای تحکم رابطه و ایجاد یگانگی و دادن زن را بهترین وسیله دانته و هر قبیله از قبیله دیگر يك یا چند زن با اجتماع خود آورده و عضو جامعه خود محسوب میداشت .

این عمل کثرت رفت و آمد و تسربع جریان مبادلات را در قبایل باعث شد و از استحکام روابط اقتصادی اتحاد قبایل صورت گرفته و تشکیل طوایف اجتماعی داده شد. در اینموقع هم هنوز زن و مرد جامعه‌ها مشترکاً زحمت کشیده کار و استحصال میکردند و از سفره عمومی طایفه استفاده اجتماعی می نمودند و هم چنین مقاربت با زنان جنبه انفرادی و احصای نداشته و مانند دوره‌های قبل، اجتماعی بوده است .

در دوران سالیان دراز طوایف متعددی بشکل فوق در نقاط مختلفه زمین

تشکیل کرده و این طوایف برای انتظام استحصال و تنسیبات اجتماعی و غیره مبرز و عاقل ترین عضو خود را برای رهبری خود انتخاب می نمودند، و تا اغلب امور خود را با مشورت حل و تصفه نموده و امور حیاتی خود را به جریان انداخته و موانع حاصله را مرتفع میکردند .

گاهی ببلل اقتصادی ( از جمله عدم کفاف استحصال در يك طايفه و كثرت استحصال در طايفه ديگر و اختلاف مبادلات و غير )

روابط طوایف همسایه با هم تیره شد، یکی طرف هجوم دیگری واقع گشته و زدو و خورد بین دو طايفه شروع شد . این منازعات اغلب بفرمان و ریاست پهلوان ترین عضو جامعه که با شور عمومی انتخاب می کردند صورت میگرفت .

در این جدال و تاخت و تاز بالاخره یکی غالب و دیگری مغلوب شده و متهاجمین فاتح کلیه استحصال موجوده و آلات و ادوات استحصال و مردان و زنان طايفه مغلوبه را طرف تاراج و چپاول خود قرار داده و ثروت آنان را بنعمت می بردند . مردان طايفه مغلوبه را مجبور باستحصال برای خود می نموده و آلات استحصال و محصولات و حیوانات غارنی و زنان اسیر را بین خود تقسیم میکردند .

از این مواقع حس مالکیت خصوصی که از شروع مبادلات احتافی استحصال در افراد جامعه ایجاد شده بود قوت و شدت می یافت .

از این مواقع در دوران مبارزات متمدنی رئیس جنگجویان با پهلوان فاتح بواسطه استفاده‌های نسبتاً مغبیانه از غنایم [ محصول امرا و زنان خوشگل که بدو او استفاده نمونی را در آنها ممنوع داشته و سپس معاونین و نزدیکیان او تاسی بسته و همان رویه را اتخاذ کردند ] تا توانستند در جامعه نفوذ نمایند .

بدیهی است جریانات فوق‌اند که در ظرف سالهای دراز نمک ایجاد مملکت شخصی و خصوصی ( از مبادلات و محاربات ) و برخورد آمدن عدم نوازن در افراد و انتقال واقعی جامعه اجتماعی بیش بجامعه‌های صنعتی ساخته و از طرف دیگر کثرت جمعیت هم به پیچیدگی این اشکالات افزوده و از این جهت برای رفع مخطورات فوق تغییرات اساسی عمده متساق با شرایط موجوده آن زمان لازمه میگردد . بقیه دارد - بیک سعادت

مکاتبه

## مقایسه نسوان ایران با زنان ممالک متمدنه

خواهر عزیزم :

اینک قلم بدست گرفته میخواهم دیده دل خود را باز کنم و بدبختیهای زنان هموطن خود را که ضرر آن بالنتیجه متوجه مردان و هیئت اجتماعی این مملکت فقیر و امانده از شاهراه ترقی می شود شرح و در ضمن از دور یک نظر بوضعیت ترقیات روز افزون ممالک اروپا و امریکا و ملل

مشرقی مشرق از قبیل مصر و ترکیه جوان و ژاپن نوشته بشما تذکار دهم هر چند دایره اطلاعاتم در این قسمت محدود است ولی جادارد بالاخره به بوضیعت رفت آور خود گریه کنیم<sup>۸</sup>، هنوز اغلب مردان مملکت ما به متابعت پدران والا مقام خود! زنان را جزء بشر ندانسته برای آنها بیچوجه حقوقی قائل نیستند در صورتیکه هر شریعت مطهره اسلام چه سفارشات و تاکیدات در پاره زنان بعمل آمده و چه بسا احادیث و اخبار از حضرت ختمی مآب و ائمه اطهار در این زمینه بجای مانده آقایان محترم گویا قسمتی از آنها بیخبر و برخی هم برای اجرای لجاجت خود آنها را عملی نمیکند! جای بسی افسوس و نگرانی است برای ما زنان ایرانی!

بلی، در ممالک راقیه علوم و معارف برای مردان و زنان بطور تساوی اجرا و اعمال میشود و در اثر انوار بجای بخش و دانش بنا به احصائیه که درجراید از نظر میگذرانیم در هر سال هزاران زن علاوه از آنکه تکالیف انفرادی را انجام میدهند بهخیال خدمات نوعی و اجتماعی افتاده در فکرنند که بوسیله اختراعی یسکی- از ضروریات بشری را رفع نمایند و اغلب موفقیت حاصل نموده تاج افتخار بسر می نهند، ما در کجائیم، چه فکر می کنیم! که زنان غرب نزدیک است قدم بقدم با مردان شریک شوند، در انتخابات دخالت نمایند، بالاخره مقام ماموریتهای سیاسی و غیره را اشغال نمایند!



عزیزم : غرض مقایسه ما با زنانی است که مدارس عالی و وسایل تحصیل کافی دارند . البته برای شما تولید سوء تفاهم نخواهد شد که من میخواهم اظهار عقیده کنم که ماهمه چیز را مو بمواز آنها تقلید نمائیم بلکه میخواهم این یاد داشت ها را بعنوان یادکار بشما تقدیم نمایم و تاحدی ثابت کنم که علم دروضع زندگانی ها تاثیرات کلی داشته اگرما زنان ایرانی هم باندازه کفایت از آن برخوردار میشدیم جنبشی نموده و تکانی خورد، موافق مقتضیات ملی و مذهبی خود تئیراتی در وضع معیشت خود داده و باصلاحات حقه موفق میشدیم چنانچه نسوان مملکت اسلامی مصر پاره اصلاحات اساسی در اور خود نموده سعادت قرین و مفتخر گردیدند .<sup>۹</sup>

بقیه مطالب را درمراسله بعد یاد آور می شود - بیک سعادت

## علت تیره روزی نسوان و علاج آن

مدت زمانی است که بد بختی و جهات خواهران ایرانی همیشه مرا دلنگ و متاثر نموده و همواره مایل بر این بودم که علت تیره روزی و بدبختی را بدنام چیست بواسطه فافد بودن تحصیلات کافی نمیتوانستیم درک نمایم گرچه بازهم معرفت و تحصیلاتم تا آن درجه نیست که بتوانم راه حقیقی و علت واقعی این بدبختی را شرح دهم ولی فعلا قلم شکسته خود را بدست گرفته و آنچه که بفکر ناقص و عقل قاصر می رسد برشته تحریر در میاورم و از قارئین محترم استدعا مینمایم اگر دلیل واضح تر

و راهی روشن تر بخاطرشان مبرسد براین کینه منتهی گذارده و از قراشتش مستفیض فرمایند حال میخواهیم بدانیم که چرا تا بحال ما نسوان ایرانی از غافله تمدن عقب مانده و در وادی جهل سرگردان بودیم ، علت این غفلت که وجه بوده ؟

ابن بیچارگی بواسطه مادران سلف ایرانی بود. که بدبختانه از قرون متمادی در وادی ضلالت زیست کرده و همچنین بواسطه افکار ناپسندیده رجال و عقاید مستبدانه ایشان بود که آنان را محاط نموده بحدیکه می توان تصور نمود که در چندین قرن قبل زنها حقوق خود را نشناخته و بکلی آزادی و اختیارات بیشتر از همه علم و تربیت را از دست داده بطوری جهالت و نادانی در معرضان پرورش کرده بود که گسب علم را برای نسوان از قیایح شمرده چنانکه تصور می کردند شاید زنی بیچاره بواسطه داشتن جزئی سواد مرتکب اخلاق فاسده و بی ناموسی گردد و غافل از آنیکه از جهالت و نادانی بیشتر اینطور اعمال قبیحه بظهور مبرسد حتی در معاشرت هم ایشان را منع مینمودند در اینصورت قسمت عمده آنها نه معنای وطن را میدانستند و نه ذره لذت زننده گی-اجتماعی درک میکردند تصور مینمودند که دنیا همان خانه های محقر ایشان است البته تصدیق مینمائید که در این موانع و مشکلات جز کشنده انکار روشن و احساسات لطیف این زن بیچاره چیز دیگری نبود ناچار بواسطه این فقدان تربیت خود را موظف براین میدانستند که بیشتر هم خود

را مصروف به توآلت و استراحت و هواهای نفسانی نموده و بدون ذره کمال و همدوشی با مرد خود زنده گی را بآخر میرسانند ولی خوشبختانه از حسن نیت بعضی از رجال متمدن عصر حاضر زنجیرگرانبار استبداد که از زمان قدیم بطریق اکمال نسوان ایرانی را محاط کرده بود امروز ، گسیخته گشته و نعمت آزادی و کسب علم عامل حال ما گردید. چنانکه - میتوانیم بدون معارضه قدم در جاده تحصیل علم و تهذیب اخلاق گذارده لباس علم و دانش را پیرایهٔ بتکرهای ظریف خویش قرار دهیم و خود را در جرگهٔ متمدنین عالم داخل سازیم و از مادران امروز خود متشکریم که ما را برای فردا - یعنی آتیه درخشان وطن عزیز ما ایران تربیت می نمایند .

ولی قلب من بهمان اندازه که از این پیش آمد سرور است بهمین قدر از بدبختی و اسارت و عدم تربیت بعضی دیگر از خواهران خودم محزون است که مح الاسف هنوز بواسطهٔ مقید بودن بقید اسارت در مهده غفلت غنوده و مغز ایشان حاضر برای درک معرفت و کسب علم نشده پس میتوان گفت که غالب از ما هنوز هم در وادی ضلالت قدم زده و از حقوق بشریت خود محرومیم. لذا از این رو بایستی گفت نخستین وظیفهٔ که برای طبقهٔ نسوان فرض و متحتم و بر طبقهٔ رجال حتمی و واجب است همانا تحصیل علم و تکمیل اخلاق نسوان است بواسطهٔ آنکه زنانی در عالم نصف اجتماع بشر هستند و اگر این قسمت عمده از نوع بشر دارای تحصیل و صاحب علم نباشند گذشته

از آنکه خود دارای شرافت و سعادت نمیشوند محقق است که خانواده و فامیل که يك ملتی بواسطه وجود آنها بوادی عدم ونیستی رهسپار میگردد .  
 حقیقه تحصیل علم از برای طبقه نسوان واجب است تا در اداره کردن امور داخلی خانواده و تربیت جگرگوشکان خویش بصیرت تام حاصل نموده وبا دست های تربیت شده خود بنای سعادت خویش و فرزندان و شوهر خود را امتوار نماید پس اگر زن علم نیاموزد و تربیت نشود- بعقیده سخیفه خود باقیمانده و در عمر گرانبهای خود را در عالم جهالت نخواهد گذرانید و نیز در اداره کردن امور خانه و تربیت کودکان معصومی که دست قدرت احدی برداشتن نهاده و عطوفت و رؤفت مادرانه او را لازم دارند باز ماند . باعث بدبختی کشور و وطن خویش میگرددند.

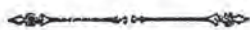
زن تربیت شده و خانه دار است که ملت با شرف و سرباز جاتباز و صنعت گر ماهر و مادر عقیفه و خانه دار ایجاد میکند .

پس ابکاش که تحصیل نسوان ایران نیز اجباری میشد تا آنکه معرفت بمرثبه و حقوق خود پیدا نموده و بتوانند خود را از گرداب حقارت و بد بختی نجات دهند و بدانند تنها چیزیکه میتواند ما را از این بد بختی و فلاکت کنونی نجات داده و از گرداب پستی وانحطاط خلاصی دهد همانا تحصیل علم و تکمیل اخلاق است زیرا مسلم است که وقتی ما بایکدیگر متحد و یکی شدیم دستهای انتقام را از آستین بیرون آورده کلنگوار بر سر آن اشخاصیکه به علم و تربیت ما



قائل نیستند فرود خواهیم آورد و بانها خواهیم فهمانید که ما اگر چه زمانی در نظر شما خوار و بی مقدار بودیم اما حال بدانید که ما دارای همان مقام و قدرتی هستیم که خدا و اسلام مذهب ما بما کرامت فرموده است و در موقعیکه ما را زنده بگور می نمودید نعمت زنده گی را بما اعطا و در تحصیل علم ما را با شما برابر نموده ، ای خوشبخت کسانیکه توفیق یار و مصاحب ایشان باشد علاوه بر آنکه خود را از ظلمت ضلالت جهل نجات داده بشاهراه معرفت و دانش رسانیده و همکنان خویش را نیز هدایت کرده و آنها را از مخاطره و مهالك خلاصی میدهند در اینجا عرایض را ختم نموده بیش از این نمی نویسم و میدان را برای خواهران دیگر خود میگذارم تا با قلم توانای خود نسوان را حرکتی داده و از این خواب سنگینی جهل و بیخبری بیدار نموده - و بانها بفهمانند که خلقت ما فقط برای خوردن و خوابیدن و بار کشیدن نیست ما هم بشریم و نصف هیئت اجتماعی را تشکیل میدهیم .

خانه معارف اشرف قائم مقامی<sup>۱</sup>



## زن در جامعه ما

مجله بیک سعادت منتشر میشود.

چه بهتر از این؟

انصافاً هم حیث بودگیلان باوجود استعداد شایان ، با دارا بودن سرمایه های

مکفی، اخلاقی و اجتماعی از داشتن يك مجله مخصوص نسوان محروم باشد. مطبوعات و جراید ما بقدی سرگرم وقایع و حوادث بومیه و تفسیر تلگرافات روحیه و بی‌سیم‌های خارجه هستند که نه فقط توجه خاصی به چاره جوئی نسوان و بحث در نساآیات ندارند بلکه صفحات و اوراق آنها نیز برای تعقیب این مسئله - نیمگویی نامناسب - ولی غیر کافی بنظر می‌آید: چنانکه اگر گاهگاهی برسبیل تفنن و تکلف، مقالات شاعرانه بی‌نظیر «زن - عشق» و «زن - وفا» درجرباید طرح شده است بدون حصول نتیجه و بی‌آنکه فائده مثبتی بحال نسوان ایرانی داشته باشد و در نتیجه جار و جنجال و هیاهو و طرفیت‌های شخصی نویسندگان، نیمه‌کاره و ناتمام مانده‌است.

قسمت مهمی از نسوان ما احتیاج شدیدی برفرا گرفتن آداب زندگانی و شناختن تکالیف و وظایف اجتماعی و آشنا شدن بمراتب ترقی و تمدن دارند که همه این مهمات را باید يك مجله باوقار و آبرومند زنانه ایجا نماید و آنها را بوسیله طرح مقالات مفیده و تعقیب مسائل نافعه بشاهراه تعالی دلالت کند.

ما از کاروان تمدن خیلی عقبیم و زنان ما نسبتاً از ما عقبتر. در قرن بیستم، قرن علم و معرفت، با این وضعیت پست و الیم و این مشی استهزا آمیز زندگانی کردن، برای يك ملتی که مدعی است در قفای خود يك تمدن وسیع و مشعشی داشته عیب و عار است.

پیکر جامعه ما مریض و دردمند است. شکی نیست - ما هم حرفی نداریم

ولی باید تشخیص داد این قرصه سوزناکی که در روی جسد جامعه ما پیدا شده چیست و فی الحقیقه یگانه راه علاج قطعی آن کدام است؟

فقر و نکبت، جهل و فساد اخلاق مانند مرض خوره، سراپای مارا فرا گرفته و ساکنین این کشور را بموت و فناى فجیعی تهدید میکند. باید دید که این بدبختیهای بی حد و حصر از کجا تولید شده و بچه وسیله باید دفع و رفع گردد.

اگر عوامل پیدایش این بیماری مخوف را درمد نظر قرار دهم خواهیم دید که مهمتر و بزرگتر و قوی تر از همه اینها وضعی است که بواسطه جهالت و بیسوادی نسوان به وجود آمده است.

آیا بر تربیت اولیه ایمان و عقیده دارید؟

آیا تصدیق دارید که دامان مادر میتواند بهشت سعادت باشد یا جهنم بدبختی؟ نسوان کشور ما بواسطه تضییقات و فشار و عناد مردان همین مملکت متأسفانه به اصرار تعلیم و رموز تربیت آشنا نیستند و باین دلیل نمیتوانند دختران هنرور و پسران نیاقتمند بجامعه تحویل بدهند. مادام که حال بدین منوال است انتظار سعادت و نیک بختی از این جامعه گنج و گول داشتن، توقع میوه شیرین از درخت حنظل نموده است.

تقصیر با کیست؟

مرد مقصر است یا زن؟ آیا این وضعیت نامناسب خود بخود تولید شده یا زن در

ایجاد آن دخالت نموده یا مرد اسباب آن را فراهم ساخته است؟

جواب پرشش اول و دوم تقریباً منفی است هرچه هست در نکته آخری است. اگر مردان مملکت در روی عداوت و لجاج، شئون و حیثیت زن را اینهمه تحقیر و تخفیف نمیگردند، اگر ابواب علم و اطلاع را اینهمه بروی آنان نمی‌بستند و اگر زنها فقط برای حظ نفس و تسکین عواطف شهوانی نمی‌خواستند، اگر حتی مشروع آنها را بحکم عقل و شرع غصب و پایمال میکردند، اگر القاب «ضعیفه و دست پا شکسته» و «ناقص العقل» را باین سماجت به آنها نمی‌بخشیدند، اگر حجم کله و وزن مخ زنها را دلیل ضعف و پستی مدرک آنها نمیشمردند، و اگر شعر «زن و ازدها هر دو در خاک به - جهان پاک از این هر دو ناپاک به»

را درباره آنها نمی‌ساختند، روزگار ما باین صورت و زندگانی ما بدین کیفیت نبود، یکی از سفرای عالی‌قادر ما در دربار یک مملکت اجنبی صحت از آزادی و استقلال وطن خود کرده و جواب شنیده بود که: ملتی که بازنان خود مثل بهائم و جانوران وحشی معامله میکند حق دعوی آزادی خواهی ندارد!

دقت کردید؟

این حرف چقدر حسابی و منطقی است!

حالا هم مرثیه سرانی و نوحه‌گری برگزیده رقت‌ناک این جنس لطیف و مظلوم ذره در تغییر حال و مال آنها موثر نیست،

سالها و قرن‌ها باحیاط و حقوق و هویت و موجودیت آنها یازی کردیم هر ظلمی را که ممکن و میسر بود درباره آنها مرتکب شدیم و خلاصه هرچه خواستیم کردیم.



بیاییم بحران آنهمه ضعیف گذرانیم و بخاطر نسل آتیه مملکت مشکلاتی را که در جاده ترقی و تعالی آنها ایجاد کرده‌ایم آسان و برطرف نمائیم. راه علم و اطلاع را که تاکنون از روی نفس پرستی بانها بسته بودیم بگشائیم و آنان را در رسیدن بسر منزل سعادت و افتخار کسک و تقویت کنیم و حقوق معصوبه‌آنان را «ترحمًا» بخودشان مسترد سازیم. در افکار نسوان گیلان، باهمه فشارها و تضییقاتی که از جانب ... بعمل آمده و می‌آید، خوش‌بختانه يك نهضت شایان دقتی تولید شده و ما امیدواری کامل داریم که مجله «پیک سعادت» راهنمای سعادت نسوان ایرانی گردیده و خانمهای فاضله و دانشمند که خوشوقتانه سرزمین گیلان از وجود آنها خالی نیست با کمال رشادت و تهور نقابده حقه خود را در مجله پیک سعادت طرح کرده و سایر خواهران عزیز ما را بحقوق خویش واقف و به تمدن و ترقی دلالت نمایند.

م. - ج.



## ( بنام وطن )

لحظه گذشته هنگامیکه نظیر طایر بال شکسته مرغ روحم در قفس نالعات ایام بسلسله رنج و محنت مقید و بسته بود از نهاجم امواج اندوه و غم مستغرق بحر نحیر و تفکر گشته : بناگاه نام وطن و کلمه مقدس ( ایران ) در محضله ام مجسم و بی اختیار سلسله سکوت را بگسته و خامه بدست گرفته بر آن شدم آنچه که در کارگاه خیال نقش بسته پرشده

تحریر درآورده و محتویات ضمیر را از لوح قلب بصفحه نامه انتقال دهم . -  
 نمیدانم آیا حظه نالایقه من میتواند آنچه که در کانون قلب از احساسات  
 وطن پرستانه و عواطف حق شناسی - نسبت بمولد پاک و محیط تابناک وطن  
 موجود است با عبارات مهیج و دلنشین : و کلمات موثر و نمکین بمعرض نمایش  
 درآورد ؟ - اگر توانست زهی قدرت و افتخار - و گرنه - ای دوصد  
 محنت و انکسار :

۷۴

- وطن ای یگانه مام گرامی - وطن ای تنها مایه شادکامی - وطن ای  
 یکنوا موجد شرف و نیکنامی - وطن ای نخستین مربی و حامی زندگانی  
 منجبرم در قاموس اسرار طبیعت چه کلمه را در ستایش تو پیدا نمود -  
 و بکار برم که در خور مقام بلند و لایق عنوان ارجمند تو باشد ؟ چه  
 تو مافوق همه و تومعبود و مسجود همه فرزندان هستی : اعنی تو بالاتر  
 از آبی که کلمات و عبارات بتوانند محسنات تو را تعبیر و تفسیر نمایند :  
 تو آن مام گرامی هستی که بسی فرزندان شجاع و دلبر نظیر سیروس و  
 اردشیر در دامان عطوفت مادری خود تربیت کرده و برای صیانت استقلال  
 خود جلوه گر ساختی : تو آن مربی و توانا هستی که بسیاری از سلاطین  
 نامدار مانند کسری و شاه عباس صفوی و نادر شاه افشار را در آغوش  
 شہامت خود پرورانیده - تو آن خاک پاکی هستی که نخست انوار درخشنده  
 علم و ادب در سرزمین تو طلوع نمود و آثار پر افتخار فرزندان نامدار

تو - نظیر فردوسی و رودکی و سعدی و سنائی و عمر خیام و امثال آن زبنت بخش عالم تمدن امروزی است - تو آن مملکت کهن سالی هستی که قرن‌ها استقلال خود را در مقابل تهاجم دشمنان مختلفه در اثر جان بازیهای فرزندان با شرف خود صیانت نموده و در برابر حوادث مخالف ایام بر شپوه مسالمت و اہبت خود همواره پایدار بوده و هستی .

ایران ای وطن عزیز و ای جایگه دلیران نامی - ای مام مهربانی که از پستان عطوفت خود ما را شیر دادی و از نعمات خود به تغذیه ابدان ما پرداختی و امروزه از مشاهده احوال اخلاف و وضعیت عمومی نگرانی از پستی و انحطاط معارف و جهل عمومی تاسف داری - و زمانی از فقدان تجارت و فقر اقتصادی و مسکنت اجتماعی ندبه میکنی -

ای مام گرامی غم مدار که پرستش تو در قلوب حساس ترین افراد این مملکت جایگزین و برای ایثار بزرگترین متاع ذیقیمت اغنی جان شیرین خود در راه سعادت و عظمت تو بی اختیارند .

ای مام گرام - این پستی و انحطاط و زوال و تراخی که اکنون با سلالة اردشیر پابکان دست بگریبان و فرزندان تو را به کریوه های بد بختی میکشاند و در زمینه آن اینهمه شکست های اقتصادی و تجارنی و سیاسی را فراهم نموده همانا جهل عمومی و عدم بسط معارف و اتساع علم و دانش بوده است . -

ایران ای مادر مهربان اندوهگین باش که برای رفع آلام و مصائب  
 وارده تو اولاد های با شجاعت اعم از رجال و نسوان خاصه دوشیزگان  
 وطن که مادر آینه کشور باستانی شمرده خواهند شد علم و دانش  
 را در آغوش گرفته و با ابوالهول جهل و غفلت مبارزت خواهند نمود.  
 که آغاز حیات جدید تو را با سطور فضیلت و معرفت به اسان نویسی  
 شروع نمایند .

س . محمسی<sup>۱۱</sup>



## اخطار

از قارئین محترم تمنی است اگر مایل باشنراک این مجله هستند  
همین ورقه را که ذیلا ملاحظه مینمایند مرقوم و امضاء نموده  
برای ما عودت دهند .

---

اسم \_\_\_\_\_

نام فامیل \_\_\_\_\_

آدرس \_\_\_\_\_

محل امضاء



## یادداشت‌های (۱)

۱- به درستی نمی‌دانیم که مراد بانو روشنگ نوعدوست چیست و در کجا بدین موضوع اشاره شده است.

۲- محمد علی تربیت (۱۳۱۸-۱۲۵۶). جد او میرزا مهدی استرآبادی، وزیر نادرشاه بود و نویسنده‌ی *دره‌ی نادری و تاریخ جهان‌گشای نادری*. پدرش میرزا صادق خان مأمور نگهداری و نظارت بر مال و ملک ناصرالدین میرزا، ولیعهد محمد شاه بود؛ در شاهزاده‌نشین تبریز. محمد علی خان نیز در تبریز به دنیا آمد و در همان شهر درس خواند. از پدر ریاضی و نجوم آموخت. از میرزا نصرالله‌خان سیف‌الاطبا پزشکی، انگلیسی و فرانسه فراگرفت. از ۱۶ سالگی به آموزگاری در مدرسه‌ی مظفری تبریز پرداخت. کتاب‌فروشی‌ای نیز دایر ساخت که تربیت نام داشت. در این کتاب‌فروشی نشریه‌های اروپایی و عربی عرضه داشت. از این رهگذر کتاب‌فروشی تربیت یکی از کانون‌های اصلی گرد هم آمدن روشنفکران و تجددخواهان تبریز شد. در همان‌جا بود که دوستی‌اش با سید حسن تقی‌زاده و میرزا یوسف اعتصامی قوام گرفت. گویا به این هنگام است که با ربابه خانم، خواهر تقی‌زاده پیوند زناشویی می‌بندد. با همکاری تقی‌زاده و اعتصامی، دو هفته‌نامه‌ی *گنجینه‌ی فنون* را بنیان گذاشت که یک سالی بیش انتشار نیافت (اسفند ۱۲۸۱ خورشیدی - ۳۰ ژانویه ۱۹۰۳). دکتر عباس حری در پیش‌گفتار کتاب *گنجینه‌ی فنون* که در برگیرنده‌ی ۲۴ شماره‌ی این نشریه است، آورده: «در این مجله علاوه بر اطلاعات مندرج در ۴ صفحه نخست، صفحه بعدی به کتاب هنرآموز: (در فن صنایع مفیده و تاریخ آنها اثر محمدعلی [تربیت] و کتاب *تمدنات قدیمه اثر گوستاو لوبون فرانسوی ترجمه سیدحسن [تقی‌زاده]* و کتاب *(سفینه قواصه یا سیاحت تحت البحر)* اثر ژول ورن ترجمه یوسف اعتصام‌الملک [اعتصامی] که با امضای مستعار (ی.ی) مشخص شده است، اختصاص یافته و مطلب به صورت ناتمام مانده و ادامه مطلب در شماره‌های آتی به چاپ رسیده است.»

فعالیت‌های فرهنگی محمد علی خان تربیت از جمله در *انجمن معارف تبریز*، زمینه‌ساز روی‌آوری وی به سیاست شد. در جنبش مشروطه‌خواهی شرکت جست و به همراه علی موسیو، تقی‌زاده، میرزا حداد حکاک و... محفلی به وجود آورد که بر آن نام مرکز غیبی نهادند. پس از امضای فرمان مشروطیت روزنامه‌ی *اتحاد* را پایه گذاشت (۱۲۸۷ خورشیدی). انتشار شماره‌ی ۲۵ این روزنامه با کودتای محمد علی شاه هم‌زمان گشت. در زمان استبداد صغیر به باکو گریخت و مدرسه‌ای به نام *اتحاد* گشود. پس از اندک زمانی به سبب فشارهای دولت تزاری ناچار به استانبول کوچید و سپس به برلین.



در برلین با جمال‌زاده و علامه محمد قزوینی نشست و برخاست داشت و با ادوارد براون نامه‌نگاری. چندی پس از برافتادن محمدعلی شاه به ایران بازگشت. به حزب دموکرات پیوست. و کیل مجلس دوم گشت. در سال ۱۳۰۰ شمسی به ریاست اداره‌ی معارف آذربایجان گماشته شد. سال ۱۳۰۱ ماهنامه‌ی گنجینه معارف را انتشار داد که به مسائل علمی، ادبی و فلسفی می‌پرداخت. آن جریده هم عمری کوتاه داشت و بیشتر از هشت شماره منتشر نشد. سال ۱۳۰۲ با بانویی به نام هاجر (۱۳۵۲ - ۱۲۸۴) ازدواج کرد که پدرش حسینقلی خان کارمند سفارت ایران در ترکیه بود و خود دانش‌آموخته‌ی آن کشور. از ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ ریاست اداره‌ی فرهنگ گیلان را به دست گرفت. ۱۳۰۷ شهرداری تبریز به او سپرده شد. آذر ۱۳۰۹ به نمایندگی زادگاهش به مجلس شورای ملی رفت و از دوره‌ی هشتم تا دوره‌ی دوازدهم در این سمت بر جا بود. در سال ۱۳۱۸ چشم بر جهان فرو بست.

این روشنفکر دولت‌مرد فرهنگ‌پرور، آثار و نوشته‌های فراوان از خود برجای گذاشت؛ از جمله: *زاد و بوم (پژوهشی در جغرافیای ایران)*، *رباعیات خیام*، *تقویم تربیت*، *دانشمندان آذربایجان*.

سرچشمه‌ها: دکتر عباس حرّی، *گنجینه فنون*، تهران، ۱۳۸۱؛ محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد چهارم، ۱۳۶۴؛ باقر عاقلی، *شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران*، جلد ۱، ۱۳۸۰؛ سید حسن تقی‌زاده، *زندگی طوفانی*، ۱۳۷۲؛ افسانه منفرد، *دایره‌المعارف اسلامی*؛

[www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=3428](http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=3428)

۳- اشاره به سید محمد تدین است. او از ۱۱ خرداد تا ۱۷ دی ۱۳۰۶ وزارت معارف کابینه‌ی مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) را در دست داشت.

۴- آگاهی ما درباره‌ی گذشته‌ی دکتر آقا خان طوب اندک است. نه می‌دانیم کی به دنیا آمده و نه در کجا. سال مرگ او را نیز نمی‌دانیم. همین قدر می‌دانیم که در خانواده‌ای یهودی چشم بر جهان گشود. آموزش دانشگاهی خود را در رشته‌ی پزشکی به پایان رساند و از استانبول به ایران باز آمد. رشت را برای طبابت برگزید. با پیشرفت جنبش جنگل به آن پیوست و به ریاست مریضخانه‌ی جنگلی‌ها رسید. پس از شکست جنبش جنگل به فعالیت فرهنگی روی آورد و به سلک نویسندگان *مجله‌ی فرهنگ رشت* پیوست. برخی از نوشته‌های او در آن نشریه عبارتند از: *مرض چیست؟ عشق با سعادت هیئت بشری*، *اصول نجیب بین دو زوجین*، *تکامل چیست؟ دکتر آقا خان در زمینه‌ی فیزیک*، *مقولات اسلامی و فلسفه شرق* نیز آگاهی داشت. نیز گفته شده‌است که در شناخت بیماری‌های بومی گیلان و درمان مالاریا خبره بود.

پس از تشکیل دولت اسرائیل (۱۳۲۷) یک چندی به آنجا کوچید؛ چه بسا به تشویق برادرش میرزا موسی خان معروف به پاستور که از نخستین سازمان‌دهندگان باشگاه‌های یهودی در تهران سال‌های ۲۰ تا ۳۲ بود و رئیس *سازمان صیهونیست ایران*. دکتر آقا



خان زندگی در اسرائیل را بر نتافت و به ایران بازگشت. این بار در تهران سکنا گزید. در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ ماهنامه‌ی علمی سینا را انتشار داد.

حسین جودت، یادبودهای انقلاب گیلان، تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت، ۱۳۵۱؛ دکتر حشمت‌الله کرمانشاهی، تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم، امریکا، ۲۰۰۷؛ هومان سرشار، فرزندان استر، متن انگلیسی، ۲۰۰۲؛ مسعود برزین، شناسنامه‌ی مطبوعات ایران، ۱۳۷۱

۵ - م. جودی، همان میرزا محمدخان رئیس پست لنگرود گیلان است که از اعضای جمعیت فرهنگ رشت و از نویسندگان نشریه‌ی آن جمعیت بود. جودی شعر نیز می‌سرود. بنا به گفته‌ی محمد محمدی بندری لنگرودی: «... محمد جودی، کاظم محزون آزموده و شصت بزرگوار دیگر... انجمن ترقی لنگرود را پایه‌ریزی کردند و با تئاتر شروع کردند و از درآمد تئاتر [انجمن] فرهنگ شهر را پایه‌گذاری نمودند...»

مجله فرهنگ، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۰۴؛ محمد محمدی بندری لنگرودی، وبلاگ شوروم، ۹۰/۲/۱۹

<http://shorom.blogfa.com/post-18.aspx>

۸۱

۶ - فخرعظمی ارغون (۱۳۴۵-۱۲۷۸). پدرش مرتضی قلی‌خان (مکرم السلطان) از افسران دانش‌آموخته و تجددخواه زمان خود بود. مادرش قمر خانم امیر تومان نام داشت و ملقب به عظمت‌السلطنه. فخرعظمی در تهران به دنیا آمد. مقدمات زبان فارسی و درس‌های ابتدایی را از پدر آموخت؛ نیز عربی، فقه و اصول را. دبیرستان را در بنیاد آموزشی فرانکو پیرسان گذراند و پس از پایان رساندن آن به مدرسه‌ی آمریکایی رفت. ساز می‌نواخت، گل می‌دوخت و نقاشی می‌کرد. شعر هم می‌سرود؛ به ویژه غزل. یک چندی در دارالمعلمات و مدرسه‌ی ناموس زبان فرانسه درس داد. با شکل‌گیری نسوان وطن‌خواه (۱۳۰۱) به آن جمعیت پیوست و روزنامه نگاشت. در سال ۱۳۰۳ با عباس خلیلی ازدواج کرد که مدیر روزنامه‌ی اقدام بود و «سرآغاز این آشنایی یک غزل انقلابی با مطلع زیر بود که فخرعظمی برای روزنامه‌ی اقدام فرستاد... جاری از هر سوی کشور جوی خون باید نمود/ مُلک را از خون خائن لاله‌گون باید نمود». از آن پس شعرها و نوشته‌هایش بیشتر در اقدام منتشر شد؛ اما از همکاری با دیگر نشریات تجددخواه از جمله پیک سعادت نسوان دریغ نداشت. از عباس خلیلی دختری به دنیا آورد که نامش را سیمین گذاشتند. دختری که در گذر سال‌ها از پُرآوازه‌ترین غزل‌سرایان ایران گشت و نام همسرش را برگرفت: بهبهانی. با این همه ازدواج فخرعظمی با عباس خلیلی دیرپا نبود. آن دو در سال ۱۳۱۰ از هم جدا شدند. پس از چندی فخرعظمی با عادل خلعتبری مدیر هفته‌نامه‌ی آینده‌ی ایران که در سال ۱۳۰۹ به جرگه‌ی جریده‌ها پیوسته بود، ازدواج کرد. خلعتبری از خویشان پدری‌اش بود و از روشنفکران پشتیبان حقوق زنان. ثمره‌ی آن ازدواج سه فرزند است. از آن پس فخرعظمی به درخواست همسرش نام فخرعادل را برگزید. هفته‌نامه‌ی آینده‌ی ایران نیز پس از چند شماره عبارت طرفدار نسوان را به نام خود افزود. فخر عادل از سال ۱۳۱۱

سردبیری *آینده‌ی ایران* را به عهده گرفت. در همین هفته‌نامه، داستان *ازدواج اجباری* را به صورت پاورقی به انتشار رساند. با شکل‌گیری *کانون بانوان ایران* در سال ۱۳۱۴ به آن نهاد پیوست. سال ۱۳۱۶ دبستان و دبیرستان *بانوان* را بنیان گذاشت. یک سال بعد هفته‌نامه *نامه‌ی بانوان* را به راه انداخت که نمی‌دانیم تا کی پایید. روزنامه‌ی خبری *آینده میهن* هم که در ۹ آبان ۱۳۲۱ به چاپ رسید به شماره دوم نرسید. فخر عادل ارغون در سال ۱۳۲۲ از فرهنگ بازنشسته شد. در سال ۱۳۲۳ امتیاز انتشار *هفته‌نامه‌ی آزادی خلق* را گرفت که تا ۱۳۲۵ منتشر شد. در این میان به انتشار *فریاد دانش‌آموزان* نیز همت گماشت که به شکل نامرتب در سال ۱۳۲۴ منتشر شد. با شکل‌گیری حزب *دموکرات ایران* به همکاری‌هایی با آن پرداخت. در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ دیگر به روزنامه‌نگاری نپرداخت و بیشتر با *کانون بانوان* همکاری‌هایی داشت و نیز با *رادیو ایران* در برنامه‌های ویژه شعرخوانی. هشت سال آخر زندگی‌اش را نزد فرزندانش در واشنگتن به سر برد و در همان شهر روز ۲۷ اسفند ۱۳۴۵ چشم بر جهان فرو بست. بنا به وصیتش کالبد بی‌جان او را به تهران آوردند و در ابن بابویه به خاک سپردند.

فخری قویمی، *کارنامه‌ی زنان مشهور ایران*، ۱۳۵۲؛ مسعود برزین، *شناسنامه‌ی مطبوعات ایران*، ۱۳۷۱؛ محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد یکم و چهارم، ۱۳۶۴؛ بنفشه حجازی، *تذکره اندرونی: شرح احوال و شعر شاعران زن در عصر قاجار تا پهلوی اول*. منصوره پیرنیا، *سالار زنان ایران*، آمریکا، ۱۹۹۵؛ پری شیخ‌السلامی، *زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران*، ۱۳۵۱، الیز سانساریان، متن انگلیسی،

Women's rights movement in Iran: Mutiny, Appeasement and Repression from 1900 to Khomeini; Praeger USA, 1982

۷- مراد شبه جزیره‌ای به نام *پلیسترو* کامچاتکا است؛ در خاور دور روسیه.

۸- این واقعیتی است که جنبش بیداری زن در ایران بسی دیرتر از ترکیه و مصر پا گرفت. در جریان برنامه‌ی *تنظیمات* ترکیه (۱۸۷۶-۱۸۳۹) نخستین گام‌ها برای حقوق‌وری زن در آن کشور برداشته شد؛ از جمله ثبت ازدواج زنان در محاکم عرفی، حق برابر ارث‌وری دختران و پسران و نیز آموزش نسوان. در سال ۱۸۶۹ روزنامه‌ی *ترقی*، ویژه‌نامه *ترقی مخدرات* را به انتشار رسید؛ به شکل پیوست هفتگی. این هفته‌نامه راه را برای شکل‌گیری *مری مخدرات*، نخستین نشریه‌ی ویژه‌ی زنان عثمانی هموار ساخت. از آن پس نشریه‌ها و گروه‌های گوناگون زنان به کار آگاه‌گرانه و سازماندهی قشرهای مختلف زنان جامعه برخاستند. *سازمان رفاه زنان عثمانی* به رهبری فاطمه عالیه، نیرومندترین این تشکل‌ها بود. *رفاه زنان*، برابری کامل حقوق زن و مرد را در دستور داشت. به این ترتیب با آغاز سده‌ی نوین، جنبش زنان چون رکنی از جنبش *ترک‌های جوان*، فرایند تجدد جامعه را گسترش و ژرفش بخشیدند. قانون اساسی ۱۹۲۶/۱۳۰۵ از ره‌آوردهای آن جنبش است که شرع اسلام را با تجدد و مناسبات اجتماعی نو‌سازگار دانست؛ چند همسری را ممنوع اعلام داشت؛ حق زن را برای طلاق و حضانت کودکان به رسمیت شناخت.

آموزش دختران را اجباری ساخت و نظام آموزشی را از کودکستان تا دانشگاه به شکل مختلط سازمان داد. اما مبارزه زنان ترک برای به دست آوردن حقوق سیاسی برابر با مردان و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن تا ۵ دسامبر ۱۹۳۴ / ۱۴ آذر ۱۳۱۳ ادامه یافت.

Chronology of Feminist Movements in Turkey

<http://amargigroupistanbul.wordpress.com/feminism-in-turkey/chronology-of-feminist-movements-in-turkey/>

Feminist Movements in Turkey, by Charlotte Binder, Nathalie Richman,

<http://amargigroupistanbul.wordpress.com/feminism-in-turkey/>

The women's movement in Turkey, From Tanzimat towards European Union membership, *Zühal Yeşilyurt Gündüz*, 2004, pp 115 & 116

اونی اوزگول، از ترقی مخدرات تا شکوفه زار عقیفه خانم، ترجمه آیدین فونگی، روزنامه رادیکال (چاپ ترکیه)، ۱۱ مارس ۲۰۰۷، به نقل از روزنامه سرمایه

زنان مصر نیز پیش از زنان ایران از ره آورده‌های تجدد اروپایی بهره‌مند شدند. نخستین مدرسه‌ی دخترانه‌ی دولتی در آن دیار به سال ۱۸۷۳ / ۱۲۵۷ بنیان گرفت. دو سال بعد ۱۲۷۱ / ۱۸۹۲ / *الفتاح* نخستین نشریه‌ی زنانه که به معنای دختر است، انتشار یافت. مدیر آن زنی مسیحی بود به نام هیند نافل. در سال ۱۲۷۸ / ۱۸۹۹ کتاب *آزادی زن* در گستره‌ی کشور پراکنده گشت. این کتاب و تکمله‌ی آن *زن متجدد* (۱۲۷۹ / ۱۹۰۰) به قلم قصیم امین (۱۸۶۳ / ۱۹۰۸) یکی از پیشگامان جنبش تجددخواهی مصر بود که در بیداری زنان مصر اثری ژرف برجا گذاشت. قصیم امین، برداشت سنتی از اسلام را یکی از علت‌های اصلی واپس ماندگی جامعه می‌دانست و برچیدن حجاب اسلامی، ریشه کنی بی‌سوادی زن و القای بردگی نسوان عرب را شرط لازم "تجدد" عرب می‌انگاشت. آموزه‌های او یکی از سرچشمه‌های اصلی نخستین جنبش بیداری عرب را بر ساخت. در همان سالی که قصیم امین چشم بر جهان فرو بست، فاطمه رشید مجله *ترقیات نسوان* را به راه انداخت. با آغاز جنگ جهانی در سال ۱۲۹۳ / ۱۹۱۴ / *تجددیه آموزشی زنان* در قاهره شکل گرفت. با آغاز جنبش رهایی بخش علیه استعمار انگلیس، زنان شهر نشین مصر به گونه‌ای چشمگیر در مبارزه مشارکت جستند و به گروه رهبری *الوفد* یاری رساندند. با پیدایش کمیته‌ی مرکزی *زنان الوفد* که زنان فرادست و طبقه‌ی میانه حال مدرن آن را اداره می‌کردند، مداخله‌ی زنان در جنبش رهایی بخش سازمان یافته شد. کمیته‌های *زنان*، به تبلیغ تحریم کالاها‌ی انگلیسی برخاستند و در کارخانه‌های تولید قند، دخانیات، پنبه پاک کنی و ریستندگی به سازماندهی اعتصاب پرداختند. نقطه‌ی اوج این مبارزات را راهپیمایی ۱۹ مارس ۱۹۱۹ زنان در قاهره دانسته‌اند. در این روز زنان مصری، هر چند با حجاب، این شکل مدنی اعتراض سیاسی را برای نخستین بار به کار بستند. رهبری آن راهپیمایی تاریخی را هدا شعراوی (۱۹۴۷ / ۱۸۷۹) در دست داشت. این زن برآمده از طبقه‌ی فرادست مصر که به زبان‌های ترکی، فارسی و فرانسه آموزش یافته بود و به فرانسه و عربی شعر می‌خواند، پیشکسوت جنبش زنان مصر شناخته شد. زنان حق خواه مصر، در همان سال ۱۹۱۹ وی را به ریاست کمیته‌ی مرکزی *زنان فمینیست* برگزیدند.

پس از استقلال مصر (۱۹۲۲) و درگیر و دار تدوین قانون اساسی آن کشور، هدا شعراوی و هم‌زمانش درخواست‌های زنان مصری را به صورت جزوه‌ای در اختیار مجلس نو بنیاد قرار دادند. حق آموزش، اصلاح قانون ازدواج و طلاق، حضانت فرزندان و حق رای در سرلوحه این خواسته‌ها قرار داشت. بی‌توجهی دولت الوفد به خواسته‌های زنان و بی‌اعتنایی مجلس به آنان که حتی یک زن را به جلسه بازگشایی خود فرانخواند، جداسری کمیته‌ی مرکزی زنان الوفد را در پی داشت. از آن پس زنان برابری‌خواه مصری و از جمله هدا شعراوی راه خود را از حزب‌های مردسالار جدا کردند. آن‌ها در سال ۱۹۲۳ نمایندگان خود را، هدا شعراوی، سزا نبرای و نباویه موسی، به گردهم‌آیی بین‌المللی فمینیستی رم فرستادند. آن سه زن در بازگشت از رم در ایستگاه قطار قاهره و در برابر صدها زن و مردی که به پیشوازشان آمده بودند، حجاب از سر بر گرفتند. این کردار نمادین، سرآغاز جنبش کشف حجاب زنان متجدد مصری شد. پس از این رویداد، شعراوی و یارانش اتحادیه فمینیستی مصر را پی‌افکنند. در نتیجه‌ی کوشش‌های همه سویه‌ی این اتحادیه، قانون اساسی سال ۱۹۲۴/۱۳۰۳ "برابری همه مصری‌ها جدای از نژاد، دین و جنسیت" را اشعار داشت. نیز شماری از خواسته‌های زنان را به تصویب رساند؛ از جمله اصل آموزش رایگان و اجباری هر دو جنس و افزایش سن ازدواج دختران به شانزده سال. اما زنان از حق رای برخوردار نشدند. اعزام زنان دانشجویی مصری به اروپا که از سال ۱۹۲۵/۱۳۰۴ آغاز شد، راه یافتن آن‌ها به دانشگاه‌های کشور (۱۹۲۸/۱۳۰۷)، انتشار نشریه‌های زنانه‌ای چون روزال یوسف والمصریه ۱۳۱۶/۱۹۳۹، مبارزه برای به دست آوردن حق رای را به آماج پیکار زنان متجدد مصر فرارویاند. با برگزاری کنفرانس زنان شرق (۱۹۳۸/۱۳۱۷) و نیز شکل‌گیری اتحادیه فمینیستی عرب (۱۹۴۴/۱۳۲۳) خواست حق رای زنان در سراسر جهان عرب پژواک یافت. اما پس از دوران زمامداری جمال عبدالناصر بود که حق رای زنان در مصر تحقق پیدا کرد؛ به سال ۱۹۵۶.

Oxford Encyclopedia of Women in World History, Vol I, Bonnie G. Smith, Oxford University Press, 2008.

Women in the Muslim World, Lois Beck and Nikki Keddie, Harvard, 1978

Chronology Of Major Events 1873-1994, www. Mediterranean. Org /article.php3?id\_article=141

Feminist Activism and Reform of Muslim personal Status Laws, Margot Badran,

www.juragentium.unifi.it/topics/ Women/en/activism.htm

Events related to Roles of Women

www.pbs.org/wgbh/globalconnections/mideast/timeline/text/qwomen.html

۹- مجله‌ی فرهنگ رشت در شماره‌ی ۱۱، بهمن ۱۳۰۴ نوشته‌ی کوتاه اما روشنگری را درباره‌ی وضعیت زنان مصر به انتشار رساند. این نوشته برگرفته از کتاب نسوان شرق است و تالیف و.کا. نه کتاب را می‌شناسیم و نه و.کا. را. توجه به اثرگذاری این نشریه به ویژه بر روشنفکران رشت و نیز با توجه به اینکه خانم نوع‌دوست و همکارانش از

خوانندگان آن مجله بودند متن کامل آن نوشتار را بی کم و کاست در زیر می آوریم:

### زنان مصر مختصری از اوضاع اجتماعی آنها

زنان مصری در صنایع شرکت مهمی دارند، در سال ۱۸۹۷ یعنی قریب سی سال قبل به موجب مدارکی که در دست است ۶۳۷۸۱ نفر زن مصری به امور صنعتی اشتغال داشتند. ولی اکثریت نسوان مصر را زن‌های روستایی تشکیل می‌دهند. زن روستایی در اراضی کنار نیل در امر زراعت سخت‌ترین مشاغل مفروضه را انجام می‌دهد. شوهرها همان طوری که از زحمت و قوه‌ی گاو و گوسفند خود استفاده می‌کنند از کار زن هم فایده می‌برند و بالتیجه تمام سنگینی مالیات‌های دولتی و استشار خارجی به دوش زن روستایی مصری تحمیل می‌شود. در سنوات اخیر عده‌ی زیادی از نسوان مصری به کارخانه‌های بزرگ روی آوردند و در موسسات پاک کردن پنبه و کارخانه‌های قدسازی و فابریک‌های توتون به مشاغل مختلفه اشتغال ورزیدند. عده بسیاری هم به صنایع یدی مشغولند.

از این مقدمات واضح و مبرهن می‌گردد که زحمت زن کارگر مصری به درجات بیشتر از کار مردان زحمت کش استمار می‌شود. مزد زن مصری تقریباً نصف اجرت مرد است. سرمایه‌داران خارجی به استفاده از زحمت زنان شهری و روستاییان قناعت نکرده و نسوان بدوی سیار را هم به بافتن قالی واداشته و قالی‌ها را ابتیاع و سپس به قیمت‌های گزاف در قاهره (پایتخت مصر) به فروش می‌رسانند. در مصر برخلاف ایران و ترکیه تعدد زوجات و «زندگی حرم» وجود ندارد.

نهضت نسوان در اوایل قرن بیستم در عالم ادبیات مصر شروع شد، بدین معنی که زن نویسنده‌ای از اهل سوریه مقالات و کتبی در این موضوع تحریر نمود و در قاهره انتشار داد. قبل از جنگ بین‌المللی جنبش نسوان مصر جنبه‌ی (فمی‌نیزم)<sup>۱</sup> داشته است و فقط محافل نسوان عالمه و منوره را فرا گرفته بود. ولی در سنوات اخیر، مخصوصاً در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ همین که جنبش ملی و استقلال‌طلبی در مصر شروع به نمود کرد، نهضت نسوان هم با جنبش مزبور توأم شده و بسیاری از زن‌های کارگر و روستایی در نهضت استقلال شرکت جستند. در طی تشنجات شدیدی که در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ واقع شد و مصادماتی که ما بین توده‌های ملت مصر و قشون دولت به وقوع پیوست زن‌ها در جلو درب فابریک‌هایی که عملجاتش اعتصاب کرده بودند قراول داده و در ساختن سنگرها، توی کوچه‌ها، با مردها مساعدت نموده و بسیاری از آنها تحمل حبس و توقیف و شکنجه را هم نمودند. در دهات زن‌های روستایی برای خراب کردن راه آهن و سیم‌های تلگراف و بالتیجه مانع شدن از حرکت قشون دولت با

۱ فمی‌نیزم آن‌هایی را گویند که تساوی حقوق سیاسی زن و مرد را طرفدار بوده (ولی هیچ اقدامی جهت بهبودی اوضاع زندگی زن‌های مزدور یا دهقان به عمل نمی‌آورند) و این‌ها اغلب از زنان طبقه ممتاز و متوسطه هستند. [توضیح از مجله‌ی فرهنگ است]

مردان همدوش بوده و مساعدت می کردند. روزی نمی شد که نمایشاتی از طرف زن‌ها در کوچه‌ها داده نشده و استقلال مصر را مطالبه نکنند. بارها دیده می شد که جمعیت زن‌ها در نمایشات به مراتب بیشتر از مردها است. در سال ۱۹۲۴ پس از قتل ژنرال لیستک انگلیسی، زن‌های مصر طی بیانیه‌ها و میتینگ‌ها به افکار عمومی اروپا مراجعه کرده و اروپاییان را به مدافعه‌ی استقلال مصر خواندند.<sup>۱</sup>

مراتب فوق بیداری سیاسی زنان مصر را ثابت و مبرهن می‌سازد. ولی زن‌های مصر تنها به شرکت در نهضت استقلال اکتفا ننموده و اصلاح اوضاع زندگی خود و داشتن حقوق سیاسی را هم جهت نسوان مطالبه می‌کنند. یکی از موسسات معظمه‌ی نسوان مصر در نتیجه‌ی مساعی بسیاری بالاخره موفق شده است که دولت را مجبور کند به وسیله‌ی وضع قوانین از شوهر کردن دختران خردسال جلوگیری به عمل آورد. بر همه مشهود است که به این وسیله حقیقتاً از یک نوع فحش‌های مخفی و محرمانه که در اغلب ممالک مشرق معمول است جلوگیری به عمل آمده است.

وقتی که نزیاید [تزیاید] روز افزون عده‌ی زن‌های کارگر را در مصر در نظر بگیریم خواهیم فهمید که تمام این جنبش‌ها مقدمه‌ای است برای نهضت طبقاتی در میان زنان مصر و باید گفت که نهضت نسوان مصر صفحات مهم‌تری از تاریخ خود را در پیش دارد.

شنیدنی‌ها، مجله فرهنگ، سال دوم، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۰۴، ص ۳۹۶ تا ۳۹۹

۱۰- اشرف‌السادات قائم‌مقامی (۱۳۳۶-۱۲۷۱). پدرش علی اصغر قائم‌مقامی از منشیان دربار مظفرالدین شاه بود. به دلیلی که بر ما دانسته نیست چند سالی پیش از انقلاب مشروطیت به رشت رفت. مادرش احترام‌السیاده قائم‌مقامی در اراک زاده شد و هم‌چون همسر و نیز پسرعموی خود دانش قدیمه را در خانه‌ی پدری آموخت. اشرف‌السادات به سال ۱۲۷۱ در تهران به دنیا آمد. از نوجوانی و جوانی او و نیز گونه‌ی آموزشی که از آن برخوردار گردید، چیزی نمی‌دانیم. سید ابراهیم مروجی درباره‌ی او نوشته است: در آغاز «کار دبستان بنات اسلامی رشت، به دعوت پدرش بصیر‌العداله قائم‌مقامی (که بنیان‌گذار این دبستان بود) به رشت مهاجرت کرد و همراه با همسر و دو فرزند خود در این شهر مقیم شد. اشرف‌السادات (که توسط پدرش حضرت اشرف خوانده می‌شد) بانویی مدیر و با پشتکار بود و در اداره‌ی دبستان بنات اسلامی با مادر خود، احترام‌السیاده (مدیره دبستان) همکاری می‌کرد. وی از سال ۱۲۹۰ به مدت ۲۱ سال در سمت نظامت دبستان بنات اسلامی خدمت کرد... حاصل زندگی مشترک اشرف‌السادات قائم‌مقامی با مرتضی پورافضل (از کارمندان با سابقه‌ی اداره‌ی دارایی رشت) شش فرزند بود... [او] در سال ۱۳۳۶ در رشت درگذشت...»

۲ سر لی اولیور فیتس موریس ستیک *Sir Lee Oliver Fitzmaurice Stack* (1868- 1934) افسر ارتش بریتانیا و حاکم کل سودان بود که به آن دوران در اتحاد با مصر قرار داشت. ترور او در قاهره، بحران سیاسی بزرگی به وجود آورد. دولت بریتانیا خواستار پوزش خواهی رسمی دولت مصر شد و بیرون رفتن نظامیان مصری از سودان. (ویراستاران)

سید ابراهیم مروجی، پیشگامان فرهنگ گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷، رشت، ۱۳۸۷

۱۱- سرور محمصص (۱۳۵۷-۱۲۸۷). در لاهیجان به دنیا آمد. پدرش احمد مستوفی از مالکین گیلان و مردی فرهنگ‌پرور بود. مادرش سارا سلطان از خوش‌نویسان و نقاشان آن سامان به شمار می‌رفت. سرور هوش و استعدادی شگرف داشت و در ۹ سالگی چند هزار بیت شعر از شاعران کلاسیک ایران از بر می‌خواند. از ۱۰ سالگی خود نیز شعر سرود که در نشریه‌های محلی گیلان انتشار یافت؛ به تلخیص مهکامه. در نوجوانی پدر و مادر خود را از دست داد. در سال ۱۳۰۶ همراه با دیگر اعضای خانواده به رشت کوچ کرد. در همین سال با مجله‌ی پیک سعادت نسوان به همکاری پرداخت. از میرزا محمد علی‌خان تربیت، مدیر وقت معارف گیلان اجازه‌ی تدریس گرفت؛ در آموزشگاه نوبنیاد/کابرنسوان و نیز مدرسه‌ی پیک سعادت نسوان. سخنرانی‌های این دختر جوان در ضرورت آموزش نسوان و کارآمدی چشم‌گیرش در این زمینه سبب شد که به ریاست نخستین دبیرستان دولتی دختران رشت (دارالمعلمات) برگزیده شود (۱۳۰۷). در همان سال و در همان بنیاد آموزشی، با پروین اعتصامی آشنا شد. این آشنایی به دوستی‌ای عمیق فراروید. در سال ۱۳۰۷ با پسر عمویش عباسقلی محمصص ازدواج کرد که کارمند وزارت عدلیه بود. ثمره‌ی آن ازدواج ۴ فرزند است: ایراندخت، محمدعلی، داریوش و اردشیر که بعدها یکی از بزرگ‌ترین کاریکاتوریست‌های جهان شد. در سال ۱۳۱۳ از کرمانشاه، محل کار همسرش، در مسابقه‌ی ادبی‌ای که به مناسبت هزاره‌ی فردوسی برقرار گردید، برنده‌ی جایزه شد. او که بسی پیش از کشف حجاب اجباری در ۱۷ دی ۱۳۱۴، حجاب از سر بر گرفته بود، در این همایش بی‌حجاب شرکت جست. در سال ۱۳۲۰ به مدیریت دبیرستان فروغ رشت (آمریکایی پیشین یا مهستی) رسید. از انگشت‌شمار زنان روشنفکر زمانه‌ی خود بود که به نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران (۱۳۲۵) دعوت شد و عضو هیئت رئیسه‌ی آن کنگره گردید. در سال ۱۳۲۷ همسرش به علت سکت‌های قلبی درگذشت و سرپرستی خانواده را به دوش او گذاشت. یک سال بعد به تهران مهاجرت کرد و تا آخر عمر همچنان به تدریس و آموزش در مدارس تهران ادامه داد. از مهکامه محمصص بیش از ۵۰۰۰ بیت شعر برجا مانده است.

مجله‌ی سیمرخ، شماره ۷۵-۷۶، سال دهم، ۱۳۷۷، آمریکا؛ فخری قویمی، کارنامه‌ی زنان مشهور ایران، ۱۳۵۲؛ سید ابراهیم مروجی، پیشگامان فرهنگ گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷، رشت، ۱۳۸۷؛ مهناز متین، مهکامه محمصص، در دست انتشار.





مجله

# پیک سعادت نسوان

سال اول دیماه ۱۳۰۶ - ژانویه ۱۹۲۸ - شماره ۲

صاحب امتیاز: روشنگر نوعدوست



بهای مجله

قران	شماهه ۸	قران	یکساله ۱۲
»	۱۰	»	۱۵
»	۱۵	»	۲۰

قیمت يك شماره دو قران

دو ماه یکمرتبه طبع و توزیع میشود

محل اداره: رشت - سبزه میدان - مدرسه سعادت

مطبعه مدرسه رشت

## فهرست مندرجات

۳۳	-	مرده با دعادت
۳۸	سعید نفیسی	سهم مادرها در ترقی و تجدد ایران
۴۴	پ. ش.	قسمت حفظ الصحة
۵۱	-	مکتوب از خارجه
۵۴	-	ستاره های دنباله دار
۵۹	-	پیدایش سیاهکاری و علت آن
۶۲	پ. ا.	زن و مرد
		اخطار اداری
		مطبوعات جدید
		امتنان

# پیک سعادت نسوان

شماره ۲ دیماه ۱۳۰۶ رجب ۱۳۴۶ سال اول

## هر ده باد عادت!

۹۱

ما عصبانی نشده ایم . چنین تصور نکنید - موانع روزانه که در مقابل پیشرفت ما وجود دارد، و آنرا در مقابل خواهران خود مطرح کنیم خواهید گفت عادت های خوب هم هستند که شایسته مرگ نمیباشند . آری ولی در این مملکت آن عادات بقدری کمند که آنها را مثل استثناء از قاعده میشود ذکر کرد .

شماره پیش مجله ما پر از غلط بود که اذعان میکنیم فهم موضوع را نه تنها مشکل بلکه ممتنع میکرد .

مندرجات آن طوری که مامیخواستیم مرتب نشده بود و بسیاری نواقص دیگر داشت .

علت این نواقص بیشمار يك چیز است .

مازن هستیم و بدتر از همه زن ایرانی!

ما عادت کرده ایم و مردم هم معتاد شده اند که برای زن رفتن در چاپخانه و انجام دادن عمل سهل غلط گیری عیب است. این عادت بیمنطق هم وجود ندارد مگر برای اینکه مرد های ما عادت کرده اند هرگاه زن مستوره را در جائیکه سابقا راه نداشته است (مثل چاپخانه) به بینند با چشم های پر از حرص بطرف او نگاه کنند - چرا که او مستوره است - و هر مستوری مجهول و هر انانی بکشف مجهول حریص است .

در نتیجه این عادت بد طرفین - ما نتوانستیم آنطوری که باید مجله را غلط گیری کنیم و بشکلی منتشرشده که همه دیدند.

اما راجع با انتخاب و تنظیم مندرجات - ما قبل از اینکه داخل این موضوع بشویم از خواهران و برادران خودمان که در شماره قبل مجله با ما کمک کردند تشکر میکنیم و تمنا داریم که هرچه در اینجا مینویسیم بخود بگیرند .

اینجا هم يك عادت، يك عادت خیلی بدی در میان همه ما از زن و مرد شیوع دارد - باین معنی که دیگر در دنیا و ایران

امروزه کسی نمیتواند اصولاً منکر این اصل بشود که « يك قدم عملی از پنجاه سال پرچانگی برای پیشرفت هر مقصودی مفید تر است »

ولی ما که ظاهراً این فکر را قبول می نمائیم عملاً و « عادتاً » بر خلاف آن عمل میکنیم .

مقالات است که در خصوص نسوان ایران مدت ها است میخوانیم - میتوان گفت نوشتن مقاله راجع به نسوان مثل چادر ( کربدوشین ) و هزار چیز بد و خانه خراب کن دیگر که حالا معمول است مد شده است - ولی از این مقالات برای بهبودی اوضاع نسوان ایران چندان فایده نرسیده است .

ما زنها که چیز مینویسیم عادت کرده ایم تمامش داد و بیداد و گریه وزاری بحال خود بکنیم - ما تا يك اندازه حق داریم - برای اینکه وقتی هزارها بدبختی در این مملکت پاگیر ما باشد و باز هم بواسطه سلطه و نفوذ ظالمانه عادات و آداب و رسوم نتوانیم صدیک آنها را بزبان آورده یا بوسیله مطبوعات بگوش عموم برسانیم ، نباید انتظار داشت که از خامه ماجز گریه و زاری چیز دیگر تراوش کند .



زیرا مغز تفکر کننده ما آئینه وضعیت خارجی ما است. يك  
 عده دیگر از نویسندگان که راجع به « نسوان » مینویسند مرد  
 هستند. اغلب این برادران ما از اوضاع زندگی، روحیات، اخلاق،  
 احتیاجات نسوان خیلی دور هستند. با بینهت غالب نوشتجات  
 ایشان منحصر میشود به اینکه « زن بایک دست گهواره و با  
 دست دیگر کره را حرکت میدهد » یا اینکه « مادران باید  
 اولادان وطن پرست تربیت کنند » و از این قبیل ناصیح مجانی  
 که عادت نویسندگان شده است. این حرفهای خیلی قشنگی است  
 ولی « ضعیفه بیچاره - سر و دست شکسته - بی دست و پا »  
 اطفال غیور و جسور نمی تواند تربیت کند.  
 آداب و عادات و رسوم و هزار چیز دیگر هرگونه شهادت  
 و جارتی را در خود او سلب کرده اند.  
 ما گر چه اطفال همین محیط هستیم ولی میخواستیم  
 حتی المقدور با این عادت های مضر مبارزه کنیم.  
 مغز انسان، تنبل و محافظه کار است - بهر فکر کهنه،  
 علاقمند میشود و از هر تغییری بیزار است - فلسفه عادت  
 همین است - عادت يك قوه ظالمی است که ما را از پیشرفتن

باز میدارد. امروز این قوه ظالم (عادت) یا تنبلی و محافظه کاری مغز اشخاص را از ترقی - از قبول تغییراتی که بنفع مسلم آنها است مانع میشود.

ما زنها در نتیجه عادات، آداب و رسومی که هیچ مبنای شرعی یا عرفی ندارند بحال سکون مانده ایم - همه جلو میروند، همه متمدن میشوند، ولی ما زنها و مردهای ایرانی در پیچ و خم عادات و رسومی که امروز هیچ قافیه و منطقی ندارند گرفتاریم. این عادات را باید کنار گذاشت. البته یکمرتبه مقدور نیست ولی کم کم باید باین آداب و رسومی که زنجیر دست و پای ترقی ما هستند قلم بطلان کشید.

برادران - ما باید در جستجوی قدمهای عملی برای بهبودی اوضاع نوان باشیم و کمتر بگوئیم و بیشتر عمل کنیم. آری عادت کار نکردن، عادت بتحمل گریه و زاری کردن، عادت کلمات مبهم و عمومی در عوض مسائل عملی راجع به نوان نوشتن، همه این عادتها مرده باد.

زنده باد قدمهای کوچک و عملی به پیش !!

بقلم سعید نفیسی

## سهام مادرها در ترقی و تجدید ایران

وطن پرستی بمعنی حقیقی در ایران نیست . هنوز مردم مملکت ندانسته اند که خدمت بمملکت و خدمت به نوع چه لذت بزرگی دارد؛ رجال بزرگ عالم جز خدمتگزاران مملکت و جامعه خود چیز دیگر نبوده اند .

مقصود از آفرینش هم جز این نیست - بزرگان گفته اند که عبادت جز خدمت خلق نیست . تمام رجال مشهور عالم در این راه عمر خود را صرف کرده اند .

وطن پرستی واقعی خدمت کردن است بمملکتی که انسان در آنجا زائیده شده و در آنجا خواهد مرد . هر کسی در هر فنی و در هر رشته ای که هست باید جز این فکری نداشته باشد .

آن کفش دوز هم اگر سعی کند بهترین کفشها را برای هموطنان خود بدوزد در عالم وطن پرستی شأن او از آن مخترع بزرگ و از آن سردار جهانگیر که فتح مهمی کرده



باشد کمتر نیست .

در ملل متمدن امروزه که دنیا را مسخر کرده اند وطن پرستی در رك و پوست و در خون مردم از زمان ولادت جا میگیرد . زیرا که مادرها باولاد خود درس وطن پرستی میدهند .

از این حیث عقده ای در دل دارم و مدتها است چند قطره اشك در چشم من نخیره شده است که میخواهم امروز آنرا در این صحایف بریزم و توجه مادرها را نسبت باین نکته جلب کنم .

خانمهای محترم ایرانی — شما نمی دانید که مردم مملکت

ما امروز تا چه درجه نسبت بوطن خود بیقید هستند : اسم ایران از خاطرها فراموش شده ، متجددین ما میخواهند همه چیز را از اروپا بگیرند و در این میان هیچ در صد نیستند که يك تمدن ایرانی مخصوصی درست کنند ، قدیمیها اصلا کلمه وطن را بر زبان نمی آورند .

در اروپا وطن پرستی چنان در دماغ اطفال سرشته میشود که حتی در مدرسه فرانسه همناگرد آلمانی طرف نفرت است .

بچه چهار ساله فرانسوی با كودك چهار ساله آلمانی با هم دريك جا جمع نمی شوند .

در موقع جنگ بين المللی بقدری در ممالك اروپا حس وطن پرستی طبیعی بود که اغلب بچه هائی که هنوز لکننت زبان داشته نزد مادر خود گریه می کردند و از او تفنك و اسلحه می خواستند !!

این وظیفه مهم بعهده مادر است ، زیرا که ما در این ایام نه مدرسه داریم نه حزب که درس وطن پرستی بدهند ، نظام اجباری هزاران معاند و مخالف دارد . معلم مدرسه هرگز اسم ایران را بزبان نمی آورد ، تاریخ و جغرافیا و ادبیات ایران را در مدارس نمی آموزند .

مادرهای ما باید از ابتدای طفولیت اطفال را عادت دهند که ایران و ایرانی را بر همه چیز مقدم بشمارند . باید لاینقطع حافظه اطفال را از اسامی بزرگان ایران پر کنند . باید همیشه شرح حال بزرگان ایران را بجای قصه و افسانه برای اطفال خود بگویند . وطن پرست ایرانی امروزه باید قهراً متجدد و مایل به تمدن جدید باشد .

زیرا باید ما کوشش کنیم که مملکت خود را پیش بیندازیم  
ایران ما باید از هیچ مملکت دنیای جدید عقب نباشد. تنها  
راه عقب نماندن در این عصر قبول تمدن جدید است .  
وطن پرست ترین ایرانی امروز آن کسی است که متجددترین  
ایرانی باشد

ما باید هر علم و صنعت جدیدی که در عالم است در  
مملکت خود وارد کنیم ، باید يك تمدن ایرانی ایجاد کنیم که  
از تمدن آلمانی ، انگلیسی و آمریکائی کمتر نباشد - این است  
سرمشق وطن پرستی ما - در این صورت مادرها باید از ابتدای  
سن ، اطفال خود را متجدد و مرد دنیای جدید بار آورند .  
عشق بعلم و هنر را در دماغ آنها بیوراندند ، باید از سن سه چهار  
سالگی اطفال را حاضر کرد که برای خدمت ایران خود را مهیا  
کنند . باید از اروپائیان سرمشق وطنپرستی گرفت - معروفست  
که یکی از رجال سیاسی اروپا که مدتی در ممالک شرق سفر  
کرده بود در مجلسی که از مشرق زمین گفتگو میکردند اظهار  
کرد که من بهیچ وجه عقیده ندارم که شرقیها باروپا بیابند .  
یکی از حضار با کمال تعجب پرسید از شما بعید است که امروز

دانشمند مطلعی هستید و عقیده ندارید که تمدن در ممالک وحشی رواج پیدا کند - جواب داد که اگر شرقیها بمملکت ما بیایند و وطنپرستی ما را به بینند از ما سرمشق میگیرند و ما دیگر از عهده آنها بر نمیآئیم - این نکته در ترقی ملل شرق بسیار مهم است . راستی باید شمشیر را از دست دشمن گرفت و بر سر خودش زد ، ما باید از آنها تقلید کنیم .

خود من وقتی که در مدارس اروپا تحصیل میکردم و می دیدم که چگونه آن اطفال مملکت خود را دوست میدارند دانستم که منم باید مثل آنها ایران را دوست بدارم ، اگر اختیار بامن بود تمام اطفال ایرانی را برای آموختن وطنپرستی به اروپا می فرستادم .

خانمهای محترم - این وظیفه بر شما است ، سعادت آینده ایران را بدست شما سپرده اند . اگر شما اطفال وطنپرست تربیت کنید یقین بدانید که تمام مصائب ایران را چاره کرده اید ، من اگر جای شما بودم نخستین حرفی که به بچه یاد میدادم کلمه « ایران » بود - یادم است در فرانسه يك روز مادری برای طفل خود يك كلاه سبدي نو خریده بود . بمحض

اینکه از در وارد شد با کمال ذوق کلاه را باو داده و باو گفت به بین چه کلاه قشنگی است، روی آن بخط طلائی نوشته شده «فرانسه»!! برای آنها این کلمه قشنگ است ولی برای ما کلمه دیگری است که قشنگ میباشد و آن کلمه «ایران» است ما باید این کلمه قشنگ را باخط جلی طلائی در دماغ اطفال خود مترسم کنیم.

طهران - ۱۳ آبانماه ۱۳۰۶



بزرگترین بدبختی يك جامعه و نخستین حلقه ای که زنجیر اسارت نظام اجتماعی را تشکیل میدهد از جهالت و نادانی زن است. چه تهذیب نفوس و پرورش دادن مواهب و مزایائی که در نهاد انسان به ودیعت گذارده شده بعهده زن است.

(هانری ماریون)<sup>۲</sup>



## قسمت حفظ الصحه

حيات نوان

يكي از مسائلي كه فوق العاده مهم و براي نسل آتیه بی اندازه ضروري است قابله های تربیت شده و عالمه است كه مع الاسف در مملكت ما هنوز باین موضوع حیاتی اهمیت بسزا نداده و بالنتیجه بطوریکه مشهود است نه تنها قراء و قصبات بلکه شهر های بزرگ ایران نیز فاقد يك قابله عالمه عامله است و نظر با اهمیت مخصوص كه این موضوع دارد وظیفه اولیه دولت وقت عموما و بلديه های ولایات خصوصا این است كه مدارس و دار التریبه های لازمه برای تهیه قابله های مجرب و فاضله افتتاح و تأسیس نمایند.

اگر احصائیه کاملی در دست بود ( متأسفانه مملكت ما فاقد هر گونه احصائیه است ) اینك به قارئین محترم مبرهن می نمودم كه بسیاری از خواهران ما پس از وضع حمل عوض تجدید زندگانی معمولی بدرود حیات گفته و بواسطه فقدان قابله عالمه چشم از زندگانی می پوشند در حالیکه در ممالک متمدنه به

معالجه و طرز پرستاری نسوان حامله بانظر پر اهميت نگريسته و توجهات مخصوصی مبذول میدارند گرچه بعلم فقدان علم ودانش غالب خواهران و مادران ما از حلیه تربیت و تحصیل عاری و بحفظ الصحه خویش چندان عطف توجه مخصوص نمی نمایند ولی وظیفه نسوان تحصیل کرده و عالمه است که بوسیله نشر مجلات و ارائه نمایشات و ایراد کنفرانسها و غیره خواهران خود را از عاقبت وخیم این عمل متحضر ساخته و نتیجه سوء را به آنان خاطر نشان نمایند .

۱۰۳

اینک برای دستورالعمل مقدماتی حفظ الصحه نسوان حامله بشرح ذیل مبادرت مینمایم :

طیب یا قابله در موقع معاینه مریضه (زائو) دقت خود را بایستی در اطراف دو مسئله مهم متوجه و معطوف دارد :

۱ - اعاده حالت طبیعی یعنی برگرداندن حالت غیر طبیعی مریضه که ناشی از وضع حمل شده از قبیل سستی عضلات و غیره بحالت قبل از وضع حمل .

۲ - مساعدت بتقویت بنیه زائو برای تولید شیر بقدرکفایت . این دو مسئله مهم است که باعث تقویت و صحت نسل آتی و



حافظ و نگهبان حیات امروزه جامعه میگردد .

اطاق زائو باید تمیز و روشن و خالی از رطوبت باشد  
اعضاء تناسلی خارجی مریضه باید روزی اقلا دو دفعه با آب  
گرم و صابون شست و شو شود، چه بواسطه این عمل ساده  
کثافت و میکروبهای مضره از اعضاء تناسلی برطرف می شود  
زیرا بتجربه ثابت شده چرك و کثافتی که پس از وضع حمل  
خارج میشود دارای میکروبهای متنوعه مولد امراض میباشد  
و کثافات مذکور برای رحم مادر بی اندازه مضر بلکه مهلك است،  
چون در آن موقع رحم زخم شده و وزیدهای آن حاضر برای  
قبول همه قسم میکروبهای خارجی که موجب هلاکت است  
میباشد، زائو نباید با دستان خود اعضاء تناسلی را شست و  
شو دهد زیرا ممکن است میکروبهای موجوده در محل  
مذکور به پستان یا چشم طفل سرایت نموده و منتهی بامراض  
گونگون یا کوری چشم شود .

میکروبهای مذکور از آلت تناسل منتها در مدت سه روز  
داخل رحم شده و بسا اوقات تولید امراض مینمایند که خلاصی  
زائو از آن خیلی کمتر میسر میشود مخصوصا در رحمی که بقدر

لرزوم جمع نشده زودتر مؤثر است زیرا رحم منقبض شده در مقابل میکروبها کاملا مقاومت نموده و حتی المقدور آنها را از دخول در رحم جلوگیری میکند و بهمین دلیل است که جمع آوری صحیح و بستن شکم و غیره عضو تناسلی زائو را از مرض نجات می بخشد .

۱۰۵

بنا براین قبل از هر چیز وظیفه هر يك از اطباء و قابله ها است که بمثله فوق توجه کاملی مبذول دارند .

پس از جمع آوری رحم و غیره بایستی عضلات شکم و کمر را باستحکام اولی رساند چه در موقع وضع حمل عضلات مذکور منبسط و سست شده در نتیجه ممکن است زائو دچار مرض شود .

سست شدن عضلات شکم باعث پائین آمدن اعضاء داخلی بدن از قبیل معده ، روده ، کبد و غیره میشود، برای جلوگیری از آن لازم است شکم زائو را باتنظیف تمیز محکم بست تا بدین وسیله از جدا شدن عضلات از همدیگر جلوگیری بعمل آید .

از عهد قدیم چنین متداول است که زائو باید پس از وضع حمل يك هفته بدون حرکت در رختخواب استراحت نماید. در حالیکه

این طریق بنا بنظریهٔ اطباء حاذق چندان پسندیده و صحیح نیست حتی میتوان گفت از سستی بستی غلطیدن دارای منافع کثیره است علاوه بر عادت مرسومهٔ فوق در مدت مذکور زائو را شخص ثالثی میخوراند، این روش نیز مخالف حفظالصحه است زیرا نیمه خیز غذا خوردن سبب عدم تنظیم جریان خون در عضلات و عروق میگردد. مخصوصا زنان ضعیفالبنيه و کم خون بایستی این نکته را فوقالعاده مراعات نمایند .

اینک مقتضی است شمهٔ از غذای زائو و ترتیب تغذیهٔ طفل نوزاد سخن رانیم .

خوراک زائو عموما باید سبک و سهلالهضم باشد مانند شیر، فرنی، نان سفید، هاست، سیب زمینی، میوهٔ پخته و گوشت گوساله (گوشت گوسفند و گاو چون بطئیالهضم است برای زائو خوب نیست) در صورتیکه زائو دچار عطش شود برای رفع آن شیر، آب میوه جات، چائی و کاکائو خوب است ولی مشروبات آلکلی فوقالعاده مضر است زیرا مشروبات آلکلی باعث نقصان شیر شده و ممکن است بوسیلهٔ شیر در اطفال نوزاد نیز تاثیر نماید .

مادر از طرفی بواسطهٔ دادن شیر بطفل و از سمتی بعلت دفع خون قوایش بتحلیل رفته احتیاج مبرمی به اغذیهٔ مقویه دارد؛ تا بدین وسیله تحصیل بدل ما يتحلل نموده و تلافی مافات کند و چون بدن حرکت نمیکند در اعمال روده ها خستگی تولید میشود؛ برای رفع آن جزئی ورزش ضرورت دارد تا بالنتیجه اشتها زیاد شده و بخواب افزوده شود و دوران خون در بدن بحال انتظام در آید.

۱۰۷

ممکن است طفل را دوازده ساعت بعد از تولد از پستان مادر شیر داد اما زائو باید قبل از شیر دادن پستان خود را با آب گرم و صابون شست و شو دهد و از آنجائیکه این عمل بی نهایت سهل و آسان و برای سلامتی هر دو وجود ( طفل و مادر ) لازم است بایستی حتما مراعات شود بالعکس در صورت عدم مراعات شست و شوی مذکور پستان زائو دچار مرض شده و در داخل پستان تولید چرک مینماید که بالنتیجه برای خارج کردن آن عملیات جراحی لزوم می یابد و این مرض غالبا در زنانیکه بطفل شیر نمیدهند یا اینکه کمتر از قاعده شیر میدهند مشاهده میشود زیرا بروز آن نه تنها از دخول میکروب بوده بلکه بواسطهٔ



عدم اخراج شیر و تمرکز آن در داخل پستان تولید میشود بنابراین وظیفهٔ هر يك از خواهران است که این نکته را در خاطر سپرده و مراقبت کامل نموده و بدانند که شیر ندادن بطفل تنها برای بچه مضر نبوده بلکه برای آنها نیز دارای مخاطره میباشد بطور قطع اعضاء تناسلیهٔ زائوی شیر دهنده بطفل زود تر از مخالفین این عمل بحال طبیعی برمیگردد.

پس اتفاق میافتد که طفل حاضر بمکیدن پستان مادر نیست و علت آن بواسطهٔ نواقصی است که در دهن طفل بوجود آمده مانع از گرفتن پستان مادر میشود. در اینصورت فوراً باید بطبییب مراجعه نمود.

علاوه بر جهات فوق نقصان یا فقدان شیر نیز باعث رنجوری طفل میشود و معمولاً برای از دیاد شیر بعضی ادویه بکار میبرند در حالتیکه بهتر اینست زائو بقدر امکان شیر گاو میل نماید زیرا تبدیل شیر گاو بشیر انسان بطوریکه تحقیق شده فوق العاده سهل و آسان است؛ زن که طفل را شیر میدهد باید حتی المقدور از استعمال دواجات احتراز و دوری نماید زیرا مواد بعضی از دواجات جزء شیر شده بطفل نیز سرایت مینماید.

## مکتوب از خارجه

یکی از اعضای هیئت تحریریه مجله ما مکتوبی از یکی از دوستانش که در یکی از شهرهای مسلمان نشین خارجه اقامت دارد دریافت کرده است که ما نظر به قابل توجه بودن آن ذیلا درج می کنیم :

خواهر خیلی عزیزم - دیروز عصر از کلوب نوان بخانه برگشتم و مرقومه ات را دربان بمن داد . مینویسی « در آن جا بچه دل بسته ای که نمی آیی » ، راستی من در اینجا اگر از گل و سبزه و مناظر فشنک و طبیعی و آفتاب گرم روح بخش ایران محروم ، در عوض چیز های دیگری هست که مرا پا بند کرده است . همین کلوبی که دیروز در آن حضور داشتم یکی از آنها است . دیروز روز تعطیل بود و در پروگرام کلوب دو موضوع خیلی جالب توجه خواننده میشد : صبح یکی از دکترهای معروف کنفرانسی در موضوع امراض بچه ها و طریق مبارزه با آن ها بایستی می داد و عصری سینما توگراف بود .

خودت خواهی حدس زد که هیچکدام از این دو مجلس را قضا نکردم. صبح برای کنفرانس دکتر حاضر شدم، مسلم است که نظریات و دستورات دکتر را در این جا برای تو نمیتوانم تکرار کنم ولی يك چیز نمائشی آنجا بود.

چه خوب بود میدیدی. این زن های دیروزی حرم، اینهاییکه خیلی از ما بدتر بودند و تنها طیب اطفالشان « پیره زن همسایه » بود، چطور به نصایح دکتر گوش میدادند و بعد از کنفرانس چه سؤالات عملی از دکتر بعمل آوردند. عصری در سینما بودم. قسمت اول نموجنین را در شکم مادر نشان میداد. تا يك اندازه این پرده توضیح کنفرانس صبحی دکتر بود. بعد از این مقدمه علمی درامی نشان داده شد که مفاسد بزور شوهر دادن دخترها را آشکار مینمود.

واقعا در این سر زمین خوشبخت حالا دیگر دختر بزور شوهر دادن را فقط در سینما و تئاتر میتوان مشاهده کرد، در زندگی این طریق مزاجت مخصوص بمملکت ما حذف شده است. راستی شاید این تقالی من باعث اندوه تو شده است غصه نخور - بقول مرشد شب یلدای ما:



بگذرد این روزگار تلختر از زهر

به . . . . سلام برسان. دختر کوچولویت را عوض من ببوس.

باشد که او بروز مادرش نیفتد و تا بزرگ شود . . . . . باز

هم بقول دلباخته شاخ نبات :

روزگار چون شکر آید

این بعقیده من بهترین دعائی است که من میتوانم درباره او بکنم:

۱۱۱

یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن

با بی صببری منتظر مرقومه ات هستم : فاطمه



آغوش مادر نخستین دبستان نوزاد است

و آنچه را بچه در این دبستان یاد می

گیرد باشیر اندرون شده و باجان بدر

خواهد شد و از اینجا است که گفته اند

خوشبختی و بدبختی بچه در دست

مادر او است. ک.

قسمت علمی

## ستاره های دنباله دار

انسان بدو آسمان را با تعجب بعد با ترس آمیخته به موهوم و بالاخره بمدد علم و از روی فهم نگاه کرد .

در دوره های بدوی حیات بشر، اجداد ما که عادت کرده بودند همیشه ستارگان آسمان را تقریباً در یکجا به بینند ، آن شبی که اجرام جدیدی را با اشکال عجیب و غریب در میان ستاره های دیگر مشاهده کردند که از یکطرف بطرف دیگر آسمان سیر میکنند بسیار متعجب شدند، این تعجب اثر ظهور اجرامی بود که ما آنرا ستاره های دنباله دار و عربها ذوذنب می نامند .

در قدیم ستاره های دنباله دار موجب ترس و وحشت عظیمی جهت مردم میشدند ، هنوز هم ملت هائی که مثل ما از قافله ترقی عقبند ظهور ستاره های دنباله دار را پیش آهنگ بروز مصائب و بدبختیهای بزرگ می شمارند . اهالی موهوم پرست رم قدیم قتل ژول سزار قیصر روم را از اثرات ذوذنبی میدانستند که همان سال ظهور کرده بود و پیدایش

ذوذب را در قرون وسطی علامت ظهور قهر و غضب خداوندی می شمردند .

ظهور ستاره دنباله دار « هالی » *Haley* که هر هشتاد و پنج سال يك مرتبه با دم طویل و نورانی خود در آسمان ما ظهور میکند. در سال ۱۴۵۶ مسیحی بقدری مردم اروپا را بوخت انداخت که پاپ روم حکم داد تا تمام مسیحیان دعا کرده و از خداوند معدوم شدن ذوذب و شکست عثمانیها را که در آنوقت دشمن بیرحم مسیحیت محسوب میشدند تقاضا کنند . در اروپا این ترس و وحشت از بین رفته است و این موهومات بی اساس مدتی جای خود را به موهومات دیگری تفویض نموده . باین معنی که ستاره های دنباله دار را علامت سعادت دانسته ، تا حدی که در سال ۱۸۱۱ خوبی شرابه های آن سال را اثر ظهور ذوذب تصور میکردند .

ستاره های دنباله دار مرکب اند از يك حه مرکزی منور که دور آن را هاله موسوم به گیسو احاطه کرده است. حه و هاله سر ستاره را تشکیل میدهند .

اغلب ذوذب يك کشیدگی خیلی طویل هم در دنباله دارد

که دم یا دنباله ستاره نامیده میشود. حسه ذوزنب از قسمتهای جامدی تشکیل شده است که مختلف الحجمند و بزرگیشان از دانه ريك گرفته تا با اندازه يك جسمی که چند مطر مکعب حجم داشته باشد میشود. بعضی از ذوزنب ها دارای دنباله خیلی طولی میباشد - دم ذوزنبی که در سال ۱۸۴۳ ظهور کرده بود ۴۸ میلیون فرسخ طول داشت .

دائرة سر ذوزنب هالی. Haley دارای ۵۵۰۰۰۰ کیلومتر قطر بوده است .

ذوزنب ها دو خاصیت دارند یکی سرعت حرکتشان دیگری شکل مدارشان - ذوزنب ها هم مثل زمین ما وسایر سیارات اساس شمسى بدور آفتاب میگردند ولی مدارشان برخلاف مدار زمین و سایر سیارات که شبیه دائرة است - بیضی خیلی طولی میباشد .

علماء ستاره شناس بوسیله مطالعه، وضعیت مختلفی که يك ذوزنب احراراز میکنند و بمدد تعیین سرعت سیر آن میتوانند شکل مدار و مدتی را که ذوزنب آنرا طی میکند معین کنند. باین وسیله قبل از وقت تعیین میکنند که بعد از چند وقت

ذوئب در نزدیکی زمین خواهد گذشت .

مثلاً ذوئب هالی Haley که آخرین دفعه در سال ۱۹۱۰

در نزدیکی زمین عبور کرد و باعث هیاهوی زیادی شده بود، علمای

ستاره شناس بوسیله همین مطالعات و حسابها قبلاً ظهور آنرا

خبر داده بودند . ذوئب هالی Haley آسمان ما را ترك گفت

و فقط ۵۸ سال دیگر ساکنین زمین مجدداً آنرا خواهند

دید . سیزده ستاره دیگر هست که مدار خود را در مدت

پنج تا هفت سال طی میکنند و اغلب در آسمان ما ظهور میکنند

ولی آنها را فقط ستاره شناسها مشاهده میکنند و عامه از

ظهورشان بی خبرند و از این جهت آن اجرام معصوم از

شراتها هائی که جهان در روی زمین به ایشان می بندند و

گناه مسبب واقعی مصائب و بدبختیها را بعهده آنها حواله

میکند محفوظ می مانند . خیلی از ذوئب ها هستند که بیشتر

از هزار سال طول میکشد تا مدار خود را سیر کنند .

برخی دیگر میباشند که بواسطه طول فوق التصور مدارشان

نمی توان شکل حقیقی آن را تعیین کرده و موقع

بازگشتان را دانت . مدار اینها بقدری طویل شده



است که هزارسال میگذرد و ایشان هنوز به نقطه عزیمت خود بازگشت نکرده اند. سرعت سیر این ذراتها اغلب نزدیک ۵۰ کیلومتر (قریب ۸ فرسخ) درثانیه بلکه بیشتر است و باین جهت هرگاه بازمین تصادف کند خسارات فوقالعاده به کره ما میرساند ولی بيك چنین ملاقاتی بهیچوجه احتمال نمیرود. درهرحال ستاره‌های دنباله‌دار هیچ کاری با کارهای زمینی ما ندارند. ترس از ستاره‌های دنباله دار مثل مثل ترس از گرفتن ماه و خورشید یکی از بقایای دوره وحشت و جهالت است و اگر بدبختی و فقر و پیریشانی در روی زمین وجود دارد علت آنرا از زمین باید جستجو کنیم نه در آسمان.



مادر مانند گوزه گری است که گل را  
 هر شکل بخواند میدهد، بچه خود را در  
 هر شکل بخواند پرورش میتواند دهد  
 و مطابق تصور خود بزرگ کند. ۱.

## پیدایش سیاهکاری و علت آن



هر قوم بمناسبت مشروحه و بعلاوه از نقطه نظر تحکیم مالکیت شخصی و هیئت حاکمه طرفدار و اطرافیناش « طبقه حاکمه » جامعه را بخانواده های بزرگ و کوچک تقسیم نموده و هر خانواده را مسؤول اداره خود کرده و بساط عمومی بدوی را بطور کلی برچید.

۱۱۷

از همین جهت و همین وقت چنانچه بعداً ملاحظه میشود در اساس وضعیات زنان و روابط با آنان تبدلات کلی حاصل گردید. در این خانواده ها عموماً بایستی کار میکردند و با ترتیباتی که رئیس خانواده تعیین میکرد رفع احتیاج و مصرف مینمودند. ولی نظر باینکه زن از انجام کارهای قوی و سخت محروم بود لذا هر خانواده برای رعایت استحصال خود زن بیش از حد لزوم نمی پذیرفت تا در آمد او زیاد مصرف نشده و بتواند با ذخیره زیادی در مواقع مبادلات و غیره فواید دیگری تحصیل کرده بر جلال و نفوذ و قدرت و بالاخره آسایش خود بیفزاید. خلاصه هر خانواده در موقع تقسیم بندی خانواده ها از جنس



لطیف بآن میزان سهم اختیار مینمود که هم احتیاج تناسلی را رفع نموده و بعلاوه برای تجمع ثروت رئیس خانواده مفید واقع کردند .

از اینموقع هر خانواده صاحب یک پدر و مادر معین شده و استفاده از زن جنبه اختصاصی را بخود گرفت .

برای جلوگیری استفاده عمومی از زنان ، قوانین و آدابی ایجاد گردید که تخصیص زن هم بموجب همان آداب و قواعد محکم گشت و تدریجاً بر استحکامش افزود تا جزء واجبات شده و بشکل عقد و نکاح امروزه در آمده است .

درموقع تقسیمات مذکوره زنانیکه طرف توجه و مقبول کسی واقع نشدند نه تنها از خانواده ها دور افتادند بلکه از هرگونه وسایل ارتزاق و مواد معیشت محروم ماندند ، چون خود را زبون و بیچاره دیدند، برای رفع گرسنگی و بیچارگی و بدست آوردن مایحتاج حیات ، راه منحصر بفرد را محل استفاده قرار دادن خویش دانسته و با اجرا کردن چنین معارضه اضطراری اساس و بنای سیاهکاری را در عالم ایجاد کردند .

در حیات اجتماعی بدوی زنان را نمیتوان « بدکار » دانست

از آن جهت که آنان هقارت با مردان قبيله را وسیله مبادله احتیاجات خود نمیدانستند و مردان هم باین نیت بآنان نظر نمیکردند ، بلکه زنان و مردان آنچه میتوانند برای جامعه کار کرده و درعین حال از نقطه نظر تناسل برای همدیگر قابل استفاده محسوب میشدند .

اما در جامعه کنونی زنان « بدکار » بسیار است زیرا صرف نظر از زنان قلیل متفنن متمولین ، عموماً فواحش از زنان فقراء و زحمتکشان یا اکثریت جامعه که برای رفع احتیاجات حیاتی خود جز قوه و دو دست چیز دیگری صاحب نبوده میباشند .

امروز زن مجبور است داخل خانواده یا تحت اداره مردی بوده و متوسل بکسی شده تا بتواند بزندگانی خود مطمئن بوده و حیات روزانه خود را تأمین نماید .

تا وقتیکه زن مانند مرد در کار و زحمت شریک و انباز نباشد « بدکاری » از میان رخت نخواهد برست ، فقط آنروزیکه زن مجبور به توسل مردی نبوده و در برابر کار و زحمت خود حیات خویشرا تأمین شده به بیند آنوقت است که « بدکاری » محور « بدکار » نایاب شده و جامعه بجزئیانات تاریخی آن فقط در مطالعات کتب برخوردارده و از وضعیت تأثر آمیز اکثریت جامعه‌های ادوار قبل خود متأثر خواهد شد .

## زن و مرد

از بدیهیات است که زن هم مثل مرد دارای استعدادی است که باید از آن برای منافع اجتماعی استفاده کامل شود. دول حیه همان تدارکاتی که برای تربیت جنس ذکور جهت انجام وظایف تمهیه دیده اند بهمان اندازه برای تربیت نسوان بذل مساعی می نمایند.

۱۲۰

مخصوصاً قریب سی سال است که در خصوص تکمیل تربیت نسوان و شریک نمودن در کارهایی که مخصوص بمردان است انقلاب بزرگی در عقاید تولید گردیده، مدارس متوسطه و دارالفنون ها برای تربیت زن ها تأسیس یافته است بطوریکه امروزه تمام ابواب ترقی و تحصیل برای شرکت زنان در انجام وظایف ملی بر روی آنان باز و حتی کم کم مصدر امور مهمه در عالم میشوند: مثلاً در مصر زن زغلول پاشای مرحوم یگانه عضو عامل و پیش قراول حزب «الوفد» است.<sup>۴</sup> در اطریش رئیس پارلمان بیک نفر خانم اطریشی است و و و و .

امیدواری کامل می رود که این جنس لطیف بزودی در اثر

حس تأثیر و رقابت که خلقتاً در نهاد خود بیادگار دارد با مردان در انجام تمام حوایج زندگانی شریک شوند .

در ژاپون که قافله سالار و پیش قراول تربیت و ترقی نسوان در آسیا است، دارالفنون مخصوصی برای نسوان موجود است که نظیری در آسیا برای آن تصور نمی‌توان نمود، عدهٔ محصولات ژاپونی بر حسب احصائیهٔ وزارت معارف ژاپون در سنهٔ ۱۹۲۶ به ۴۵ هزار نفر بالغ و با میل مفرط نسوان ژاپونی به تربیت و تحصیل، یقیناً تا کنون به ۵۰ هزار نفر رسیده است، علت محروم بودن نسوان در قرون قبل متعدد بود: یکی از آن‌ها ادعای پائین تر بودن درجهٔ قابلیت علمی جنس زن بود نسبت به مرد .

بزرگترین دلیلی که برای اثبات این مدعا اقامه می‌نمودند کوچکی اندازهٔ مغز و کمی حجم سرزن نسبت به مرد است .

ولی بواسطهٔ ترقی علم ( Anthropologie ) ( معرفهٔ الانسان ) ثابت شد که حجم سر و وزن مغز دلیل بر قابلیت علمی جاننداری نیست مثلاً جمجمهٔ «ولتر» معروف خیلی کوچک و مغز نویسندهٔ شهیر معاصر «آناطول فرانس» سبک‌ترین وزن مغزهای معمولی



بود. آیا هیچوقت کسی نسبت بیشعوری یا عدم استعداد بر قابلیت علمی به آنها می تواند بدهد؟

در حالتی که میگویند نهنگ و فیل دارای بزرگترین جمجمه و مغزها هستند، آیا به خیال کسی رسیده که آن دو را از اعجوبه‌های عالم بشمار آرد؟!؛

و حتی در میان حیوانات از جنس خود معلوم نیست این حیوانات با موش‌ترین آنها باشند!

حقیقتاً باید تصدیق نمود که گذشتگان برای سنجش درجه لیاقت اشخاص بوسایلی متوسل شده‌اند که امروز چندان عاقلانه به نظر نمی‌آید. فرضاً که حجم و وزن مغز زن کمتر از مرد باشد، این مطلب چه ربطی دارد با حقوق بشری و زندگی او.

در شماره‌های آتیه ضمناً مسئله آزادی تعلیم و تربیت زن ها را از نقطه نظر موافقت و مخالفت بمرض قارئین گرام رسانیده و از نویسندگان محترم متمنی است که با رعایت انصاف از ارسال این نوع مقالات به مجله پیکسعادت‌نسوان خود داری نقرمایند.

## اخطار اداری

- ۱ - وجه اشتراك این مجله پس از ارسال این شماره دریافت میشود
- ۲ - اشخاصیکه شماره اول برایشان فرستاده شده در صورت عدم تمایل با اشتراك باید آنها را با همین شماره فوراً بدقتر مجله بفرستند تا جزو مشترکین محسوب نشوند .
- ۳ - کسانیکه شماره اول و این شماره را با اداره رد نکردند جزو مشترکین محسوب و قبض رسمی اشتراك برایشان ارسال میشود
- ۴ - بمحصلات مدارس ده يك از قیمت اشتراك تخفیف منظور میشود مشروط بر اینکه در رشت خود را حضوراً بدقتر مجله معرفی نموده و در ولایات تقاضای ایشان باید با معرفی و امضای مدیره مدرسه و مهر مدرسه متوقف فیها باشد .
- ۵ - هرکس هشت نفر مشترك نقد با اداره معرفی نماید برای خود او یکسال مجانی مجله فرستاده میشود .
- ۶ - نماینده رشت ما : جناب آقا میرزا محمود حریری<sup>۵</sup> اصلی - راسته بزاز ها
- ۷ - از بلاد ایران مستقیماً بدقتر مجله مراجعه شود تا نمایندگان خود را معرفی نمائیم
- ۸ - محل تك فروشی در رشت : کتابخانه شرافت<sup>۶</sup> - راسته زرگرها  
دفتر مجله

## مطبوعات جدید

انتشار مجله « فروغ » را از رشت و جریده « کیمیا »<sup>۸</sup>  
را از طهران تبریک گفته دوام و بقای آنرا صمیمانه  
خواهان و موفقیت کارکنان محترم را در ایفای وظیفه نوعی  
قلباً خواستاریم

پیک سعادت

## امتنان

از جراید محلی و مرکرو سایر بلاد ایران که انتشار مجله  
ما را تبریک گفته و ما را بامتداد خدمت تشویق نموده اند  
مشکر و بنوبه خود امتنانات قلبیه خود را تقدیم کارکنان  
آنها مینمائیم

پیک سعادت

## عنوان مشترکین



## یادداشت‌های (۲)

۱- سعید نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴). این نویسنده و پژوهشگر در تاریخ ادب ایران شناخته شده‌تر از آن است که نیاز به شناساندن داشته باشد. با این حال کمتر به این نکته توجه شده است که او از انگشت‌شمار روشنفکران زمانه‌ی خود بود که راه تجدد ایران را جدا از دگرذیسی موقعیت زن ایرانی نمی‌دانست و از این رو از همیاری و همکاری با جمعیت‌ها و نشریه‌های حق‌خواه زنان دریغ نداشت. از جمله با جمعیت *نسوان وطن‌خواه* که نشریه‌ای نیز به این نام انتشار می‌داد؛ به مدیریت شاهزاده ملوک اسکندری. سعید نفیسی از یاران آن جمعیت و همکاران آن نشریه بود. درباره‌ی آن همیاری نوشته است: «من در هیچ کدام از کارهای اجتماعی‌ای که در این زندگی پر شور کرده‌ام به اندازه‌ی این کار مغرور و مفتخر نیستم و آن را از بالاترین مفاخری که بهره‌ام شده است می‌دانم.»  
علیرضا اعتصام، به روایت سعید نفیسی، ۱۳۸۱

۱۲۵

۲- هانری فرانسوا ماریون *Henri François Marion* (۱۸۹۶-۱۸۴۶)، فیلسوف فرانسوی و کارشناس بزرگ آموزش و پرورش. او در دهه‌ی پایانی زندگانی خود برای بهبود آموزش و آموزشگاه‌های دختران طرح‌هایی ارائه داد. نیز کتابی درباره‌ی روان‌شناسی زن نگاشت.

۳- این نام را نشناخته‌ایم. اما چنین به دیده می‌آید که نویسنده از اعضای فرقه‌ی کمونیست/ایران باشد (۱۳۱۰-۱۲۹۹) که با همین امضاء نوشته‌هایی در نشریه‌های این فرقه به چاپ می‌رساند؛ از جمله *نسوان و فرقه‌ی کمونیست در ستاره سرخ، ارگان مرکزی فرقه کمونیست/ایران*، سال اول، شماره ۳ و ۴

۴- سعد زغلول (۱۹۲۷-۱۸۵۹)، دانش‌آموخته الازهر بود و از رهبران جنبش استقلال مصر. در نوامبر سال ۱۹۱۸ به همراه علی پاشا شعراوی و مصطفی النحاس (۱۹۶۵-۱۸۷۰) و به نمایندگی از سوی میهن‌پرستان مصری به کنفرانس صلح پاریس اعزام شد. انگلیسی‌ها اما نه تنها به خواسته‌های نمایندگان جنبش استقلال مصر اعتنایی نکردند که این سه را به تبعید در مالتا و سپس جزیره شیسل فرستادند. این تبعید بر خشم مردم و گسترش دامنه‌ی جنبش افزود. *الوفد* که در زبان عربی به معنای نمایندگی است در همین زمان زاده شد. پس از پیروزی جنبش رهایی‌بخش در سال ۱۹۲۲ حزب *الوفد* دولت و اکثریت مجلس را از آن خود ساخت و سعد زغلول را به نخست‌وزیری مصر رساند. گفتنی است که همسر زغلول، صفیه مصطفی پاشا و همسر علی پاشا شعراوی، هر دو از رهبران جنبش زنان مصر بودند. نگاه کنید به پانویس شماره‌ی ۸ پیک (۱) در همین دفتر.

Wikimedia Commons has media related to: Mustafa el-Nahhas

Arthur Goldschmidt, *Biographical Dictionary of Modern Egypt* Boulder: Lynne Rienner, 2000

۵ - محمود حریری اصلی (۱۳۵۴-۱۲۸۰) در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد. پدرش مشهدی احمد حریری در کار تجارت پارچه بود. پسر نیز پیشه‌ی پدر برگزید و به میرزا محمود حریری شهرت یافت. با پای گیری جنبش جنگل (۱۲۹۳) از یاران میرزا کوچک خان شد. پس از شکست جنگل (۱۳۰۰) به فعالیت فرهنگی رو آورد و از اعضای جمعیت فرهنگ رشت گشت. پارچه‌فروشی‌اش در راسته‌ی بزازهای بازار آن دیار از مراکز پخش مجله‌ی فرهنگ و سپس پیک سعادت نسوان بود. با صغرا مرغی ازدواج کرد که ثمره‌ی آن پنج پسر و چهار دختر است. دو تن از پسرهایش پس از شهریور ۱۳۲۰ به حزب توده ایران پیوستند. یکی از آنان، حسین حریری، تا عضویت در کمیته‌ی ایالتی حزب توده ایران بر کشیده شد. وی هفت ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت و پس از تحمل شکنجه‌های سنگین در حمام زندان شماره‌ی ۲ لشکر زرهی جان باخت؛ در یکی از روزهای اسفند آن سال.

ابراهیم فخرایی، گیلان در گذرگاه زمان، تهران، ۱۳۵۴؛ ابراهیم فخرایی، گیلان در جنبش مشروطیت، ۱۳۵۲، تهران؛ رحیم نامور، یادنامه‌ی شهیدان، چاپ دوم، ۱۳۵۷؛ شهیدان توده‌ای، از مرداد تا مهر ۱۳۶۷، چاپ اول، ۱۳۸۱؛ نامه مردم، شماره‌ی ۱۶، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸؛ گفتگو با بازماندگان محمود حریری.

۶ - کتابخانه شرافت را فردی به نام حسین شرافت اداره می‌کرد؛ در راسته‌ی زرگرهای بازار رشت. درباره‌ی گذشته‌ی وی آگاهی‌ای نداریم. تنها می‌دانیم که از اعضای انجمن فرهنگ رشت بود و کتابفروشی وی یکی از مراکز توزیع نشریه‌های ترقی‌خواه آن زمان. حسین جودت، یادبودهای انقلاب گیلان، تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت، ۱۳۵۱؛ مجله‌ی فرهنگ، شماره ۵، اردیبهشت ۱۲۹۹

۷- فروغ، ماهنامه‌ی سیاسی- ادبی بود که ابراهیم فخرایی آن را بنیاد گذاشت؛ در رشت. نخستین شماره‌ی این ماهنامه در دی ماه ۱۳۰۶ انتشار یافت. آخرین شماره‌ی دوره اولش، در دی ماه ۱۳۰۷. درباره‌ی این ماهنامه محمد صدر هاشمی نوشته است: «مندرجات مجله‌ی فروغ، مخصوصاً از لحاظ ادبیات به زبان محلی و تاریخ گیلان و غیره، حائز اهمیت است. روی جلد مجله‌ی فروغ بدین قسم معرفی شده است: «مجموعه‌ای است حاوی مقالات مفیده که آغاز هر ماه شمسی در رشت منتشر می‌شود.» و نیز در شماره‌ی اول، مجله این طور معرفی شده است: «... شماره اول مجله‌ی فروغ را به جمع‌آوری آثار گیلی فقید مرحوم حسین کسمایی اختصاص داده‌ایم. شماره‌های دیگر مجله عبارت خواهد بود از موضوعات مختلف علمی، ادبی، اقتصادی، تاریخی و فلسفی که به قلم نویسندگان گیلان و فضلالی مملکت اشاعت خواهد یافت. شماره‌ی اول مجله فروغ در ۳۲ صفحه به قطع خشتی با چاپ سربی در مطبعه‌ی فردوس رشت، طبع و در تاریخی که ذکر کردیم منتشر شده است. مقاله‌ی افتتاحی مجله بدین قسم شروع می‌شود: «... چون مجله‌ی فروغ مولود محیط گیلان است و نشر مجلات وجود یک روابط و مناسباتی را با محیط خود مقتضی است، لذا ما حتی القوه ساعی هستیم

یک قسمت از مندرجات مجله را به شناسایی‌های محلی و موضوعات راجعه به گیلان اختصاص دهم و برای اولین دفعه تحت عنوان فوق، به قسمتی از آثار مرحوم حسین کسمایی اشاره نموده و به جمع و ضبط اشعار گیلی فقید مزبور مبادرت می‌ورزیم.» پس از این قسمت شرح احوال و اشعار حسین کسمایی را نوشته است.... بهای سالیانه‌ی فروغ همه جا ۳۰ قران. عنوان تلگرافات و مراسلات: رشت... مکان اداره: سیزه میدان."

فروغ پس از ۱۷ سال خاموشی، باری دیگر در اول فروردین ۱۳۲۴، به سخن لب گشود؛ در تهران و به شکل هفته‌نامه. اما این بار نیز زندگی‌ای کوتاه داشت. در شهریورماه ۱۳۲۴ توقیف شد؛ به مدت دو ماه. در آذر ماه همان سال ۱۳۲۴ «برای مدت کوتاهی» به جای روزنامه‌ی *داریای حسن ارسنجان* «انتشار یافت و از آن پس دیگر منتشر نگردید.»

حسین ابوترابیان، *مطبوعات ایران (از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶)*، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۲۴. و نیز محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد سوم، انتشارات کمال، اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

## ۱۲۷

۸- *کیمیا*، هفته‌نامه‌ی علمی، ادبی و تاریخی ست که در سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۶ در تهران منتشر می‌شد. صاحب امتیاز و مدیر آن دکتر م. مجدزاده بود. درباره‌ی این هفته‌نامه، محمد صدر هاشمی، آگاهی زیر را به دست داده است: "... در تمام شماره‌ها، این سطر در زیر عنوان روزنامه درج است: «شماره‌های این روزنامه را مرتباً ضبط کنید که در آخر هر سال صاحب سه کتاب نفیس جدید علمی و ادبی و تاریخی خواهید بود». منظور از سه کتاب جدید یکی *تاریخ انقلاب ایران* و دیگر کتاب *طب جدید و سوم کتاب اصول طب* می‌باشد که در هر شماره قسمتی از آنها درج شده است. جای اداره‌ی روزنامه تهران، سرچشمه، چهار راه سادات اخوی. قیمت اشتراک تهران، یک ساله دو تومان. شش ماهه ۱۲ قران. ولایات به ترتیب ۲۵ قران و ۱۵ قران. تک نمره، شش شاهی. اعلانات سطری دو قران. روزنامه‌ی *کیمیا* با چاپ سربی و معمولاً در چهار صفحه به قطع وزیری چاپ شده و مندرجات آن به غیر از سه کتابی که در بالا ذکر کردیم، اشعاری ست از مرحوم مجدالاسلام کرمانی، پدر مدیر روزنامه و ادیب الملک و دیگران... در هر شماره، بالای اسم روزنامه این شعر به عنوان شعار چاپ شده است: «سخن در کیمیای جسم و جانست / اگر خود کیمیایی هست آنست».

محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد چهارم، انتشارات کمال، اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۶۴.



مجله

# یک سعادت نسوان

سال اول اسفندماه ۱۳۰۶ - فوریه ۱۹۲۸ - شماره ۳

صاحب امتیاز: روشنگر نوع دوست

بهای مجله

رشت یکماه ۱۲ قران - ششماه ۸ قران

« ۱۰ « « ۱۵ « « ۱۵ «

« ۱۵ « « ۲۰ « « ۱۵ «

قیمت این شماره سه قران است

هر دو ماه یک مرتبه طبع و توزیع میشود

مقالات وارده مسترد نمیشود و اداره در حکم و اصلاح آن آزاد است

محل اداره: رشت - سبزه میدان مدرسه سعادت نسوان

چاپخانه: انجمن



## فهرست مندرجات

- با تريك جنگ بايد كره ٦٥
- معايب تربيت ايراني سعيدقيسى ٧٢
- تاريخ روزه - ٧٩
- نظري به آسمان ح . م . ٨٤
- زن و مرد پ . ا . ٨٨
- مكتوب از خارجه فاطمه ٩٣

١٣٠

اطلاع

تبريك



# پیک سعادت نسوان

شماره ۳ اسفندماه ۱۳۰۶ رمضان ۱۳۴۶ سال اول

## با تریاک جنگ باید کرد!

انسان چرا تریاک میکشد؟ - برای چه عرق و مشروبات  
 آلکلی را استعمال میکند - آیا هیجوت بوده است که جامعه  
 بشری از این بلای مهلك آزاد باشد؟ - آیا وقتی خواهد شد که  
 این زهرهای کشنده جسم و فکر را انسان برای همیشه ترک گوید؟  
 ماعقیده داریم که بسیاری از خواهران ما بابتی صبری متظر جوابند ،  
 راستی داشتن یکنفر تریاکمی و یا بدمست در خانه برای زنها و بچه های  
 خانه از هر دردی بدتر است - وحشیهای وسط افریقا و استرالیا که  
 از میوه درختان تغذیه میکنند ، نه مشروبات آلکلی میداتند چیست ،  
 نه حقه وافور و کیف مهلك تریاک را میفهمند - این ها نمونه هایی  
 هستند از زندگانی سابق بشر متمنن که باقی مانده اند .

پس معلوم میشود يك وضع زندگى در روى زمین وجود دارد که بدون اینکه قانون یا شریعتی استعمال تریاک و مشروبات الکلی را در آن منع کند، دستجاتی که با آن وضع زندگى میکنند بخودى خود محتاج به استعمال افیون و الکلیات نمیکردند.

این وضع زندگى طبیعى است یعنی دستجات مزبور بلاواسطه ما محتاج خود را از طبیعت میگیرند و وسایلی برای جمع مال ندارند و هر يك همان قدر و همان چیز را میخورد و میوشد که دیگری میتواند.

در این دستجات غم و غصه و عصبانیت و هزار مرض دیگر که مخصوص تمدن امروزه ما است وجود ندارد و باین جهت آنها محتاج نیستند که خستگی اعصاب را با زهراملا خسته کنند تری جبران کرده، یا خیال چیزى را که در واقع با وسایل مقدوره جهت آنها تهیه آن ممکن نیست بوسیله افیون یا الکل بطور مصنوعى در سر تولید کنند.

مانسکر تمدن امروزه دنیا نیستیم - ولی چه باید کرد، برخلاف عقیده بعضى ها عالم و مافیها پر از «جمع اعداد» است، خوب و بد، زشت و زیبا، خار و گل، ضعف و قوت و خیلی چیزهای متضاد دیگر همیشه باهم توأمند - متأسفانه باید گفت که استعمال افیون و الکلیات

یکی از جنبه‌های بد تمدن کنسونی است .

یکی از علماء در کتابی که بعنوان «ترقی و فقر» نوشته است میگوید:

«آنجائیکه جمعیت زیاد و ثروت بسیار انبار شده و ادوات تولید ثروت و

وسایل مبادله بیشتر ترقی کرده‌اند ، جائی است که فقر و مسکنت بیشتر

شیوع دارد و مبارزه برای زندگی با سخت‌ترین شکل خود ظاهر کرده

و بیکاری بیشتر است ، باین طریق مردمان ولگرد با Locomotive (لوکو

موتیو) یکجا ظهور کرده و دارالمساکین و زندانها و عمارات پر قیمت

و مغازه‌های باشکوه و کلیساهای طلا کوب باهم علامت ترقی مادی میباشند»<sup>۲</sup>

این یکی را از کار خارج کرده‌اند - فردای او وزن و بچش

در خطر است و امید پیدا کردن روزی قطع شده است ، چه میکند ،

میرود با عرق با تریاک چند لحظه فکر سرگردان و عصب‌های خسته را

تحریک میکند و لذاتی را که دیگر برای او مقدور نیست برود

آلکل یاد میاورد ، ولی یکساعت میگذرد ، آن خواب خوش محو

میشود و جز ندامتی که از خرج کردن چند قران ذخیره کوچک

حاصل او شده است چیزی باقی نمیماند .

تاجری در بجهت رقابت و معامله قرار گرفته است - فردا برای

او یک چیز مرموزی است - معلوم نیست هرج و مرج بازار خرید

و فروش سرنوشت او را بکجا خواهد کشانید - اعیاب او کشیده شده است و مغز او طلب میکند که از فکر در هم و دینار لحظه رها شود بعرق یا افیون پناه میبرد .

در دنیای متمدن . همه از عمله مزدور که جز بازوی خود ثروتی برای معاش ندارند تا مالک و تاجر و صاحب کارخانه که همه چیز را دارد از فردای اقتصادی خود اطمینان ندارند ، بر ایشان معلوم نیست که وقت رقابت بیرحمانه بین اشخاص و مؤسسات کوچک و کار خاتجات بزرگ مملکت فردای ایشانرا بکجا خواهد کشانید ، در بین آنها عده هستند که ضعف عنصر یا حوادث و پیش آمدها آنها را بطرف استعمال افیون یا شرب الکلیات سوق میدهد . مثلثانی که ما ذکر کردیم البته کافی نیست ولی در این مقاله تذکار بیش از این موجب خستگی خوانندگان میشود .

هرج و مرج و افراط و تفریطی که از لوازم تمدن امروزی است - - - - - که بی ودانی<sup>۳</sup> فقیر و غنی را بطرف استعمال افیون یا الکلیات میبرد - با این فرق که اغنیاء جنس آلکلی را که استعمال میکنند بهتر و کم ضررتر و گراتر بوده و اشخاص بی بضاعت ، الکلیات ارزاتر و مضرتر استعمال کرده و اغلب چون با شکم

گرسنه مینوشد . بدمستی در میان آنها بیشتر شیوع دارد .  
 از آنچه که گفته شد معلوم میشود که بدون رفع علت یعنی  
 افراط و تفریطی که لازمه تمدن کنونی است ، رفع مصل که  
 شیوع استعمال افیون و آلکلیات و خیلی چیزهای بد دیگر است غیرمقدور  
 و قوانین و اقدامات سخت ، يك اثر پر دوامی برای منع این قبیل  
 حوادث نمیتوانند داشته باشد .

۱۳۵

مرض بدمستی در ایران شیوع ندارد ولی در عوض تریاک و  
 حشیش و شیره در مملکت ما بیداد میکنند و مرض ملی ما  
 شده است .  
 در کتب و سفرنامه های اشخاص که سه یا چهار قرن قبل  
 ایران را سیاحت کرده اند ، هیچ جا شیوع تریاک را در این  
 مملکت باندازه که امروز معمول است ذکر ننموده اند - تا اندازه  
 که ما بخاطر داریم ، « می ناب » و « باده » موضوع شعر شعرا  
 و قلم فرسایی نویسندگان گذشته بوده ولی تریاک و حشیش فقط در  
 این اواخر در ادبیات ملی ما داخل شده و زیاد در مدح یا قدح  
 آن صحبت میشود .  
 بعقیده ما شیوع فوق العاده افیون و مشتقات آن از وقتی است



که در نتیجه توسعه مناسبات ایران با خارجه و ورود اتمعه ارزان خارجی ، هزار هزار صنعتگران و سودا گران و کسبه ایرانی ویران و بیخانمان شده ، و چون شراب دینی آنها را تا اندازه از شرب الکلیات ممنوع میداشت ، بطرف تریاک و حشیش وسایر مکيفات غیر ممنوع هجوم برده اند ، تا اندازه که امروز دیگر تریاک يك خطر ملی شده است ، در مبارزه با این خطر عمومی باید وسایل اجتماعی را بکار برد .

اگر رفع علت العلل استعمال تمام مکيفات و مسکرات از حدود مقصودی که يك جمعیت معارفی نسوان تعقیب میکند خارج است در عوض مبارزه با شیوع تریاک ممکن و لازم است و امروز در هرجائیکه این سم مهلك معمول است این مبارزه هم جریان دارد ، این خطر را زن بیشتر از همه در زندگی روزانه حس میکند . حالا تریاک از حدود سابقه خود یعنی عمارات توانگران تجاوز کرده و نه تنها بخانه های افراد طبقه مولد شهری سرایت نموده بلکه کم کم بکلبه دهقان هم میرود داخل شود .

و این در موقعیکه ایران «تغییرات بزرگی» را در پیش دارد ، در وقتیکه همه میگویند باید «نو شویم» و انتظار دارند که بجای



نعره الاغ، صوت « لوکو موتیو » را بشنوند - آیا اینطوریکه تریاک در مملکت ما شیوع دارد و ترقی میکند جز اینکه با لایحه برای این آتیه که خیال میکنیم، این کارخانه هائیکه در مغز خود نقشه کشی مینمائیم و این اصلاحات و مبارزاتیکه در نظر داریم، يك مشت افراد گنج و لش و مبهوت خواهیم داشت؟ - زنها باید در این مبارزه بر ضد تریاک با فعالیت شرکت کنند. هر يك از جمعیتهای نسوان ایران بعقیده ما همانطوریکه مبارزه با تریاک خرافات و موهومات را باید وجهه همت قرار دهند، جنگ بر ضد تریاک و حشیش حقیقیرا هم که روح را در جسم میکشد باید بر خود واجب دانسته و با تمام وسایل در محو این عادت مذموم بکوشند.

ما امید داریم در آتیه طرق عملی را که برای پیشرفت این مبارزه در نظر داریم نوشته و بیشتر در اینموضوع بحث کنیم.

## رباعی

### از آثار متأخرین

باشد بجهان در نظر دانشور      آغوش زن اولین دبستان بشر

این مکتب ابتدائی ارغالی نیست      از تشریت بشر مجوئید اثر

بقلم سعید نقیسی

## معایب تربیت ایرانی

بیچوجه تردید نیست که تمام خرابی مملکت ما و تمام فساد

هموطنان ما از تربیت ملی ما است .

انسان در هر زمانی برای زندگی مقتضیاتی داشته است و هر

کسی بخواهد آن مقتضیات را رعایت نکند تردیدی نیست که

بدبخت خواهد شد و جمعی را در بدبختی با خود سهیم

خواهد ساخت .

امروز مقتضیات زندگی حتی با بار سال فرق کرده است .

برای زندگی در این میدان کشمکش قرن بیستم مرد و زن

هر دو باید دلیر و دلاور باشند .

زندگی جز یک سلسله حوادث چیز دیگر نیست .

انسان عاجزترین موجودات اوت و هر چه تمدن بیشتر شود

عجز انسان بیشتر خواهد بود . وحشی محتاج بمخلفات زندگی

تمدنین نیست و طبعاً حاجت او کمتر از ما است و در اینصورت

قهرماً از ما توانا تر است .

حیوانات هر یک وسایلی دارند که حوادث خود را بر آورند .

انسان بعضی از آن وسایل را ندارد و اگر هم داشته باشد تمدن مانع است ، یعنی دیگران مانع میشوند که آن وسایل را بکار بیندازد ، بهمین جهت است که انسان عاجزترین موجودات است .

این عجز را فقط يك چیز می تواند بر طرف کند و آن عقل و هوش است ، عقل و هوش امروز به تنهایی کافی نیست و اگر علم با آن توأم نباشد انسان عاجز است .

پس اولین لازمه زندگی در این دنیای ما علم است .

اما علم هم عمل می خواهد ، اگر علم را بکار نبریم هرگز وسایل زندگی فراهم نیست . عمل در زندگی از هر چیز واجب تر است .

کسانی که بیشتر قوه عمل دارند سعادتمند ترند و تاریخ بشر این نکته را بخوبی ثابت کرده است ، هر اسم بزرگی که در عالم می شنوید اسم کسی است که در عمل گستاخ تر و دلیرتر از دیگران بوده است .

پس بهترین تربیت آن است که قوه سعی و عمل را پس از علم در انسان پرورش دهد .

در ایران معمول است که از ابتدای طفولیت زن و مرد را عادت میدهند به یک سلسله آداب که باید ادب کاذب یا ادب دروغی آنرا نامید مثلاً باطفال میگویند که تمام اطوار خود را باید مصنوعی بسازند . طفل چهار ساله باید مثل پیر شصت ساله رفتار کند و هر چه بهتر او را تقلید کند مستحسن تر و پسندیده تر است .

اگر در جای دیگر غیر از ایران بچه چهار پنج ساله دست از آستین عبا بیرون آورد و دوزانو بنشیند و بجای بازی کلمات و افکار غلیظ بمیان آورد مضحکه میشود . ولی در ایران همه از او تحسین خواهند کرد . باطفال یاد میدهند که مطلب خود را هرگز در حضور بزرگان ادا نکنند ، در حضور آنها چیزی نخورد ، نخندد ، بازی نکنند ، یعنی از طفولیت درس تزویر و دورویی باو میدهند ، زیرا که طبیعت طفل مایل ببازیست و بمجاری طبیعی باید بازی کند . اگر بازی نکنند تزویر و سالوسی است و این بازی نکردن و حفظ ظاهر کردن او بهترین درس ریا و دورویی است .

برای استراحت خود ، اطفال را میترسانند ، برای اینکه مجبور نشوند دائماً مراقب و مستحفظ طفل باشند ، لولو را اختراع کرده اند که از ترس آن کودک از جای خود نجنبد و دایه و مادر و پرستار راحت

باشند ، این صور وهمی از ابتدا طفلرا از جسارت میاندازد ، او را گوشه نشین و مغموم میکند .

نکته که بدتر از همه است این است که مانع میشوند طفل مطالب خود را بیان کند ، هر وقت مطلبی اظهار میکند که مطابق دلخواه شنونده نیست او را ملامت میکنند ، اگر سؤالی بکند باو جواب نمیدهند و فوراً با دو کلمه خشن زبان او را میندند ، در نتیجه طفل پیش خود تصور میکند که کردن کار بد و بروز ندادن آن یکی از مهمترین اصول زندگی است ، کم کم در خفا اعمال ناشایست از او سر میزند و در ظاهر آراستگی و دو وئی خود را از دست نمیدهد و حال آنکه بهترین اصل تربیت همراهی کردن با طبایع کودکانه اطفال است - بچه طبعاً کنجکاو است میخواهد از هر چه میبیند مسبوق شود ، بهمین جهت سؤال میکند ، اگر مادر مهربان و دانا باشد باید بتمام سئوالات او مطابق فهم او جواب دهد و بدین وسیله میتوان مطالب بسیار مهم را از همان آغاز طفولیت به بچه‌ها یاد داد - هرگز نباید گذاشت بچه فکر خود را کنعان کند زیرا که بزرگتر از این خطری برای ارواح اطفال نیست - مادری که برش روئی بفرزند خود جواب میدهد بزرگترین دشمنان او است - فرزندان باید همیشه این قبیل مادران خود را لعنت کنند



زیرا که همین رفتار مادر باعث میشود که طفل زبون و عاجز و مزور و سالوس بار میاید و در زندگی سعی و عمل درمانده تر از او کسی نیست . اطفال بر حرف و کنج کاو همیشه بزرگترین مردان عالم می شوند و اندک مطالعه ای در تراجم احوال رجال بزرگ این نکته را بخوبی ثابت میکند - عیب دیگر که در تربیت ما است آن است که با بچه لجاجت میکنند ، و از همان ابتدای عمر او را برای مصیبت بدبختی آماده میسازند - البته نمیگویم که باید باطفال آزادی مطلق داد که هر چه میخواهند بکنند ولی دو قسم میتوان از کودک جلوگیری کرد : یکی بوسیله بدروئی و بد زبانی و منع خشونت آمیز و دیگر بوسیله انصراف طفل و برگرداندن آن از خیالی که داشته است یا بوسیله مهربانی و باصلاح خودمان گرم کردن سربچه .

هر مادری که بشق اول رفتار کند مطمئن باشد که بچه او در زندگی بدبخت است زیرا که دو خصلت را در نهاد او تولید میکند اول لجاجت و کینه پروراندن در دل و همیشه منتظر وقت مساعد بودن که دیگران غفلت کنند و او خیال خود را انجام دهد - دوم آن است که طفل طبیعت عصبانی پیدا میکند ، خونسردی را از دست میدهد ، بی حوصله میشود و باندک ناملایم از جا در می رود و غضب چشم او را می



بنده و بضرر خود اقدام بکاری میکند .

مهمترین نکته در تربیت طفل دانستن روحیات اطفال و تشخیص

مقتضیات هر سنی است .

مادر باید بداند که در چهار سالگی طبیعت طفل میل به بازی است و نه مایل به مؤدب نشستن، و از جای خود حرکت نکردن - اگر در آن سن مانع شود که او بازی کند یقین داشته باشد که باجان فرزند خود بازی کرده است .

ولی این نکته را نیز نباید فراموش کرد که باصطلاح لوس کردن طفل هم عیناً همان نتیجه جلو گیری از اعمال کودکانه را میدهد - کودک کی که او را بزنند و کودک کی که او را لوس کنند هر دو زندگی نخواهند کرد مگر بذلت و خواری - بجهت لوس نازپرورده ، مرد عمل و بهلوان میدان زندگی نخواهند بود ، مزاج او غلبل میشود و برای تحمل گرما و سرما و شدتهای زندگی را ندارد - اگر کمتر لباس بیوشد سرما میخورد و اگر بدتر غذا بخورد بیمار میشود . طبعاً قناعت و ساختن بسختی ها و مشقت در او نیست .

در همه جا نجمل را میتوان عفو کرد جز در حق اطفال - بچه ای که او را با درشکه و اتومبیل بمدرسه بفرستید ، اگر تروت شما برای او

نماند و روزی انومیل نداشته باشد مثل کسی است که پا ندارد و شما  
بای او را از او گرفته اید .

از خانم های ایرانی که سعادت مملکت را بدست دارند نمانی  
مخصوص دارم و آن این است این سطور را که از روی نهایت  
دلسوزی نسبت به برادران و خواهران خود نوشته ام بسا کمال دقت  
بخوانند ، یقین دارم که اگر هر مادری فرزند خود را با این اصول  
تربیت کند يك نسل که بگذرد ، ایران عزیز ما پر خواهد بود از مردمان  
دلیر ، از مردان کار ، مولدین ثروت ، مخترعین بزرگ ، پهلوانان جهان  
و از خانمهاییکه دیگر بگوشه بدبختی قناعت نخواهند کرد و تمام  
این برده های مصیبت و ناتوانی را بادت قادر خود یکباره خواهند درید .

طهران - دوقم اسفند ماه ۱۳۰۶



چه بسیار از زنها که در نتیجه سقط جنین مرده اند و در روی  
قبرهای آنها باید این عبارت را نوشت: «در این مکان يك  
قاتل نفسی خوابیده است که در جنایت او شوهرش و ناصحان  
او و يك دکتر بیوجدانی شرکت جسته اند»  
سینگلر

### نقل از مجلات اسلامی خارجه

## تاریخ «روزه»

اغلب تصور میکنند بجای آوردن اعمال ماه رمضان فقط در میان مسلمانان معمول بوده و دیگران از آن بی نیاز میباشند. لیکن تاریخ قبل از اسلام شاهد است که روزه گرفتن باشکل مختلفه موافق وضعیات و شرایط اقتصادی هر محل همه وقت معمول بوده است.

بشر بدوی بیشتر باینگونه عادت‌ها معتاد بود، او وقتیکه در مبارزه با طبیعت مغلوب میشد، قوه فایق شده را خسار قاعده تصور کرده و برای تسکین غضب و جلب توجه آن بعضی اقدامات متوسل میشد.

روزه گرفتن فقط در قانون اسلام معمول نبود. بلکه در اغلب ادیان ماقبل اسلام وجود داشته است: چنانچه در آیه ۱۸۳ از سوره دوم کلام الله مجید، مصرح است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** - ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب است همانطوریکه بر مردمان قبل از شما واجب بود تا اینکه از پرهیزکاران شوید»

در بدو امر روزه گرفتن سالی سه ماه متداول بوده. بعد بواسطه خستگی از محاربات و بحران وضعیت اقتصادی که خیلی باعث رحمت شده بود سه

ماه بیکماه تبدیل شد و شرایطی را نیز قائل شدند که در موقع ضرورت از روزه گرفتن معاف باشند. این مسئله ثابت میکند که تغییر شرایط زندگی همه وقت در تمام اقسام قوانین مؤثر بوده است.

روزه گرفتن در میان انسانهای بدوی فقط از ترس و غضب تولید نشده بلکه در نتیجه وضعیت اقتصادی و احتیاجات روزمره آنها نیز ناشی شده است.

مصریهای قدیم در مواقع عدم طغیان رود نیل که اراضی مزرعه شان دچار خشکسالی و قحطی میشده ناچار متوسل بروزه گرفتن شده و بکم خوردن عادت می کردند.

یهودیها بیکه در موقع مهاجرت از مصر بفرسطين چهل سال در بیابان بی آب و علف امرار حیات مینمودند برای بخاطر آوردن روزهای سخت خود سالی سه روز روزه میگیرند - عادت روزه گیری قبل از اسلام از طرف یهودیهای مهاجر در عربستان و قطعه حجاز معمول گشته است.

در اواخر قرن اول قبل از میلاد، رومیها فلسطین را مسخر و یهودیها باطراف و اکناف پراکنده شده و اکثر آنها بنواحی مکه و مدینه هجرت نموده و قبل از ظهور اسلام اهالی را

بتوحید هدایت مینمودند . قبل از همه روزه گرفتن عادت بت پرستها بوده و برای اثبات آن مختصری از عادات معتقدین به طریقت ساقیاموتی « بودائی » را بیان میکنیم : بموجب مذهب بودائی شخص بایستی تمام عمر خود را در ریاضت و تحمل شاید صرف نماید تا اینکه بجلب ترحمات و بالطف خداوندی نایل آید

بودائی ها بواسطه کثرت زحمت و زیادتی عبادت از کلیه انکشافات مدنی محروم مانده و عمر خود را بدون نتیجه میگذرانند۔ بودائی متدین بایستی خود را در يك اطاق كوچك محبوس ساخته و شبانه روز بدون ذره فراغت تا دم مرك مشغول عبادت و ریاضت باشد . بدیهی است در نتیجه گرسنگی و عدم استراحت طعمه مرك میشوند — بموجب معتقدات بودائیان، روح این قبیل اشخاص باآسمان صعود نموده و بروح خداوند ملحق میشود .

بیش از این در اطراف معتقدات بودائیان بسط کلام نداده زیرا واضح است که اشخاص مزبور عوض بذل همت در انکشافات مدنی يك نوع خود کشی مبادرت میورزیدند که برای مردمان با ادراك بسندیده نیست . این نکته را نیز باید تذکر داد که در آنوقت وضعیت



اقتصادی طوری بوده که هیچگونه زحمت را برای تولید ثروت و بسط صنایع لازم نداشتند و مردم مایحتاج خود را از ریشه و پوست درختان اخذ نموده، اغلب بیکار و وقت در آن عصر قیمتی نداشت.

اما در قرن حاضر احتیاجات بشر طوری بهم مربوط شده که در شرق اگر مردم کار نکرده و تولید ثروت نمایند اثرات آن در غرب هویدا خواهد شد - عادات و اخلاق هم باید مطابق با وضعیت هر زمان باشد حالا دیگر کسی با علفهای بیابان تغذیه نمیکنند بلکه زراعت در همه جا معمول شده و تامین ارزاق هر محل بسته بکار کردن ساکنین آن محل است. حالیه فرق مابین گرسنگی و سیری داده شده و مثل سابق نیست که بشر بواسطه ماندن در وسط بیابان بی آب و علف اغلب گرسنه و تشنه امرار حیات نموده و عادت نماید.

وضعیت عالم تغییرات زیادی کرده. در صورت کار نکردن قطعا دارای هیچ چیز نمیتوان شد.

انسان هر قدر سلامت و بنه اش قوی شود همان قدر نیز میتواند در تولید مایحتاج حیات بیشتر کار نموده و بهتر و طبقه اجتماعی خود را انجام دهد.

مقصود ما در اینجا بهانه دادن بدست طفیلی هائیکه در ممالک مشرق بسیارند



نیست ولی از آنجائیکه نوان نیز در کارهای بشری را ایفا مینمایند بایستی در صحت بدن و تقویت بدنه آنها اقدامات لازمه شود تا نژاد آتیه دچار مخاطره نگردد لذا همانطوریکه اشخاص مریض را از روزه گرفتن معاف کرده اند ما نیز محض اطلاع خواهران خودمان متذکر میشویم چون ترکیب بدن زن ظریف تر از مرد میباشد و اغلب اتفاق میافتد که بواسطه روزه گرفتن شیر آنها خشک شده و بچه نمیتواند بقدر لزوم تغذیه نماید لذا برای خلاصی از هلاکت خود و اطفال خود بایستی این نکته را همیشه در نظر داشته باشند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید :

كَلِمَا أَضْرَ بِهَ الصُّوْمِ فَالْأَفْطَارُ لَهُ وَاجِبٌ - بهر کسی روزه ضرر داشته باشد ، خوردن بر او واجب است .

زن هر قدر هم از حیث ساختمان بدنی و تشکیلات عضوی و ضعف و شدت قوای دماغی و احساسات قلبی و غیره فرق کلی با مرد داشته باشد ، از حیث استعداد فطری و لیاقت ذاتی فرقی ندارد ، این فرق اجتماعی که ما امروز میان این دو جنس مشاهده میکنیم نتیجه تشکیلات اجتماعی است که بتدریج آنرا حاصل کرده و بدین درجه رسانیده است .

قسمت علمی

## نظری به آسمان

کلیه حوادث و اتفاقاتی که در آسمان از قبیل خسوف و کسوف، افتادن سنک و ستاره ذوزنب وقوع می یابد، چون بندرت مشاهده میشود این است که سابق مردم آنها را از عجایب دانسته و در اطراف آنها خیالات و اعتقاداتی را قائل بودند.

در قرون وسطی پیشوایان و روحانیون بناوین مختلف این اتفاقات را خشم و غضب خداوند تعبیر کرده و مردم را تحمیق و آلت استفاده خود مینمودند.

هنوز هم در مملکت چین، موقعیکه خسوف حادث میشود، اهالی طبل و شیپور و هممه و جنجالی راه میاندازند و بسمت ماه شلیک میکنند و عقیده دارند این قضایا سبب میشود غولی که برای ربودن ماه آمده است ترسیده و فرار میکند.

«کلمبیه» کاشف معروف در ۱۵۰۴ میلادی موقعیکه در جزیره «یاها یکا» وارد شده بود، وحشیان آنجا بدستجات او حمله کرده و «کلمبیه» یگانه راهی که برای نجات پیدا کرده بود این بود: بموجب تقویمی که داشت، میدانست که روز بعد

خسوف اتفاق خواهد افتاد لذا بآنها فهماند که اگر متعرض ما بشوید ،  
 ماه و وسیله روشنائی شب شما را خواهند گرفت . بعد از آنکه خسوف  
 شروع شد ، وحشیان در مقابل آنها به تضرع و زاری افتادند و  
 قول دادند که از هر گونه کمک و مساعدت نسبت به کلمبیا و  
 رفقاییش دریغ نخواهند داشت ، وقتیکه خسوف تمام شد ، آنها حقیقتا  
 باور کرده بودند که کلمبیا ماه را از چنگ گرفتاری خلاص  
 کرده است - گاهی در آسمان اتفاقات غیر منتظره رخ میدهد ،  
 مثلا اطراف ماه و آفتاب حاله مدور بزرگی پیدا میشود و یا گاهی  
 در آسمان سه آفتاب دیده میشود که از حیث شفافیت و نورانیت  
 شبیه بافتاب همیشگی میباشد ، بدیهی است که این اتفاقات چه اثرات  
 موحشی را در مردم تولید مینمایند ، ولی امروزه علم تمام برده‌های  
 اوهام و خرافات را پاره نموده و حقایق قضایا را بمردم کشف  
 نمود ، و امروز در بیدایش آفتابها در روز متوحش نشده و بهیچوجه  
 هم تعجبی نمیکند زیرا در منطقه منجمده شمالی گاهی ابرهائی یافت میشوند که با  
 ذره‌های یخ مخلوط و اشعه آفتاب بآنها تابیده و آفتاب در آنها منعکس  
 شده و در نتیجه چندین آفتاب ظاهر میشود ، و این اتفاق در منطقه  
 شمالی بیشتر از جنوب رخ میدهد .

وحشت و هیجان زیادی از مشاهده ستاره‌های ذوذنب در ساکنین کسره زمین تولید میشد و در هر مملکت در اطراف پیدایش آنها عقاید و خرافاتی اظهار میشد، در صورتیکه امثال این نوع سیارات در آسمان زیاد است و یکی از آنها حین گردش بیضوی خود در ۱۹۱۰ بکرة زمین نزدیک شده و در ۱۹۸۶ دومرتبه بکرة ارض نزدیک خواهد گردید.

اتفاقات دیگری که همیشه و در همه نقاط دیده میشود، عبارت از افتادن ستاره‌ها است که بسرعت دیده شده و از نظر غایب میشوند، الان هم در ممالک غیر متمدنه برای آنها خرافات و اوهامی قائلند، در صورتیکه اگر رجوع بهیشت جغرافیائی شود قضیه کشف شده و فهمیده میشود که آنها عبارت از تکه‌های سنک و یا آهن است که از کروات سوا شده و قوه جاذبه زمین آنها را بطرف خود میکشد. ولی قبل از رسیدن بزمین بواسطه سرعت حرکتش سوخته و ازین میروند، ولی گاهی این تکه‌ها باندازه درشت و استعداد آنها بقدری است که بزمین برتاب میشوند.

درسال ۱۹۰۸ میلادی سیام ژوئن یکی از آنها در قمر جنگل‌های سبیری افتاد و صدای غرش او بچند صد میلی سرایت کرده بود،

عده زیادی از ساکنین سیبری نور و روشنائی زیاد او را دیده بودند، این سنک درجائی که ساکنین آن نیم وحشی هستند افتاده و او را جزو اشیاء مقدس محافظت و نگهداری میکنند و تاکنون هیچوجه اجازه نمی‌دهند که کسی به آن نزدیک شود - امروزه در این خصوص پیشنهاداتی بدولت داده شده است که کمیسیون متخصص برای مشاهده آن سنک انتخاب و اعزام شوند :

ح . م . ۴ -



هر دختری باید بداند و هشیار باشد که در انتخاب شوهر که بزرگترین مسئله حیاتی است برای او ، نباید فقط با احساسات محبت و عشق ظاهری کفایت نمود زیرا اغلب احساسات برای انسان يك هادی مضلی بوده او را بوادیهای خطرناك و پرت گاههای مهیب دلالت می نماید .

(۴:)

## رباعی

### از آثار متقدمین

از دشمنان دوست حذر گر کنی رواست  
 با دوستان دوست ، تورا دوستی نکواست  
 اندر جهانت ، بر دو گروه ایمنی مباد ؛  
 بر دوستان دشمن و بر دشمنان دوست



## قسمت اجتماعی

## ۲ زن و مرد

آیا این عقیده طفلانه نیست که چون مثلاً ترکیب مغز یا استخوان بندی یا بلندی و کوتاهی زن نسبت به مرد متفاوت است بنابراین زن حق درس خواندن و تربیت شدن و آزاد گشتن و اسیر نشدن را ندارد ؟

دلایل دیگری هم که عموماً برای صعود درجه قابلیت مرد و نزول مقدار استعداد زن اقامه میشد دارای اساس معنی نبوده ، مخصوصاً اقبال و شور و خروش و جوش زنها بطرف تعلیم و تربیت و امتحاناتی که علماء فن معرفت الانسان از آنها بعمل آورده اند دلایل مزبور را بکلی باطل کرده است .

طرفداران عالم شهیر موسوم به Fourier (فوریه) را که مؤسس طریقه زندگانی معروف به (دسته جمعی) است عقیده بر آن است که حد وسط فسر است و ذکاوت زن کمتر از مرد نبوده بلکه در ملایم و لطیف بودن احساسات، زن از مرد در خلقت پیش است .<sup>۵</sup>

طرفداران آزادی تعلیم و تربیت زنها را در آسیا نظر بموافقت و مخالفت میتوان به دو دسته تقسیم نمود :

موافقین بگویند چون زن مونس و شریک زندگانی و مادر فرزندان



ما هستند باید بعلاوه اینکه در اثر تحصیل و تربیت ؛ اعتماد تربیت نمودن بچه‌های ما را پیدا نمایند ، خود نیز دارای هویتی شوند که هم مایه روتق خانه وهم پشتیبان معنوی دودمان ما باشند . مخالفین عقیده مندند که همینکه زن با سواد شد دارای قوای باطنی خواهد گردید و درصدد استخلاص خود خواهد برآمد و آنوقت کمتر بخانه‌داری و بچه‌پروری خواهد پرداخت ، بالتبجیه دسته اخیر ترس مخصوص بی‌اساس مضحکی از زنان باسواد دارند ، غافل از اینکه اساس هر تربیت در مقابل وجدان و در مقابل دیگران مبنی بر توسعه و تقویت حس مسئولیت است ، بدیهی است زن همینکه تربیت شد خواهد فهمید که فقط برای خورد و خواب خلقت نشده ، گذشته از لحاظ مادری و همسری ، تکالیف علیحده دارد که باید با بهترین و آبرومند ترین طرزى اجرا نماید .

این نوع زنان بمراتب بهتر میتوانند از عهده همسری و مادری برآیند تا نسوانیکه جز کارهای معمولی خیالات دیگر را از مغز خطوط نمیدهند .

پس واضح شد که نتیجه تربیت و تعلیم در زن بعلاوه خیری که برای شوهران و اجزاء خانواده دارد ، منافع دیگری را نیز

در بر داود که نفع آن عاید ملک و ملت خواهد بود .

هر شخصی که وطن و مملکت خود را دوست دارد باید یقین داشته باشد که نتیجه تشویق و ترغیب در درس خواندن دختران حوزه خانوادگی خود وجد و جهد در تهیه وسایل و تسهیل تربیت آنها خدمت بزرگمی است که معنا بهمت خود نموده و در واقع برای خیر مملکت خویش کار کرده است ، ولی زن نباید فقط برای نفع مملکت تربیت شود بلکه زن برای سعادت و برای حفظ ناموس شرافت خود باید با هنر و با تربیت باشد . زن هم یک عنصری است در عالم که دارای جنبه باطنی می باشد و عضو ذی روحی است در عالم خلقت که هوش و قابلیت در نهاد او بودیعه گذاشته شده ، ودیعه را نباید گذاشت که بی ثمر و بی حاصل بماند ، بلکه باید آنرا در نتیجه تربیت به جایی رسانید که نفع آن بخود و دیگران موجب اثرات گردد .

در تمام دول متعده ، دختر مانند پسر مجبور است که بمدرسه برود ، هر مملکتی که میخواهد قدم بشاهراه ترقی و تمدن بگذارد ، اول کاری که انجام میدهد تعلیم را در مملکت برای پسر و دختر اجباری می نماید .

ولی باید دانست که فقط رفتن بمدرسه را نمیتوان از مطالب عمده دانست ، بلکه باید نظامات مدرسه صحیح و بروی پایه اخلاق علمی و عملی بنا شده باشد .

امروز در اروپا دیگر فرقی بین نظامنامه و دروس نسوان و پسران نیست و اگر هم باشد خیلی جزئی است و در هیچ کجا دیده نشده که این توافق نظامنامه بصحت مزاج و یا اخلاق دختران ضروری رسانده باشد . واضح است دختری که اینطور تربیت شده ، بنحو دیگری مستعد ورود بمیدان زندگی است تا دختری که در میان چهار دیواری نگاه داشته شود .

زن تربیت شده در مواقع سخت و خطرناک و بیش آمدهای ناگوار جرئت را از دست نمیدهد و اگر پدر و مادر و حامیان تنی و طبیعی او درگذرند هیچوقت محتاج نخواهد شد تا دست تمنا و مساعدتی بسوی کسی دراز کند ، چنین زنی در نتیجه سرمایه معنوی که در دست دارد میتواند با کمال شرافت نان پاکتی بدست آورده و با کمال وقار زندگی نماید .

بر گردیم بزبونی زن در گذشته .

علت اطاعت و زبونی زن در قرون متعاقبیه برای این بود که زن نان مرد را میخورد ،

یکی از علمای معروف مینویسد: « اولین وجودی که در دنیا مبتلای باسیری شد زن است ».

واقعا چطور میخواهید که مردان زنان را محترم بشمارند در صورتیکه مرد حس میکند که بهر قسم که باشد زن از ترس مردن از گرسنگی مجبور است با او زندگی نماید.

مردانی که نسبت بزن عادل باشند و حس جور و اذیت را در خود بکشند خیلی نادرند، در واقع میتوان گفت که خوش بختی و بدبختی هر دو در دست خود زن هست، هر دختری که میخواهد خوشبخت شود بهر ترتیب که باشد باید اولیاء خود را حاضر نماید تا او را بعدرسه بفرستند، بعلاوه باید تنبلی و سستی را که نتیجه شوم چندین قرن بیکاری است از خود دور نماید. زنهای دول متمدنه بدوا بطالت را از خود دور و سپس در میدان کسب شرافت گوی سعادت را ربوده اند.

بنا بمقیاسه وضعیت قرون ماضیه و حال در اروپا معلوم میشود که اساس نهضت اجتماعی آنان در نتیجه تربیت زنان آنهاست چه، زن با تربیت از وقت استفاده و اطفال خود را بنحوی تربیت می نماید که ماده آنها مستعد ترقی و ابتکار و کسب ملکات فاضله باشد.

## مکتوب از خارجه

خواهر عزیزم- تصور میکنم وقایع روزانه اینجا را اگر برای تو بنویسم بهتر از آن است که بعاتدت دیرینه پدر بابائی، اقوام و اقربا را يك يك نام برده و به بعضی دعا و به برخی سلام برسانم .

هر يك از جزئیات حیات اجتماعی و فردی اینجا درس عبرتی است . هر وقتیکه من از جلوی دیوان عدالت اینجا میگذرد و بنای معتبر و قشنگ و برابتهت آنرا می بینم بادم از اداره کتبی که در خانه..... دایر است می آید . دیوان عدالت اینجا نه تنها ظاهرش معتبر و برابتهت است بلکه عدالتی که حامی منافع اکثریت مردم این مرز و بوم است ، عدالتی که بشفع بکنند معدود نبوده و درباره همه اجرا میشود ابتهت و اعتبار و قشنگیش را دو چندان کرده است .

چند روز پیش در این عدالت خانه دختر کمی را محاکمه میکردند که خانه را آتش زده بود ،

اغلب محاکمات اینجا خیلی جالب توجه است . علاوه مردم هم میتوانند در موقع محاکمه حضور پیدا کرده و از جریان آن مستحضر گردند .

شرح واقعه از این قرار است : دختر دهقانی پایکی از دهقان زاده



کان متمول قریه خود که شبیه به کدخدا و مباشر ریاکار ولایت خودمان هستند مراوده داشت.

پسر بمعشوقه خود وعده داد که با او عروسی خواهد کرد و در نتیجه آنچه که بایست نشود بوقوع پیوست و دختر باردار شد. وقتیکه بدوست خود مراجعه کرده و وضعیت خود را شرح داد و تسریع عروسی را طلب کرد. آن یکی اول بوعده فردا و پس فردا وقت گذرانده و بالاخره با کمال خشونت جواب داد که از کجا او در باردار شدن دختر مقصر باشد.

پدر این جوان از دهقانان متمول بوده است و دختر از خانواده دهقانی فقیر، پسر باعتبار پدر باین سوء استفاده خجلت آور مبادرت ورزید و با دختر آن طوریکه نوشتن رفتار کرد.

دختر دهقان که از هر طرف نا امید و عصبانی شد. وقتیکه دید پسر نه تنها شخص او بلکه فقر و بدبختی خانواده او را تحقیر کرده است، وقتیکه دید فریب خورده و افتضاحی که عاشق سابقش برای او تهیه کرده است معلوم میشود، بطرف خانه دهقان متمول رفته و شعله غضب و حس انتقامش چنان شراه کشید که آتش بانبار کاه و خانه خائن زده و یکسره گریه کنان بطرف مرکز پلیس رفت و پلیس را از اقدام خود خبر کرد.



رئیس پلیس پس از آنکه حکایت را شنید او را ..... آزاد گذاشت  
بشرط اینکه بمحض احضار برای محاکمه حاضر شود .

دیروز محاکمه بود وعده زیادی مخصوصاً زنها تماشاچی بودند ،  
مدافعه دختر را وکیلی که از طرف جمعیت نسوان بلا عوض  
به اختیار دختر گذاشته بودند عهده دار بود. سؤالات و استنطاقات  
خاتمه پذیرفت و قضات برای شور خارج شدند .

۱۶۱

جمعیت با بی صبری منتظر بود، تمایلات مردم طبعاً متوجه دختر  
دهقان بود و همه وقتی که مظلومیت و بدبختی او را در نظر میگرفتند ،  
اقدامی را که از روی پأس کرده بود قابل عفو میدانستند ، قلبها  
میپسید و دقایق انتظار به سختی میگذشت .

سرو کله قضاة پیدا شد .

تبیجه شور این شد که دختر را ..... فقط یکماه حبس معمولی  
با استفاده از حقوق مدنی و حفظ حق او در اقامه دعوی نسبت بعاشق  
سابقش محکوم کردند .

شاید باعتبار اخلاق و عقابدی که عموم مردم مملکت ندارند مرا  
حامی جنایت بخوانی ولی راست بگویم نمایل قلبی من این بود که  
آن یکماه حبس هم نباشد .

اگر چه همینقدر کافی است که فرق مابین عقاید ما و دیگرانرا نسبت بزنی واضح کند . احترام بزنی در اینجا یک احترام بوج و ظاهری که برای دریافت تعویضات نفسانی باشد نیست ، از زن در آنجائیکه لازم است دفاع میشود .

وقتیکه من این منظره را دیدم ، بی اختیار فجایعیرا که در ایران از مسائل روزانه شده است و پسران توانگران بکشد و قریب بدون ترس از مجازات ، دختران بدبخت کسبه و فقرا را گول زده و باردوی فواحش ملحق میکنند ، بیاد آوردم .

باری اینجا در اینقبیل موارد عدالت خاموش نمیماند .

فردا صبح زود میخواهم اینمکتوبرا بیست بدم - رفت و آمد تراموا های الکتریکی در کوچه کم شده است ، بیش از تیمی از شب میگذرد ، باد سختی میوزد ، موقع خواب است ، امشب برای نوشتن بتو ، رفتن بسینما و کلوب را قضا کردم ، در محاسبه محسوب کنی ، فاطمه

## کوشش

ز کوشش بهر چیز خواهی سید  
 برو کارگر باش و امید وار  
 بهر چیز خواهی کماهی رسید  
 که از یأس جز مرگ ناید بکار  
 شگرت پایداری است در کارها  
 شود سهل پیش تو دشوارها

م . بهار

## اطلاع

۱- هر کس هشت نفر مشترک نقد با اداره معرفی نماید برای خود  
او یکسال مجانی مجله فرستاده میشود.

۲- نماینده رشت ما : جناب آقا میرزا محمود حریری اصلی راسته  
بزازها

۳- نماینده بندر پهلوی ما : آقا میرزا محمد- علی فرنودی<sup>۷</sup>

۴- از سایر بلاد ایران مستقیماً بدفتر مجله مراجعه شود تا نمایندگان  
خود را معرفی نمائیم

۵- محل تک فروشی در رشت : کتابخانه شرافت - راسته زرگرها  
دفتر مجله

تبريك

عيد سعيد نوروز را كه يادگار

نياكان با مجد و عظمت ما است

بهموطنان محترم تبريك ميگوئيم

پيك سعادت



عنوان مشتركين

---

---

## یادداشت‌های (۳)

۱- مراد نویسنده، هنری جورج *Henry George* (۱۸۳۹-۱۸۹۷) است؛ روزنامه‌نگار، اقتصاددان و مرد سیاست. او در پنسیلوانیای آمریکا و در یک خانواده‌ی طبقه‌ی میانه‌حال به دنیا آمد. از نوجوانی کار کرد. جوانی و میان سالگی را در کالیفرنیا گذراند؛ به روزنامه‌نگاری و بررسی‌های اقتصادی. با عشق ازدواج کرد که ثمره‌ی آن سه دختر بود. در سال‌های پایانی زندگی به فعالیت حزبی روی آورد و نامزد حزب متحد کارگری برای شهرداری نیویورک شد. در این کارزار پیروز نشد. شهرتش بیش از هر چه به دلیل اندیشه‌های اقتصادی‌اش است. بر این باور بود که انسان‌ها باید مالک آنچه به وجود می‌آورند باشند. اما فرآورده‌های طبیعت و از همه مهم‌تر زمین، دارای مشترک بشر است. او تمرکز ثروت بدون زحمت، به ویژه رانت زمین و انحصار را دلیل اصلی فقر می‌دانست.

۱۶۵

۲- عبارت پیش گفته، برگردان نادقیقی‌ست از پیش‌گفتاری که هنری جورج بر کتاب (۱۸۷۹) نوشته است. برگردان دقیق آن را در زیر می‌آوریم:

«اما درست به همان ترتیب که چنین جامعه‌ای شروطی را که همه‌ی جوامع متمدن در پی‌اش هستند متحقق می‌سازد و پله‌های پیشرفت مادی را درمی‌نوردد... به همان ترتیب فقر، جنبه‌ای ظلمانی‌تر به خود می‌گیرد. برخی به زندگی به مراتب بهتر و آسوده‌تری دست می‌یابند؛ برخی دیگر اما به سختی می‌توانند به زندگی‌ای دست یابند که زندگی باشد. «هرجایی» با لکوموتیو از راه می‌رسد و دارالمساکین و زندان‌ها نشانه‌های مسلم «ترقی مادی» اند؛ همچون سکونت‌های گران‌قیمت، انبارهای پُر و کلیساهای شکوهمند.»

۱۰ ص، نیویورک، ۲۰۰۵، *Cosimo* بنگاه، *Henry George, Progress and Poverty*

۳- این جمله ناخواناست.

۴- «ح. م» چه بسا حسن مینویی کسمایی باشد که هم عضو انجمن فرهنگ رشت بود و هم از نخستین جوانان گیلک که به فرقه‌ی کمونیست ایران پیوست. او پس از یورش پلیس رضاشاه به فرقه و انجمن (۱۳۰۵) به کاشان تبعید شد.  
نگاه کنید به: مهناز متین، ناصر مهاجر، ماهرخ کسمایی مینویی، مارس ۲۰۰۶.

۵- شارل فوریه *Charles Fourier* (۱۷۷۲-۱۸۳۷)، فیلسوف و اندیشمند فرانسوی است. از فرزندان نامدار انقلاب فرانسه شناخته می‌شود؛ نیز از نخستین سوسیالیست‌های اتوپیست. بیش و پیش از هر اندیشمند دوران مدرن به مسئله‌ی زن و برابری کامل حقوقی زن و مرد پرداخت. ازدواج‌های سنتی را از خطرانگیزترین پدیده‌ها برای زنان می‌شناخت.

بر آموزش زن تاکید می‌گذاشت. به نظم نوینی باور داشت که خود و هوادارانش آن را می‌زیستند؛ هرچند به شکل فرقه‌ای. کارل مارکس به شدت از اندیشه‌های وی در زمینه‌ی سوسیالیسم و زن تاثیر پذیرفته است. هم اوست که فوریه را سوسیالیست تخیلی خواند.

۶- شعر از محمد تقی بهار است (۱۲۶۶-۱۳۳۰)، شاعر، تاریخ‌دان، پژوهشگر، روزنامه‌نگار، سیاست‌مدار و استاد برجسته‌ی دانشگاه تهران. او در دوره‌ی استبداد صغیر روزنامه‌ی *نوبهار* را انتشار داد. ناصرالدین پروین درباره‌ی این نشریه از جمله نوشته است «سخن نوی نوبهار مشهد، خرده‌گیری به شیوه‌ی زیست و آموزش آن روزی بانوان و دوشیزگان و راهنمایی در زمینه‌ی پیشرفت زنان بود. نخستین آن‌ها با عنوان «زن مسلمان» است که در آن، خانه‌نشینی و آموزش ندیدن و «پوشیدگی رخساره‌ی زنان» را نکوهیده است. در شماره‌های بعدی نیز مقاله‌یی از جرجی زیدان به نقل از مجله‌ی مصری *الهلال* زیر عنوان «حجاب چیست؟» چاپ شد. علاوه بر آن، خبرها و گزارش‌های متعددی از پیشرفت‌های زنان در کشورهای دیگر در روزنامه می‌آمد و در مقاله‌هایی از لزوم تجددگرایی سخن می‌رفت. مقاله‌هایی هم از علی اکبر قویم‌السلطنه - مقیم لوزان (سوئیس) - درباره‌ی اسلام و لزوم آگاه شدن دین دانایان به پیشرفت‌های جهان غرب به چاپ می‌رسید که بهار آن‌ها را خود در شماره‌های بعدی ادامه داد. این نوشتارها و پاره‌یی از شعرهای تجددطلبانه‌ی بهار و حسن‌الحسینی (حسن مشکان طبری)، موجب شد که حتا سخن از تکفیر ملک الشعرا آستان قدس رضوی به میان آید...» این همه باعث توقیف روزنامه و تبعید این شاعر بزرگ شد. پس از برافتادن رضاشاه در سال ۱۳۲۰ نوبهار دوباره منتشر شد.

محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد چهارم، ۱۳۶۴؛ مسعود برزین، *شناسنامه‌ی مطبوعات ایران*، ۱۳۷۱؛ دکتر ناصرالدین پروین، *بهار و روزنامه‌نگاری زمانه 'او'*، سایت رسمی ملک‌الشعرا بهار:

<http://www.bahar.fr/BaharRoznamaNegar.htm>

۷- میرزا محمد علی فرنودی از اعضای جمعیت فرهنگ رشت بود. درباره‌ی وی آگاهی‌ای نداریم.

حسین جودت، *یادبودهای انقلاب گیلان*، تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت، ۱۳۵۱



مجله

# پیک سعادت نسوان

سال اول - اردیبهشت و تیرماه ۱۳۰۷ - مد. زویه ۱۹۲۸ - شماره ۴-۵

صاحب امتیاز : روشنگر نوع دوست

بهای مجله

رشت یکماه ۱۲ قران - تشریماه ۸ قران

« ۱۰ « « ۱۵ « « ۱۰ «

« ۱۵ « « ۲۰ « « ۱۵ «

قیمت این شماره سه قران است

هر دو ماه یک مرتبه طبع و توزیع میشود

مقالات وارده مسترد نمیشود و اداره درحک و اصلاح آن آزاد است

محل اداره : رشت - سبزه میدان مدرسه سعادت نسوان

توسط انتشارات نسوان

## فهرست مندرجات

۹۷		بکجا باید توجه کرد
۱۰۱	ح.م.	بچه را بازی لازم است
۱۱۰	ح.م.	خورشید و درجه اهمیتش نسبت بحیات ما
۱۱۴	م. شیدوش	عاقبت صیغه روی - ادبیات
۱۲۱		خلاصه مصاحبه با علیا حضرت ملکه ثریا
۱۲۷		نصایح طبی
۱۲۹	ر.ف.	روزنامه دیواری برای محصولات ایران
۱۳۳		اوضاع زنان در افغانستان
۱۳۴	ف.ك.	نجات غریق
۱۴۷	موهلن	بوته گل سرخ
۱۵۲	فاطمه	مکتوب از خارجه
۱۵۹		مجله آینده
۱۶۰		قرائتخانه عادل خلعت بری
—		اطلاع
—		اخطار اداری

# پیک سعادت نسوان

شماره ۴-۵ اردیبهشت و تیرماه ۱۳۰۷ ذی‌قعدة ۱۳۴۹ محرم ۱۳۴۷ سال اول

## بکجا باید توجه کرد؟

۱۶۹

در میان زنان و مردانی که به بهبودی اوضاع نسوان ایران لفظاً یا عملاً اظهار علاقه میکنند عدهٔ زیادی هستند که فقط نقش ونگار و رنگ و روغن ظاهری تمدن اروپائی آنها را طرفدار بعضی اصلاحات سطحی در اوضاع زنان شهری کرده است .

در واقع ایجاد نقش ونگار و ظواهر مزبور بدون بعضی اصلاحات سطحی در وضعیت زنان شهری غیر مقدور خواهد بود .  
مسلم است که این ظواهر و آزادی بالنسبهٔ زنان اروپا و پشت کار و جدیت و روشنی فکر آنها فرع يك اساس اقتصادی و سیاسی است که در مملکت ما موجود نیست .

- طرفداران اصلاحات سطحی در زندگی زنان اغلب از منورین

طبقات ممتازه و کسانی که در تحت تاثیر طرز تفکر آنها هستند میباشد. زنان منوره طبقة ممتازه ملت هم از این اصلاحات بدشان نمی آید ولی می توان گفت که تقریبا در راه وصول بهمین بهبودیهای ظاهری هم فعالیتی بخرج نمیدهند.

تتها اقدامی که در موضوع اصلاح اوضاع زنان ایران بعمل می آید از طرف زنان منوره طبقات متوسطه و معلمات و محصلات است. يك جنبه بدی که این جنبش دارد و امید است بتدریج رفع شود این است که مجامع نسوان و خیلی از نسوان منوره منفرد که به جمعیتی مربوط نیستند دارای عقاید « فمی نیستی » میباشد و آزادی زنان را از مسئله آزادی واستخلاص داخلی و خارجی مملکت بطور جداگانه مقدور میدانند و یا بعضیها لفظا هم شده باشد تمام مردان را بدون استثناء دشمن خود قلمداد می نمایند.

در میان اینها اشخاصی که در عوض عقاید بوالهوسانه « فمی نیستی » به بعضی مسائل حیاتی زنان توجه کنند خیلی کم هستند ، آنهائی هم که اظهار علاقه به این مسائل میکنند بواسطه پراکندگی ، نتیجه مثبتی از علاقه و یا اقدامات منفرد خود (اگر اقداماتی در میانه باشد) نمیگیرند و نتیجه این ترتیب تولید ناامیدی و بدبختی مطلق میشود



به آینده نهضت نسوان ایران .

اینرا هم میدانیم که هر شخص و یا دسته که در اعمال خود يك نتیجه معین را منظور نظر قرار نداده و به يك آینه ( البته ممکن الوصولی ) امیدوار نباشد نتیجه قابل ملاحظه از کارهای خود نخواهد گرفت .

۱۷۱

مثلا یکی از مسائل حیاتی نسوان که با کمال تأسف باید گفت تاکنون بیچوجه توجهی از طرف مجامع نسوان به آن نشده است اوضاع اکثریت فراموش شده نسوان است .

در اطراف شهر ما زنهایی هستند که روزی ۱۶ ساعت در بستانها کار میکنند - زنهای دهاتی گیلان در مزارع برنجکاری سخت ترین کارها را انجام میدهند ، مرض و حمل از ادامه کار زراعتی مانع نمیشود - بسا شده است که زن دهاتی تا همان لحظه وضع حمل هم در مزرعه کار میکرده است .

زنهای دهاتی گیلان در واقع نه تنها صاحبان املاک از زحمت آنها بطور افراط استفاده میکنند بلکه شوهرهایشان هم تمام کارهای سبک زراعتی را خود کرده و مشکلترین زحمات را بمهده

زنان دهاتی محول میکند - عواقبی که اینقسم کار کردن برای صحت و تندرستی زنان روستائی دارد معلوم است .

وقتیکه زنهای دهاتی گیلان بسن بیست و پنج رسیدند ، در نتیجه همین زحمات طاقت فرسا بزنان پنجاه ساله بیشتر شبیه هستند . این اکثریت بزرگ زنان دیگر احتیاجی به آن اصلاحات سطحی و ظاهری ندارند - شرکت در کار و انجام سخت ترین مشاغل باعث شده است که بدعتهائی که در شهر برای زنان قائل شده اند در دهات مراعات نشود .

زنان منوره و فعال و پیشرو که ترقی و تعالی و بهبودی اوضاع خواهران خود را طالبند باید به بهبودی اوضاع این اکثریت زحمت کش زنان توجه کنند ، باید برای اصلاح اوضاع اینها و زنان دیگری که از طلوع تا غروب آفتاب برای لقمه نانی زحمت میکشند و در نتیجه در تاریکی دور از معارف و تربیت زندگی میکنند و اگر در روزی کار گیرشان نیاید اشتغال بفحشاء و بجای فروش زحمت بازو ، ناموس فروشی را پیش میگیرند ، کار کرد ، و الانهضت زنان هیچوقت از شکل محافل کوچک کوچک جلوتر نخواهد رفت و متوقف خواهد بود .



بیمک مادران

## بچه را بازی لازم است

همانطوریکه غذای تازه، لباس تمیز، هوای لطیف و نوازش مادر برای اطفال ضروری است همانطور هم بازی جهته بچه‌ها حائز اهمیت است. والدین غالباً از سکوت و خمودت اطفال خود خرسند و مشغوف و از بازی، حرکت، دوندگی و جنبش آنها ناراضند و گاهی هم اساساً اطفال را مانع از بازی شده و به زدن تهدید مینمایند. در حالتیکه بالعکس پدر و مادری که دارای اطفال بازی کن و ظاهراً شیطان باشند باید فوق العاده سرور بوده و بیشتر باعث تحریک اطفال به بازی شوند زیرا در اثر بازی و دوندگی عضلات طفل محکم و قوی شده و بنیه او همیشه سالم و معده اش برای هضم غذا مستعد میشود.

والدین باید اطفال را در موقع بازی بحال خود گذارده و جلوگیری نکنند، حتی اگر اتفاقاً چیزی قیمتی را شکست یا خراب نمود نباید ابداً ملامتش کرد یا ترساند بلکه باید اشیاء قیمتی را از دسترس او دور داشت. زیرا طفل بدون مدرک و مشعر متولد میشود و بجز خوردن و خوابیدن کاربرا نمیداند و توانائی و ظرفیت مغزش بقدری کم است که بیبچ چیز توجه و دقت نمی نماید. مثلاً اگر امتحاناً جائی که طفل

خواهنده است بلند صحبت کنید یا با یکی از آلات موسیقی مترنم شوید در صورتیکه طفل سالم باشد بیدار نشده و جزئی جنبشی هم از او مشاهده نخواهد نمود .

سپس بدارك قضایای واقعه در اطرافش بذل توجه نموده و قبل از آنکه راه رفتن را بیاموزد همیشه بخود مشغول و بادست و پاهای خویش سرگرم بازی است ولی نباید تصور کرد که این عمل او فقط بازی است بلکه میخواهد بجزئیات زندگی آشنا شود. مثلاً چیزی را که در دسترس خود می بیند برای فهمیدن و شناختن، آن چیز را بدهن خود می برد در این مرحله نباید باو تشدد نمود یا گفت : دست زن - بدهن مبر - کیف است و غیره و غیره زیرا باینگونه کلمات ابداً ترتیب اثر نمیدهد چونکه نه فقط نمیفهمد بلکه غیر از این راه نمیتواند بحقایق اشیاء پی ببرد .

چندی نمیگذرد از بردن اشیاء بدهن صرف نظر کرده با انگشتان خود اشیاء را تمیز میدهد و می شناسد .

والدین عوض اینکه طفل را از برداشتن اشیاء تهی کرده و مانع اجرای خیالاتش شوند باید همیشه مواظب باشند اشیاء مضر و خطرناک در اطراف طفل گذاشته نشود، اشیائی گذاشته شود که بتواند بدخواه

برداشته و موافق میل با آن شیئی کشمکش کند، مثلاً قاشق چوبی یا یا نخم مرغ چوبی و کلیه این نوع اشیاء که باعث سرگرمی بچه شود مخصوصاً حیوانات مصنوعی لاستیکی که دارای دم یا گردن دراز نباشند اسباب بازی لاستیکی از سایر اسباب های بازی بهتر است زیرا هم بشود با آب گرم آنها را شست و هم دوامشان بیشتر است. بنابراین تهیه یک اسباب بازی لاستیکی بهتر از چندین عدد اسباب های بازی الوان از جنس دیگر است.

خانواده هایی که دارای چند بچه هستند ملتفت شده اند که اغلب برادرها یا خواهرهای بزرگتر، کوچکتر را اذیت کرده و اسباب بازی که طرف میل او است گرفته و در عوض قطعات شکسته جمبه، چوب یا آهن بدست او میدهند و بچه هم چون این قطعات را تازه دیده است فوری بدهن می برد - والدین نباید باطفال بزرگ از این عمل حمله کرده و برخاش نمایند بلکه باید مواظب باشند اینگونه اتفاقات روی ندهد. هیچوقت نباید برای بچه کوچک توجه و مواظبت را از طفل بزرگ سلب نمود یا اینکه بکلی او را فراموش کرد بلکه باید وسایل سرگرمی و بازی او را نیز آماده و مهیا نمود ولی متأسفانه اکثر مادرها برای طفل کوچک خود به بچه بزرگتر برخاش نموده و او را میرنجانند در

صورتیکه این عمل فوق العاده بقوای فکری او صدمه و فشار وارد می‌آورد. - پس از آنکه اطفال کاملا راه رفتن و حرف زدن را آموختند نباید از آنها انتظار انجام کارهای صعب و دشوار را داشت بلکه باید امورات جزئی و سهلرا بعده آنها واگذار نمود که طفل خود با کمال رغبت و طیب خاطر انجام داده و آن کار در مدت نظرش باقی مانده و بفهمد که میتواند در امورات زندگی بوالدین خویش کمک نماید. - اطفال عموما میل بمساعدت و کمک به مادر یا اعضاء خانواده خویش میباشند. مثلا موقعیکه مادر مشغول جاروب کردن است او هم شایق است در این کار با مادر خود کمک نماید و از این تمایل و اشتیاق اطفال بکار نباید سوء استفاده نمود. مثلا غالبا دیده شده پدر در اثر تنبلی و سستی طفل کوچک خود را که سرگرم بازی است صدا کرده و او را به آوردن سیگار یا کبریت از کارش مانع میشود و بسا ممکن است اشتیاق و میل مفرط طفل ببازی او را مانع از اجرای امر پدرش شود و این دلیل بر بی تربیتی یا عدم اطاعت و نافرمانی طفل نمیشود و پدر نباید با کلمات زننده و خشن طفلرا با اجرای امرش وادار کند که باعث رنجیدگی خواطرش خواهد شد اما موقعیکه طفل از بازی منزجر شده و میل است که خود را بچیز دیگر سرگرم کند والدین باید از



او استفاده نموده و هر نوع ماموریت‌های سهل‌الاجرائی باو محول نمایند. طفل بعد از آنکه راه رفتن را شروع نمود، در اثر بی‌احتیاطی‌هایی که از او بوقوع می‌آید، باعث آزار و اذیت والدین خود میشود. برای اینکه والدین بخود غصه و اندوه راه نداده و درعین حال از تمایلات طفل هم جلوگیری نشده باشد، لازم است مکان بازی طفل را جایی قرار دهند که از خوف و خطر خالی باشد و در اطاق هم همیشه مواظبت نمایند که اشیاء قیمتی و خطرناک در دسترس طفل گذارده نشود.

اشیائی که بطور حتم ممکن است بطفل ضرر وارد آورد بکلی باید از نظر طفل دور نمود و چیزیکه طفلا را از دست زدنش مانعت نموده باشید، مواظب باشید که خودتان یا دیگران همان شیئی را بدست اطفال ندهید، زیرا در آتیه امتناع شما در مقابل طفل متمر نمر نخواهد بود.

اتفاق افتاده است که طفل بمشین خیاطی نزدیک شده، مادر یا دیگران وادار میکنند که طفل با چرخ ماشین بازی نموده و او را بچرخانده و یا مقراض بدست او میدهند، این سبب میشود که در آتیه ولو با گریه و زاری هم باشد، همیشه خود را با آنها مشغول نماید.

مواقعی یافت میشود که طفل هرچه بدستش افتاد یرت میکند . در این نوع مواقع هم چنانچه شرح داده شد ، با او یرخاش و تندی نباید نمود ، زیرا خود او بعد بحقایق اشیاء پی برده و از انداختن و یرتاب نمودن خود داری خواهد کرد . فقط حتی الامکان باید سعی کرد که اشیاء شکستنی در دسترس او گذاشته نشود .

اگر طفل هیچوقت کلمات زشت و خشن نشنود ، یا در مقابل او زد و خورد و نزاع واقع نشود ، او بهیچ وجه با آنها آشنا نمیشود و این برای تربیت طفل فوق العاده مؤثر است . لذا باید حتی المقدور از وقوع این نوع اتفاقات جلوگیری نمود .

غالباً والدین خودشان بشخصه بطفل کلمات بد و رکبک میاموزند ، طفل هم او را یاد گرفته و در اولین دفعه که استعمال نمود سبب خنده و خوشحالی والدین میشود ، ولی این خنده و خوشحالی باعث میشود که طفل همیشه آنها را ادا کرده و چیزی نمیگذرد که طفل بکلی به تلفظ آنکلمات عادت کرده و همیشه استعمال خواهد نمود . در اینصورت والدین باید قبلاً باین موضوع پی برده و کلمات رکیکه را در جلو او ادا ننموده و استعمال نکنند و طفل هم بخودی خود کلمات زشت استعمال ننموده و یا اخلاق بد بروز نخواهد داد .



طفل می بیند که مادرش رخت می شورد یا با دلو آب می آورد، بطوریکه فوقاً اشاره شد، او هم میل میکند که به آن کار مشغول شود، در اینصورت او را نباید مانع شد و باو درشتی نمود، بلکه باید موافق میل او رفتار نموده بارچه کوچکی را آب زده باو داد که مشغول شستن شود یا ظرف کوچکی را آب کشیده بگذارند او حمل کند. و قتیکه آرزوی طفل عملی شد بی نهایت خوشحال شده و پژمرده و عبوس نخواهد شد و علاوه بر این بکار کردن آشنا شده در آتیه می تواند به خانواده خود کمک نماید.

والدین باید بدانند که بطور عموم طفل بکار کردن راغب است، اگر در این سن از او جلوگیری بعمل آید، کم کم این اشتیاق از او زایل شده و در آتیه تنبل و بیکار بار خواهد آمد.

بنا بر این بهترین اسباب بازی که باید برای طفل تهیه کرد تا خود را مشغول کند این است که تکه تخته هائی که مخصوص بازی اطفال ساخته شده است خریده و با او بکروز خانه، روز دیگر بخاری، و غیره ساخته و بطفل بیاموزند، و این نیکوترین وسیله است که طفل بانهایت میل و رغبت باو سرگرم شده و هیچوقت ملول نخواهد گردید. اگر والدین استطاعت خرید آنها را ندارند، میتوانند برای طفل

قوטי کبریت باقرقره جمع آوری کنند و طفل از داشتن آنها بیشتر از اسباب بازی خوشحال و راضی خواهد بود و می تواند آنها را هر وقت بخواهد بشکند .

طفل اگر چیزی را شکست گمان نکند از او مأذی شده و میخواهد از خود دور کند بلکه طفل میخواهد بداند در جوف آنها هم چیز تازه یافت می شود و بهمین علت برای فهمیدن حقیقت اشیاء بشکستن هم متوسل می شود.

گاهی برای شکستن قوטי کبریت یا چیز دیگر فوق العاده تلاش و سعی میکند ، وقتی که بشکستن موفق شد آنوقت آسوده و راحت می شود . پس اگر والدین اشیاء شکستی بدست طفل ندهند بهتر است تا اینکه طفل را از شکستن آنها ممنوع دارند .

اساساً طفل مایل و شایق است که همه چیز را بفهمد و بداند ، اگر همیشه شما او را مانع شوید و بگوئید (ممکن نیست) در اشتیاق و میل طفل رسوخ کرده و او را از درك و فهم فضا یا بی میل می نماید یا اینکه مخفیانه بدون اینکه ملنفت بشوید بکارهایی که او را مانع شده اید مبادرت کرده و باعث غصه و اندوه والدین خواهد کردید . همیشه از بازی اطفال خود خوشحال باشید و به بازی کردن آنها

قیمت بگذارید ، طفل وقتی که سالم و سیر باشد ، باید بازی کند .  
فقط اطفال ناسالم و ضعیف به بازی کردن راغب نیستند .  
بازی است که طفل را رشد میدهد ، بازی است که طفل را به  
قضایا و جریانات زندگانی آشنا میکند بالاخره بازی است که او را در  
فهم و ادراک اشیاء مخاط خود کمک کرده و وسیله می شود که  
حواس طفل برای کسب و تصرفات آماده شده و در نتیجه مرد کامل  
آئی به شمار آید .

خلاصه زحمت و کار اطفال بازی کردن آنها است همان طوری  
که کسب و صنعت و اعمال دیگر زحمت و کار اشخاص است .

ح ۲۰۰ .



مسئله زن مسئله حیات بشری است و تا  
بشریت زنده است این مسئله نیز زنده  
خواهد ماند زیرا زن شیرازه کتاب  
آفرینش است . ک .

قسمت علمی

## خورشید و درجه اهمیتش نسبت بحیات ما

در فصل بهار شب و روز مساوی میشود، در تمام نقاط روز در این وقت دوازده ساعت و شب هم دوازده ساعت است. بعد در منطقه شمالی بتدریج روز رو بدرازی گذاشته و شبها کوتاه و در منطقه جنوبی بالعکس شب طویل شده و روزها کوتاه می شوند.

روشنائی و حرارت توأمأ از آفتاب خارج شده و بکرة زمین میتابد، بر فهاییکه در زمستان بروی زمین باقیمانده اند، در اثر حرارت اشعه آفتاب ذوب شده و آب بهاری، نباتات و روئیدنی هارا سیراب و سطح زمین از سبزه و ریاحین پوشیده میشود.

ساکنین کرة زمین به تغییرات فصول کاملاً عادت کرده اند ولی اغلب بعلت اصلی این تغییرات پی نبرده و به تأثیراتی که آفتاب در این تغییرات دارد بر نخورده اند.

هر چند در اوایل بهار ساکنین کرة زمین منازل خود را با گل و ریاحین وغیره نزمین کرده و مسرت خود را بوسایل مختلفه به آفتاب ظاهر می سازند، ولی این تظاهرات و مسرات بمناسبت تأثیر و اهمیت خورشید نبوده، بلکه بعضی ممالک عید اول بهار را عید مذهبی

شمرده و بعضی دیگر از نقطه نظر تجدید سال جشن میگیرند .

درجه عظمت آفتاب نسبت بزمین فوق العاده زیاد است ، فضائبرا که آفتاب در آن جای گرفته است ، میتوان یکمليون ودویست هزار کره زمین در آن جای داد ، و علت اینکه روشنائی و حرارتش نسبت به بزرگیش بما نمی تابد برای این است که آفتاب بمسافت خیلی بعیدی از ما دور است ، از طرفی بعد کره زمین از آفتاب و از طرف دیگر کوچک بودن زمین ، مانع از این است که اشعه آفتاب زیادتر بزمین بتابد .

برای اینکه مسافت کسره زمین را تا آفتاب بفهمیم لازم است بعراتب ذیل دقت شود :

امروزه سریعترین وسایل نقلیه طیاره است ، مخصوصاً طیاره های که برای مسابقه تهیه شده اند - این طیاره ها یکصد فرسخرا دو ساعت میپیمایند . اگر همین طیاره را با همان سرعت بکره آفتاب پرواز دهیم ، پنجاه و پنج سال طول میکشد که بکره آفتاب نزدیک شود . بنا براین کره کوچک زمین که در این مسافت بعیده از آفتاب قرار گرفته است فقط از یک قسمت کوچک اشعه آفتاب بیشتر استفاده نمیکند .

با وجود مسافت بعیده آفتاب که قسمت خیلی کوچکی از اشعه اش



بما می‌تابد ، با اینوصف چشم ما از نگاه کردن بآن عاجز است و برای اینکه بدانیم این قسمت کوچک از اشعه شمسی چقدر برای کره زمین حائز اهمیت است، گوئیم :

اگر بنا بشود از طرق غیر طبیعی بجای حرارت آفتاب حرارت مصنوعی برای کره زمین تهیه کنیم ، لازم است تمام محصول ذغال را که در یکسال از معادن زمین استخراج میشود جمع آوری نمود، آنوقت از حرارت همه آنها فقط دو دقیقه میتوان حرارتی که کره زمین از آفتاب میگیرد بدست آورد .

کلیه موجودات از هر حیث در اثر روشنایی و حرارت آفتاب نمو و رشد میکنند . اگر روئیدنیها در اثر نرسیدن نور و حرارت آفتاب نمو نکنند ، اغذیه برای انسان بهیچوجه تهیه نمیگشت ، اکسیژن برای استنشاق و تنفس پیدا نبود .

قوا و ( انرژی ) که سالهای متمادی انسان از آنها استفاده کرده و به تمدن امروزی رسیده است ، سر منشأ تمام آنها آفتاب است . تمام ذخایریکه در بطون زمین پنهان و دست انسان آنها را بیرون کشیده و مصرف میکند، تمام در اثر اشعه و حرارت آفتاب تهیه شده: نفت، ذغال سنگ و سایر معادن همه در اثر و همه «انرژی» آفتاب پیدا شده‌اند .



شماره ۵۴ خورشید و درجه اهمیتش نسبت بحیات ما صفحه ۱۱۳

---

باد عبارت از جریان هوا است ، و این جریان در اثر تابش اشعه آفتاب تولید میشود . باین معنی که هوای بعضی از نقاط در اثر حرارت آفتاب گرم شده و سبک میشود و متصاعد میگردد و بلا فاصله هوای سرد جای آنرا میگیرد ، این انتقال مسبب باد است ، اگر حرارت آفتاب نبود ، باد هم در میان نبود ، در صورتیکه چه فواید بیشماری از باد نصیب زمین میشود .

۱۸۵

اگر چشمه آفتاب خاموش شده و سرد شود ، زندگانی انسان هم در گره زمین از بین میرود . هر چند احتمال این خطر داده نمیشود ، زیرا چندین میلیون سال دیگر هم آفتاب با همین « انرژی » حالیه بزمین خواهد تابید . ح . م .

---

قطعه

قطعه

حقیقت گردهی مخفی بماند

چو خورشید است کاند ز زیر ابر است

برون آید ز زیر ابر تاریک

کند روشن ولی محتاج صبر است

کاتوزیان

## عاقبت صیغه روی !!

صاحب اخلاق نکو بوده ام	من زن خوش سیرت و خوب بوده ام
عصمت و ناموس پرستی مرا	عفت و شرم از همه هستی مرا
بود ز پاکی همه ام گفتگو	پاکدل و پاکرو و پاکجو
سرو قد و سیمبر و سیمتن	خوشروش و خوشمنش و خوشسخن
از نوک نشتر مژه خون ریتر	لعل لب از غنچه دلا ویز تر
دام بلا سلسله سوی من	رهزن دل دیده آهوی من
حرف حسایش همه زور بود	شوهر من قلدر و کم زور بود
در غضب از صاعقه برقم زدن	شوخی او چوب به فرقم زدن
نهمزونی ز کس اندیشه اش	دلشکنی بوالهوسی پیشه اش
ثروت ماناله و افغان و آه	کیسه تهی خانه پراز و امخواه
کلبه ام آرامگه روزه بود	روز و شبم کار بدر یوزه بود
خانه او نرد و قا باخته	من بجفا و ستمش ساخته
بو نبرد تاگه به حالم کسی	صبر و قناعت بنمودم بسی
خانه او نیک بیر داختم	رنج کشان سوختم و ساختم
بعد زمانی به نوا سی رسید	شوهر من چونکه بجائی رسید

زدبزش متی و دیوانگی دیده ببوشید ز مرد انکی

عیش و طرب لپو و لعب ساز کرده بدکنشی هرز گی آغاز کرد



چشم نکوئی زبدان داشتن تخم امید ی به لجن کاشتن

ناکس راه تربیت آموختن شمع صفت ساختن و سوختن

مشت گره کرده بسندان زدن حيله و نیرنگ برندان زدن

آب بفرمال پیسو دن است دامن خود بیجعت آلودن است



گفتمش ای مرد بیا شرم کن از رخ من ذره آزر من کن

رنج و غم و زحمت من یاد آر خاطر من از مرحمت شاددار

جفت توام همسرو غمخوار تو ما در فرزند و مدد کار تو

حیف نباشد که ز اهر یمنی دلشکنی میکنی از چون منی

گفت برو کنج خموشی گزین از تو نترسید که بکوئی چنین

نان تو آماده و حالت نکو چیست دگر علت این گفتگو

ژن که شدش سال فروتر زیست لایق همخواهی مرد نیست

روی آسایش اطفال باش یاوه سرائی منما لال باش



چند صباحی بمدارا گذشت	عمر گرانمایه همه باد گشت!
گفتمش ای بیصفت ناسپاس	حال مرا نیز بخود کن قیاس!
من بشرم چون تو وبا دانشم	از چه نشانی به سر آتشم
فرق میان زن و مردان کجاست	اینهمه بیچارگی زن چراست
خلقت ما هر دو برابر بود	هیچیک از ما نه فروتر بود
چيست پس این هرزه گي و سرکشي	من نه ز خاکم نه تو از آتشي
سنگدل از ناله من خنده کرد	آزده سان قلب مرا زنده کرد
گفت من اینم که تو ام دیده	یا بد و یا خوب بسندیده
نالهمکن ، داد مزین ، ول مگو	بپهوده از عاطفه و دل مگو
رو مده زین بیشترم درد سر	پوچ مگو آبروی خود مبر



او شده با دلبر سیمین عذار	در طرب و در لعب و می گسار
بر فلک از منزل ما بانک ساز	هنگ همایون و عراق و حجاز
نالۀ تارش زده دل نیشتر	شور ز شور دل من بیشتر
من بکناری بزم خو یستن	حال پریشیده و فرسوده تن
چشم شده چشمه و دل غمکده	مجمره آتش آتشکده
خونجگرو داغدل و داغدار	اشک زده طعنه باهر بهار

ورطه دل چون زغم آکنده شد	دل ز چنین زندگیم کنده شد
از دل او مهر و وفا دور بود	و صلت ما وصله ناجور بود
طاقتم از صدمه غم گشت طاق	عاقبت الامر گرفتم طلاق
در بدرو بی سرو سامان شدم	مانده و مبهوت و پریشان شدم
بعدی زحمت و اندوه ورنج	دوری فرزند شدم دسترنج



خار خوری بار بری رایگان	کردن خم نزد فرومایگان
برورش مار به داسان مهر	قلب بر از خون و بر آژنگ چهر
سر زنش دشمن و طمن عدو	ریختن نزد خسان آبرو
به که کنی خدمت هر ناپاس	رنج بری بهر نمک ناشناس



نزد خود اینسان بنمودم خیال	کار <b>کم</b> تا نکشم انفعال
نان خورم از قوت بازوی خویش	بار بسنجم بتر از وی خویش
هیئت شورای زنان خواستم	جلسه بی مشورت آراستم
گفتمشان مقصد و افکار خویش	شرح دل افکاری و اسرار خویش
نوسن فکرت چه برانگبختند	نقشه کشان طرح چنین ریختند
گفت یکی حسن و صباحت تراست	گنج جوانی و ملاحظت تراست



شوهر دیگر کن و شادانه زی	مست شواز باده و مستانه زی
یا که برو کلفت جائی بشو	صاحب نانی و نوائی بشو
گفت یکی دستفروشی نکوست	کار پر از فایده و نان در اوست
گفت یکی چابک و جالاک شو	داخل گرمابه و دلاک شو
زین سخنان آرد بانبان نشد	بهر رقی چادر و تیان نشد

\* \* \*

کلفت شیخی شدم از یکسی	تا برهم از غم دل وایسی
زاهد گوشه رو گوشه نشین	داغ چه داغ دل من بر جبین
دست به دامان توکل زده	از عربی بر شده قل قل زده
گفت که ای خواهر دنیا و دین	فکر کن از مرگ و دم واپسین
نیست پسنده به نامحرمی	دست و قدم روی تو بینم همی
چون شود ار اذن و اجازت دهی	بر سرم از مرحمت افسر نهی
صبغه کنم جاری و محرم شویم	فارغ از این جرم دمامد شویم
شیخ به پخته گرم خام کرد	با دم و افسون گرم رام کرد
زوجه او چونکه خبردار شد	قصه ما بر سر بازار شد
شکوه کنان ناله زنان در بدر	موی کنان مویه کنان نوحه گر
روز و شبش ناله و نفرین بلند	نعره بد گوئی و توهین بلند



بسکه بهر کوچه و درداد کرد شیخ زنا چاریم آزاد کرد



باز سر رشته غم باز شد محنت و غم مونس و همراز شد

دست قضا با قلم سر نوشت دوره بد بختیم از سر نوشت

پسر زنی راه زنی پر فنی جله گسری زاده اهریمنی

خاست بی مصلحت آموزیم گفت به گرمابه به دلسوزیم

دختر من، صیغه شدن عار نیست بهتر از این کار دگر کار نیست

نه غم نان نی غم آبت بود راحتی و اجر و ثوابت بود

الغرض صیغه روی کار شد در نظرم ترس گنه، خوار شد

اجنبیانم همه محرم شدند محرم و نانا محرم در هم شدند

کم کمک شیشه عصمت شکست سلسله محکم عفت گسست

غرقه غرقاب فنجایع شدم غوطه ور بحسر شایع شدم

قیح و قباحت زمیانه به رفت مرغ خرد از بی دانه به رفت

در صدد قندره پوشی شدم در بی ناموس فروشی شدم

مملکتی را که در او کار نیست بهتر از این دکه و بازار نیست



تخم بدی میوه بد می دهد کیفر هر بد تو صد می دهد

نوبت یاداش و مکافات شد	موقع تنیبه و مجازات شد
مکرب سوزاک مرا خوار کرد	چشم جهان بین مرا نار کرد
دیدۀ بینای مرا کور ساخت	روز حیاتم شب دیجور ساخت
کار بهراحی و کندن کشید	چشم بر خاک فکندن کشید
کوری و تنگینی و بیچاره کی	دست بهم داده بیک بارگی
روز و شبان یاده سرانی کنم	بر در هر سفله گدائی کنم
این سخن از شاعر طوسی بود	مردن بد بخت عروسی بود



جامعه مسئول گناه من است	باعث این روز سیاه من است
باز دو چشمان بصیرت کنید	قصه من خوانده و عبرت کنید
اینهمه مستی ندهد جام می	بی خیران بی خبری تا به کی
گرچه مرا آب سر بر گذشت	فکر کنون کن که گذشته گذشت

م. شیدوش

نقل از روز نامه ناهید شماره ۶۵



## — خلاصه مصاحبه با علیا حضرت ملکه ثریا —

در جواب سؤالاتی که نماینده مجله «هو هنلو»<sup>۴</sup> راجع به حجاب و منشاء آن در اسلام از علیا حضرت ملکه ثریا ملکه افغانستان نمود، ملکه بیانات ذیل را فرمودند :

بسیاری از مسائل اجتماعی و عادات و رسوم قومی است که بمرور زمان ارباب مذاهب جزء مذهب بلکه از احکام دینی بشمار آورده و این امر در همه مذاهب و اقوام دیده میشود من جمله همین مسئله حجاب در اسلام است .

حجاب از مسائل اجتماعی و مراسم قومی است که اندک اندک برخیا جزء مذهب تصور کرده اند و طبقاتی هم که از حقایق اسلام بیگانه اند حکم صریح اسلام می بندازند و آنچه در کتاب الهی ما قرآن بحجاب اشاره رفته، اصول تحسین و تهذیب اخلاقی است نه نهید و تحریم امری - آنچه در قرآن اشاره به پرده شده، مشترك بین زن و مرد است و سر شرعی در زن باستانی صورت، کفین و قدمین است و در مردان هم حکم مخصوص برای ستر هست و ستر زنان در اسلام همان ستری است که در نماز و طواف خانه خدا لازم شناخته آمده است - موضوع پرده تنها مخصوص باسلام نیست، بیش از آنچه در قرآن در موضوع

ستر وارد شده در سایر کتب الهامی هم دیده میشود ولی سیرت عملیه ادوار اولیه ثابت میدارد که غرض اصلی شارع اسلام غیر از آنست که در برخی نقاط امروزه مروج آمده است - در ابتدای اسلام مثل اینکه بمعیت لشکر اسلام بجنگ میرفتند و مرهم بجراحت مجروحین جنگ میگذاشتند و این خدمت را که امروزه زنان مسیحی اختیار کرده اند اساسش از اسلام بوده چه در تاریخ دیده نمیشود قبل از اسلام زنان در میدان جنگ موظف باینگونه خدمات شده باشند - علاوه بر این نیز زنان لشکریان را ترغیب و تشجیح بجنگ مینمودند و سرزنش از فرار میکردند و این اعمال و آنگهی در میدان جنگ با وضع پرده کنونی برخی بلاد اسلامی غیر مبسور معلوم میشود -

زنان در بدو اسلام بامردان در بیشتر امور سهیم الفعل و شریک العمل بودند و زنان در کلیه مسائل اجتماعی مانند غزوات، حج، انتخاب رئیس کل و خلیفه شرکت مینمودند و بنا بر این معلوم میشود حجاب در اسلام همان ستر شرعی بوده و گرنه با این پرده کنونی که در برخی از مسلمانان مانند هند رایج است شرکت زنان در اعمال اجتماعی بامردان غیر مقدور بوده آنچه از تواریخ استنباط شده حجاب از قبل اسلام در طبقه عالیّه غالب اقوام موجود و یکی از علائم ابهت و شوکت قرار یافته بود - از اناجیل اربعه معلوم میشود که عادت حجاب از زمان

ابراهیم خلیل بوده . سلاطین قدیم ایران و فراعنه مصر هم حتی در بعضی اوقات مردانشان نیز برای اینکه مخلوط بسایر طبقات نیایند و اہت و عظمتشان محفوظ بماند خوبستن را محبوب میداشتند - وقتی اسرای عجم را بحضور خلیفہ دویم (رض) آوردند جز دختران یزدگرد شهر بانو و خواہرش بمناسبت اشرافیت و عظمت قدر و مرتبت ، باقی زنان بی حجاب بودند - ملکہ های چین و ژاپون هم قبل از اینکه در رژیم کنونی در آید همه با پرده زیست کرده و خود را آسمانی و فرزندان آفتاب می پنداشتند - برده موجودہ اسلام را خلفای بنی عباس کہ عادات و مراسم عجم را در دربار خود مروج ساخته بودند بجای ستر شرعی در اسلام بیادگار گذارده اند و حال آنکہ هم عصران ایشان خلفای امویہ غرب در اندلس و قرطبہ جز ستر شرعی نداشتند و زنان در مدارس عالی اشتغال میورزیدند تاکنون هم در اعراب غرب بلکہ کلیہ عرب همان ستر شرعی بہ توارث محافظہ میشود . اگر برده از واجبات دیانت بود ترکش حرام بودی و مرتکبین محرمات اسلامی موجب تعزیر و کیفری مخصوص می آمدند ، امروز در کلیہ مسلمانان دنیا صدی ده هم در برده نیستند و هیچوقت هم از بدو اسلام تاکنون شنیده نشده است کہ زنی فقط بہ ترک حجاب محکوم بہ عقاب شدہ باشد و نیز دیده نشده است کہ از زمان پیغمبر و خلفای



شماره ۴-۵ خلاصه مصاحبه با علیا حضرت ملکه ثریا صفحه ۱۳۴

راشدين تا بسلاطين كنوانى اسلام ، هيچيك از مروجين وظيفه خود را اين قرار داده باشد .

كه در دهات و قراء و ايلات و عشاير رفته يا طبقات نازله شهرى را كه عبارت از كلفت و خدمتكاران و مزدوران زنانه باشند نهى از منكر نموده آنان را به حجاب درآرد - امروزه حجاب تنها در برخى شهرها آنهاهم جز در طبقات اشرف ديده نميشود و درآن هم تبعيض و تخصص را روا ميدارند مثلاً از ملازمين خود و كاركنان و عملجات، برده چندان مرسوم نيست - برده هم در برخى شهرها بين اشرف مروج است بيشتر از همشانها و آشنايان خودشان است .

مسئله حجاب در اسلام بلكه كليۀ شرق چند موضوع ديگر هم دارد و بايد به آن نظر نيز آنرا ديد : يكي اينست كه با اصول تقليدى كه امروزه شرقيان از غربيان در هر چيز مى نمايند ، آيا ممكن است كه برده مروجۀ در شرق باقى ماند؟ بقدرى تقليد شرقيان قوت گرفته كه طولى نكشد كه موضوع لباس را هم كاملاً تقليد از غرب نمايند - موضوع ديگر آنست كه آيا حجاب موجودۀ در اسلام ، مسلمانانرا مانع از ترقى و همدوشى با ملل مترقى هست يا



نه؟ در این امر هیچ جای شبهه نیست که بردهٔ هروجه مانع از تعلیمات عالیّه زنان و پیشرفت ترقیات آنان می باشد - اگر پرده در شرق کسب عمومیت نمودی بیکبارگی فلج نصف امت شرقیه مسلم میاید و همین نکته پیشتر سبب گردیده است که امت شرقیه را حاضر ساخته که ترك عادت محجوبیت زنان را گفته نیمهٔ خود را از فلج بیرون آرند . این مسئله امروز جای شبهه نیست که زنان در ترقیات هر قوم ذی دخل بلکه اسس اساسند - پس تا وقتی که زنان مدارج علمیه مقتضیّه وقت را نیا موزند ممکن نیست آن قوم در مدارج ترقی با ملل مترقی همدوشی نمایند - کسانیکه میگویند میتوان زنان را در پرده هم تعلیم داد نظر شان محدود است بهمان سواد مختصر خواندن و نوشتن و حال آنکه تنها خواندن و نوشتن مقصود از تربیت و تعلیم نیست و تربیت حقیقی که موجب سعادت یک قوم شناخته آمد، حاصل نشود جز در سایهٔ تجربیات که آنهم جز در معاشرت و دخول در دارلتربیه های عمومی و کلوبها و غیره صورت نه بندد و اینها منافی است با پردهٔ مروجّه - اگر شرقیان بخواهند با غربیان همدوشی کنند و از مضار بی پردگی غرب هم که بخیال خود تصور کرده مصون مانند بهتر است که امرشدنی را خود بکنند یعنی پرده را خود پر داشته و همسان ستر شرعی را

شماره ۴-۵ خلاصه مصاحبه با علیاحضرت ملکه ثریا صفحه ۱۳۶

که اسلام برای زنان معین نموده اختیار کنند یعنی غیر از صورت کفین و قد مین را مستور گذارده شعار ملی یا اصول مذهبی قرار دهند هم بجزایای تربیت زنان نائل آمده وهم از بی بردگی متصوره علیحده توانند ماند ورنه با وضع تقلیدی که امروزه شرق دارد از غرب میکند ، مسئله حجاب هم کاملاً از غرب تقلید خواهد شد و شاید امروزه موافق با مقتضیات محیط شرق نباشد

من در این سیاحت خود به اروپا آینده روشنی را دیده ام و آن این است که در زمانه بسیار نزدیکی تمام احکام اسلام را ولو با سم اسلام هم نباشد با لباس دیگر ، ارو پائیان پای بند خواهند شد چنانچه امروزه هم خیلی از احکام اسلامی معمول به آنان دیده میشود و از اینرو بترقیاتی ، فوق ترقیات کنونی نائل خواهند آمد

نقل از حبل المتین کلکته شماره ۲۱ سال سی و ششم



## از آثار متقدمین

بگو بزاهد سالوس خرقه پوش و دوروی  
 که دست زرق دراز است و آستین کوتاه  
 تو خرقه را ز برای هوا همی پوشی  
 که تا بزرق بری بندگان حق از راه

حافظ

## مسکن نصایح صحی

بامخلفات زیاد منازل خود را پر نکنید و طوری بکنید که باین طرف و مطرف مناسبتی وجود داشته باشد .

هر قدر ممکن است برده ها ، عکسها و قابیچه هائی را که مأمن و منزل گردد و خالک است کم کنید .

طوری بکنید که منظره داخلی منزل شما هر قدر هم مسکنت آمیز باشد باز برای نظر مطبوع جلوه کند ولی هیچوقت سادگیرا از دست ندهید . در صرف آب بهیچوجه صرفه جوئی نکنید - هر قدر ممکن است بیشتر آب استعمال کنید - هم برای شست و شوی خودتان و هم برای مصصرف منزل .

قبل از آنکه غذا بخورید همیشه دستها را بشورید .

حتی المقدور شبها قبل از خوابیدن باها را شست و شو دهید .  
دندانها را صبح و شب بشورید - ناخنها را همیشه خوب بچینید .  
اقلا هفته یکمرتبه حمام بروید و حتی المقدور زیر دوش بمانید زیرا بوسیله دوش آبی که شمارا شست و شو میدهد لایتقطع تجدید میشود .  
در موقع شیوع امراض مسری (محرقه، وبا وغیره) هر روز صبح و شب بانصف آن فنجان آب گرم که بکفاشوق قهوه خوری آب (اکسیژنه)

eau oxygéné در آن ریخته باشید غر غره کنید .

اگر وقت داشته باشید و هوا خوب باشد و مانعی نداشته باشید گردش

در هوای آزاد بیرون شهر را بهیچوجه قضا نکنید .

قبل از خواب در صورت امکان دو قطره روشن (گومونوله)

Huile Gomonolée در سوراخهای دماغ بریزید .

ورزش از روی قاعده و ترتیب مقاومت بدن شما را در مقابل

امراض زیاد می کند.

در تمام فصول موقع خواب پنجره اطاق خود را باز بگذارید .

مادرها باید قبل از اینکه شیر حیوانات را به بچه های خود به

دهند حتما آنها را از سینه خود غذا بدهند .

هر کسالت کوچک ممکن است مقدمه يك ناخوشی بزرگ

باشد . از دواهایی که در روز نامه ها اعلان میکنند و خواص خارق

العاده برای آنها می نویسند احتراز و اجتناب کنید و خودتان را

حتما بدکتر متخصص نشان بدهید . اگر وسایل مادی شما اجازه

نمیدهد بمریضخانه های ملی و دولتی مجانی مراجعه کنید؛

هیچوقت نگوئید که «علتی ندارد که من مبتلا بفلیس بشوم» بمحض

دیدن کوچکترین زخم یا علامتی در بدن، بطیب مراجعه کنید و از

صحت مزاج خود اطمینان حاصل نمائید که اگر عیبی پیدا شده باشد

بموقع جلوگیری کنید، همینطور راجع بمرض سوزاکهم عمل کنید .

اغلب یکخون دماغ شدن بی درد و حقیقت که هیچ اهمیت نمیدهد

ممکن است مقدمه سرطان باشد. بدکتر رجوع نمائید .



## روزنامه دیواری برای محصولات ایران

یکی از وسایل کم خرج و سهلی که برای بکار انداختن فکر و پیشرفت نویسندگی در میان محصلین و محصولات موجود است، و در سایر مملکت هم بتجربه رسیده است تأسیس «روزنامه دیواری» است. تأسیس روزنامه‌های دیواری مخصوصاً در مدارس و مجامع و کلوبهای نسوان نتایج خیلی خوبی خواهد داد.

اینک مختصری از اوصاف و شرایط روزنامه دیواری:

۱- روزنامه دیواری لوحه است سفید که یک سلسله مقالات اجتماعی و اخلاقی در آن نوشته شده و بمیزان جذبیت مسئولین آن هفتگی یا در دو هفته یک شماره به نحوی که امروز در بیشتر ممالک تمدنه معمول است روی یک قسمت از دیوار مناسب مدرسه نصب میشود.

۲- روزنامه دیواری با رنگ سیاه و با خط نسبتاً درشت نوشته شده و طرز نوشتن و ستون بندی آن کاملاً عین ستون بندی روزنامه‌های معمولی است منتها بفاصله بیشتر.

۳- صفحه روزنامه دیواری اندازه مخصوص ندارد و بمقیاس زیادی یا کمی مقالات وارده بزرگ یا کوچک تهیه میشود و دارای کلیشه است علیحده که در هر شماره بیک طریق تهیه شده و عبارت از صفحه ایست

#### شماره ۴-۵ روزنامه دیواری برای محصولات ایران صفحه ۱۳۰

که طول آن باندازه طول و عرض آن تقریباً نصف عرض روزنامه دیواری و در آن دور نماهایی که مناسب روح و وضعیت محصولات مدارس باشد کشیده شده و در قسمت فوقانی روز نامه نصب میشود .

۴- مقالات روزنامه دیواری باید بقلم و از اثر افکار محصولات مدرسه باشد - محصولات هر کلاس یک نفر را بین خود انتخاب نموده و مسئول تهیه وسایل روز نامه را با او واگذار میکنند ، مسئولین موظفند که مقالات حاضر شده محصولات کلاس خود را جمع آوری نموده و برای شور در درج و عدم درج با حک و اصلاح آنها جلسه بنام هیئت تحریریه مدرسه . . . با حضور یکی از معلمات بصیر خود تشکیل داده درج مقالات مفیده را تصویب نمایند و سپس بنویشتن و نصب روز نامه مشغول شوند .

۵ - محصولات مدرسه علاوه بر مقالات اخلاقی میتوانند حل مسائل مفید و سؤال در اطراف دروس خود را از معلمات یا محصولات دیگر خواست و منتظر جواب در شماره های آتی که هیئت تحریریه موظف به جواب و درج آن هستند ، باشند .

۶ - محصولات که در کاریکاتور کشی سر رشته دارند میتوانند کاریکاتوهای مناسب کشیده و در صفحه روزنامه ترسیم نمایند .



این بود شرح مختصری در اطراف روز نامه دیواری که برای موضوع تشریح شد ولی عملی کردن آنرا باید بزنان ترقیخواه واگذار نمود .

روز نامه دیواری دبستان مقاله نویسی است و وسیله ایست که انشاء و افکار دختران امروزی و حاضر کردن استعداد آنان برای نشریات فردا کمک زیادی نمود، و به اطلاعات اجتماعی و پیشرفت اجتماعی آنان که در عملیات صنایع یدی نسوان مدخلیت تامی دارد مساعدت بیشمار مینماید،

نسوان متجدد مملکت، که همیشه آرزوی تمدن جدید را نموده داد ترقیخواهی آنان گوش محیط را پر کرده است باید باین قبیل کارهاییکه بنظر اول جزئی می آیند عمیقاً نگریسته و بموقع عمل گذارند . ر.ف.



تا توانی به حفظ صحت کوش  
کاندرین کار جای نستی نیست  
تا توانی بود طلایه مرگ  
زندگی جز به تند رستی نیست  
افسر

## اوضاع زنان در افغانستان

نقل از جریده « دلی هرالڈ » ارکان حزب کار گر منطبعه

انگلستان مورخه ۲ مارس ۱۹۲۸

آخر روشنائی بجرمهای افغانستان که تا چند سال پیش در تاریکی

زندگی میکردند نفوذ کرد .

ملکه افغانستان که با پادشاه مملکت ما آمده است اولین ملکه

ایست که از حدود افغانستان پا فراتر گذارده .

زنان افغان در عهد قدیم آزاد بوده اند .

( رگسانی ) زن اسکندر کبیر که در بلخ ( یا باکتریای قدیم )

تولد شده بود چادر بسر نداشت و در حرم زندگی نمیکرد .

ولی وقتیکه افغانستان در قرن هشتم میلادی دین اسلام را قبول

کرد ، دوره آزادی زنان آن سر زمین سپری شد و آنها دیگر

اجازه نداشتند بی چادر از خانه خارج شوند . از تنویر فکرو

تعلیم زنان دیگر سخنی نبود و اولیاء دختران بسلیقه خود برای آنها

شوهر انتخاب میکردند . معهذاً بعد از جنگ بین المللی اخیر در تمام

ممالک اسلامی از ترکیه گرفته تا افغانستان جنبشی در میان زنان شروع

شده . مصطفی کمال پاشا<sup>۹</sup> در راه آزاد کردن زنان قدم اول را

برداشته و چادر و حرم و تعدد زوجات را در ترکیه منسوخ کرده و در موضوع طلاق زنان همان حقوقی را که مردان دارند تفویض نمود. امیر امان الله خان هم مثل مصطفی کمال پاشا بخوبی میفهمند که در دنیا هیچ مملکتی نمیتواند بدون اینکه زنان در آن آزاد باشند ترقی کند، باین جهت پادشاه افغانستان یک سلسله اقداماتی برای آزاد کردن زنان افغان از زنجیر عادات و عنعنات بعمل آورده، مشارالیه در تمام مملکت بیابیهائی منتشر و ملت خود را دعوت کرد که اطفال خویش را به مدرسه بفرستند، در مدرسه نسوانی که والده امیرا پانزده سال قبل در کابل تاسیس نموده است فعلا عدهٔ محصلات ده برابر بیشتر از هشت سال پیش یعنی موقعی که امان الله خان<sup>۱۱</sup> به تخت سلطنت جلوس نمود میباشد، مدارس نسوان در شهرهای دیگر افغانستان هم مفتوح شده است خواهر پادشاه و دختران بعضی از دربارها در مدارس عالیة مغرب زمین مشغول تحصیل می باشند.

شاه افغان طرفدار وحدت ازدواج است، مشارالیه بارها بطور وضوح و آشکارا اظهار داشته است که دختران حق دارند شوهر خود را بمیل خویش انتخاب کنند.

بدیهی است که روحانیون افغانستان از این نظریات تجدد خواهانه

امیر نسبت بزنان راضی نیستند و در عرض پنج سال اخیر دو مرتبه قبایل افغانستان را بشورش ترغیب و وادار نمودند ولی شورشیان مزبور

منهزم و رؤسای ایشان بمجازات رسیدند

## نجات غریق

کراراً اتفاق افتاده است که بواسطه بی مواظبتی مادران بچه هائی که هنوز قادر به نجات خود نیستند در آب افتاده غرق می شوند. این اطفال بی گناه را که بعد از چندی توقف در آب به حالت مرگ ظاهری در آمده اند ، مادر های بی سواد ، خاله خانجایی های همسایه اینقدر به این طرف و آنطرف زده ، باندازه سرازیر کرده تکان می دهند که بیچاره طفل را می کشند و آن وقت معتقدند که طفل غرق شده و مرده است ، در صورتی که فقط آب مانع دخول هوا در سینه طفل شده و همان طور که گفتیم او را به حال یک مرگ ظاهری در آورده است .

هیچ وقت نباید رنگ سیاه یا بنفش چهره طفل ، سردی بدن و بی حسی دست و پای بچه را بعد از بیرون آوردن از آب علامت مرگ قطعی دانست ، خیر ، بلکه بالعکس باید همینکه مواجه با غریق شدیم مطابق دستورهای طبی رفتار کرده و دکتر حاذقی را نیز باید به بالین غریق آورد

چه بسا اشخاص که پس از اقامتهای منمادی در آب در نتیجه

کوشش و سعی چند ساعته اطرافیان و دکترها زنده شده‌اند .  
مادران فردا و خانمهای تحصیل کرده اگر اتفاقا مواجه با چنین  
پیش آمده‌ی شدند باید به طریق ذیل عمل کنند :

۱- همینکه غریق را از آب بیرون آوردند ، لباس‌های تر او  
را تمام در آورده و او را با توپالباں خشکی پوشانیده و بر روی  
بهلوی راست خوابانده و سر او را قدری بیش از تنه اش به طرف  
راست یعنی به سمت زمین کج کنند که آب به تواند به آسانی  
از منخرین و دهان او بیرون بیاید .

۲- با آرامی دهان و داخل منخرین و بینی او را با دستمال پاکی  
تمیز کنند که هر گاه علت یا گل یا کثافتی مانع ورود هواست  
بر دارند ( در حین این اعمال ممکن است شخص سینه غریق را  
بسختی مالش داده و یا با دستمال تری بصورت او سیلپهای آرام بزنند) .

۳- یکنفر با دستمال تمیزی زبان مریض را گرفته از دهان  
خارج کند و دوباره دست را شل گرفته بدون اینکه زبان را رها  
کند بگذارد زبان دو باره داخل دهان بشود و این کار را ادامه  
داده و در هر دقیقه پانزده الی بیست مرتبه بجا یآورند .

این کار برای تحریک اعصاب جهاز تنفس مفید بوده و بهتر این



است که در همین حال دیگری غریق را تنفس مصنوعی بدهد باین طریق: دستهای مریض را گرفته بطرف بالا کشیده و طوری قرار بدهد که دست و پا در امتداد یکدیگر واقع بشوند، باین طریق مقداری هوا از خارج داخل سینه غریق شده و دوباره دستها را تا کرده به طرف سینه می آورند بطوریکه آنجها بر روی بغل سینه فشار آورده و در این صورت هوای محتوی سینه خارج خواهد شد و این عمل را بهمین طریق دقیقه بیست تا پانزده مرتبه تکرار میکنند.

در همین حین در صورتی که دکتر آمده باشد يك انژکسیون «اتر» با «هویل کافره» و یا «کافئین» تحت جلدی برای مریض بی اندازه مفید خواهد بوده کشیدن زبان و تنفس مصنوعی، در صورتی که اطرافیان با منانت بموقع اجراء بگذارند، اغلب مریض را به نفس کشیدن خواهد آورد و در این صورت تنفس مصنوعی را قطع کرده سعی می کنند که دوران خون را در بدن برقرار کنند. برای این مقصود مریض را در رختخواب گرمی خوابانیده، بطری های آب گرم در زیر بغل و کشاله ران و زیر کاسه زانو و کف پای مریض قرار داده و ضمنا ملنفت باشند که باعث سوختگی بدن مریض نگردند، در ضمن دست و پای مریض را نیز از پائین بیالامالشیهای محکمی بدهند و همینکه مریض بتواند چیزی بخورد با قاشقهای چائی خوری قهوه گرمی باو خورانده و او را در راحتی کامل بگذارند

بهر صورت بکمک اعمال فوق و با صبر مخصوصا متانت و دست و پاگم نکردن و در تحت نظر دکتر اغلب غریق از مرگ نجات خواهد یافت.



## بوته گل سرخ

مؤلف این حکایت خانم « هر میناز در موهلن »<sup>۱۲</sup>

HERMYNA THER MUHLEN

آلمانی افسانه های بسیاری برای کودکان نوشته است از قبیل  
 « گنجشک » ، « سک کوچک خاکستری » ، « چرا ؟ » ،  
 « پسر عایشه » ، « قالی باف » و غیره .

حکایتی که ذیلا ما نقل می کنیم در آلمان خیلی مورد توجه  
 واقع شده است .



بوته گل سرخ نمی دانست کجا تولد شده و روزهای اول  
 عمرش را در چه محلی گذرانیده است . همه می داند که  
 حافظه کلبا خوب نیست ولی در عوض ، آنها می توانند از آینده  
 خبر دهند .

اولین باری که بوته گل سرخ بخود آمد و خود را شناخت  
 در وسط چمن سبز و با شکوهی سر بر افراشته بود - از یک  
 طرف خانه بزرگ و سفیدی را از میان برگ درختان بزرگ  
 دیده و از طرف دیگر یک دیوار مشبک و بلندی را مشاهده

کرد که در آنطرفش کوچه دیده می شد.

نزدیک بوته گل مرد بلند و باریکی کار می کرد ، زیر او را رشوه میداد ، شاخه هایشرا به چوب بست می بست و با آب پاش آب می آورد که عطش ریشه های گل سرخ را رفع کند .  
گل سرخ نسبت باین مرد حق شناس بود و وقتی که جوانه های بسیارش باز شده و به گل سرخ قشنگ و معطر مبدل گشتند به دوست خود چنین گفت :

تو مرا بیمار و مواظبت کردی - من اگر به این قشنگی شدم از لطف تو است ، من از تو تشکر می کنم - بیا در عوض چند تا از گلهای قشنگ مرا بگیر ! مرد سر را تکان داده گفت :  
نیت تو خوب است ، من با کمال میل حاضرم که چند تا از گل های قشنگ تو را چیده و برای زن ناخوشم ببرم ، ولی این کار را نمی توانم بکنم ، تو مال من نیستی !

بوته گل گفت : چطور من مال تو نیستم ؟ چطور می شود من مال کسی که این قدر برای من زحمت کشیده است نباشم ؟  
بس مال کی هستم ؟ مرد با دست اشاره به طرف خانه سفیدی که از خلال درختان نمایان بود کرده و گفت : مال خانمی که در

آنجا منزل دارد .

گل - چنین چیزی ممکن نیست ، من این خانم را هرگز ندیده‌ام -  
این او نیست که مرا آبیاری کرده ، زمین اطراف مرا بیل زده  
و شاخه های مرا بچوب بست بسته است ، چطور میشود که من مال او  
باشم ؟ باغبان - او تو را خریده است .

۲۱۱

گل - ، ها ! حالا این مطلب دیگری است - بیچاره زن ! - چقدر  
باید زحمت کشیده باشد که اینقدر پول صرفه جوئی کرده باشد  
که مرا بخرد - خوب ؟ - نصف کلهای من باید مال او باشد  
باغبان تبسم غم انگیز کرده و گفت : ای گل سرخ عزیز - توهنوز  
معلوم است دنیا را نمی شناسی - این خانم برای تحصیل این پول حتی  
انگشت خود را هم حرکت نداده است .

گل - پس پول از کجا برای او آمده است ؟

باغبان - او دارای يك کارخانه بزرگی است که عملجات زیادی در

آن کار میکنند - پولها برای خانم از آنجا می آید .

بوته گل سرخ غضبناک شده و یکی از شاخهای خود را بلند کرده و

مرد را تهدید کرد که باخارهای خود او را خواهد گزید و فریاد کرد :

معلوم است که تو مرا مسخره میکنی - تو می بینی که من جوان و بی

تجربه هشتم و از جنس بشر بی اطلاعم ولی من آنقدر احق و دیوانه نیستم که مورچه ها و زنبورهای عسل را ندیده باشم - من میدانم هر چیزی که کسی برای او کار کرده باشد یا متحمل زحمت شده باشد به آن کس متعلق است .

باغبان آه عمیقی کشیده و گفت : اینجا کسی که کار میکند فقط باو یک مزدی میدهند که از گرسنگی نمیرد و هرچه از ثمر کار او باقی بماند مال صاحب کار است و آنوقت صاحب کار با آن باقی مانده خانه های بزرگ و گل و میوه میخرد .

گل - راست میگوئی ! ؟

باغبان - بلی

مرد بسرکار خودش برگشت و بوته گل شروع بفکر کردن نمود - هر قدر بیشتر فکر میکرد ، اوقاتش بیشتر تلخ میشد ، بعدی که با وجود ادب و حجب طبیعی یک زنبور عسلی را که میخواست با او ملاقات کند با کلمات خشن از خود دور کرد .

این زنبور عسل ، جوان و محبوب بود و خیلی متوحش شده و تا حدی که قوت یرهایش باو اجازه میداد بسرعت پریده و از گل دور شد ، طولی نکشید که بوته گل از رفتار خشن خود بشیمان شد

زیرا که اولاً طبیعت او محبوب و مؤذب بود و ثانیاً فکر کرد  
که ممکن بود از زنبور غسل بپرسد که آیا مرد باغبان با و  
راست گفته است یا نه؟ در این افکار غوطه ور بود که کسی  
او را به سختی تکان داده و بر سید:

اهای رفیق چه خیال میکنی؟

۲۱۳

بوته گل با چشمهای بیشمار خود نگاه کرده و «باد» را  
شناخت که خندان و بشاش در مقابل او ایستاده و سر و گیوان  
خود را بهر طرف تکان میدهد.

گل سرخ - باد !! ای باد عزیز! خوب موقعی رسیدی - بگو  
بینم این مرد راست گفته است یا نه؟

بوته گل سخنان مرد را برای باد نقل کرد.

باد بمحض شنیدن، صورت موقر و جدی بخود گرفته و به  
طوری از بین دندانهای خود سوت زد و وزید که شاخهای گل  
از شدت آن خم شدند.

باد - آری گفته های مرد راست است بلکه بدتر از اینم هست  
من با تمام دنیا رفت و آمد دارم و همه چیز را مبینم - اغلب من  
از این اوضاع غضبناک شده و بخود میجنم ، آنوقت این انسانهای



احمق میگویند که : « طوفان » است

گل - آبا راست است که مردمان غنی و متمول همه چیز را  
میتوانند بخرند .

باد - غریبه و گفت : پلی و شروع بخندیدن کرده اظهار داشت :  
ولی مرا هرگز نمیتوانند بخرند ، مرا نمیتوانند بگیرند و نه جلو

گیری کنند ، من دوست فقرا هستم ، من از تمام ممالک عبور  
میکنم ، در شهر های نزدیک ، من در کلبه های متعفن وزیده و

داد میزنم : « ای آزادی ! ای حق ! ، ،

برای انسانهای خسته و فرسوده از کار ، من یک لای لای مخصوص

میخوانم : « جرات داشته باشید ، متحد بشوید ، مبارزه کنید ، غالب  
خواهید شد » .

آنوقت آنها حس میکنند که فوت تازه پیدا کرده اند و میداند که  
رفیقشان بانها سخنی گفته است .

باد به آهستگی خندید و تمام برگهای باغ بجنبش درآمدند .

باد گفت : اغنیاء و صاحبها باکمال میل حاضرند که مرا بزنند

بیندازند زیرا که من مرده خیر را بتمام ممالک میرسانم - ولی من هم

آنها را آرام نمیگذارم .



شبا من پنجره های خانه آنها را بقدری سخت تکان میدهم که در بسترهای نرم خود بخود میارزند و در گوش آنها فریاد میزنم: « آهای تنبلهای بی عرضه - دوره شما تمام شده است » ، آنها میترسند و لحاف ابریشمی را بر روی گوش خود کشیده و دل خود را ساکت میکنند که « چیزی نبود باد بود ».

باد پای خود را بلند کرد و باقوت تمام بخانه سفید و باشکوه نواخت ، پنجره ها بصدا درآمدند و یکی از آنها شکسته و ریز ریز شده و بدرون اطاق افتاد و فریاد زنی شنیده شد - باد خندیده و پای خود را جمع کرده و به بوته گل سرخ گفت : شما گلها هم میتوانید کاری از پیش ببرید - دیگر برای متمولین بیکار گل نکنید - درختهای میوه دار هم بعد از این نباید حتی یک میوه هم برای آنها بدهند ولی شما مردمان احق و بدتر از همه لاف زنی هستید .

این گلهای لاله را بین ، تمام روز را سر برافراشته و نمیدانند چه بگویند - هی لاف میزنند : « چقدر ما قشنگیم - چقدر ما قشنگیم ! » غیر از اینها دیگر هیچ چیز عالی تری اظهار علاقه نمی کنند .

گل سرخها از خجالت سرخ تر شدند .

باد که آنرا دید ملایم شده و چنین گفت : تو مثل اینکه بچهٔ عاقل و خوش قلبی هستی ، من اغلب برای دیدن تو خواهم آمد ، یک برگ خود را برسم خدا حافظی بمن بده .

اینرا گفت و یک پر سرخ سیر از یک گل شگفته گرفته و گفت :  
خدا حافظ من باید بروم .

در اینموقع دو طفل رنگ پریده با لباس کهنه و ژنده در کوچه عبور میکردند .

هر دو در مقابل دیوار مشبك ایستاده و فریاد کردند « آه !

چه برگهای قشنگی »

دختر کوچک ، باحرص تمام ، دستهای کوچک خود را بطرف گلها دراز کرده بود .

گل سرخ به آواز بلند صدا کرد : باد ، ای باد عزیز ، پیش از آنکه بروی ، دو تا از قشنگترین گلهای مرا بچین و برای این بچهها بینداز ، ولی مواظب باش که خارهایشرا سوا کنی .

باد فر کنان گفت : من مگر گل چین تو شده‌ام - بعد

دو گل سرخ قشنگ را چیده بارامی زیر پای بچهها قرار داد .

بچه‌ها فریادهای بشاشت بلند کردند .

باد رفت و بوته گل سرخ از خوشحالی اطفال مسرور بود ولی این خوشحالی او طولی نکشید - یکصدای خشنی برای بچه‌ها فریاد کرد : این چه گستاخی است که گلهای باغ مرا میزدید .

گل سرخ خانمی را دید ، با انگشتی که حلقه‌های قیمتی داشت بچه‌ها را تهدید میکند.

چهره کزیه‌المنظر این خانم از خشم ارغوانی شده بود .

بچه‌ها هراسیده و گریه کنان فرار کردند.

بوته گل سرخ از فرط بغض نفس میزد و رایحه خوش نفسش به صورت خانم خورد - خانم بگل نزدیک شده و بخود چنین گفت : چه گلهای قشنگی !- حالا که این ولگردهای نوی کوچه این گلها را میزدند ، چرا من خودم نهچینم - این يك جنس گل سرخی است که در واقع خیلی گران است .

گل بقدری خشمناک شده بود که برنگ سرخ آتشی در آمده بود و بخود میگفت : « من اگر قوت باد را میداشتم این زن را بلند کرده و اینقدر تکان میدادم که چشم و گوش خود را گم کند ، این زنکه بد ترکیب خشن ، یکباغ پراز گل را صاحب است و

دوتا گلرا باین دو طفل روا نمیدارد - حالا که اینطور است، تو ای زن شریر از گل‌های من بی نصیب خواهی ماند».

همینکه خانم برای چیدن گل خم شد، بوته گل سرخ تمام خار های خود را پیش آورده، و با شاخه خود همانطوریکه گریبه غضبناک با پنجه خود حمله میکند، چنان تازیانه بر صورت خانم نواخت که گونه هایشرا خراشیده و خون آلود کرد.

فریاد خانم بلند شد ولی باز از خیال خود برنگشت و بوته گل سرخ هم در نیت خود مصر بود، بهر جائیکه دست خانم نزدیک میشد با یک تیغ کلفتی که بدنشرا مجروح میکرد مصادف میگشت. بالاخره خانم بدون اخذ نتیجه، با دستهای خراشیده و خون آلود مجبور شد بخانه مراجعت کند.

بوته گل سرخ در نتیجه این مبارزه سخت، بکلی فرسوده و خسته شده بود، بازوهای متعدد برافراشته اش آویزان شده بودند، رنگ گلپایش یزیده بود و به آهستگی ناله میکرد - بعد تمام قوای خود را جمع کرده و بفکر فرو رفت تا بالاخره یک تصمیم قطعی اتخاذ کرد.

دیری از شب گذشته بود که باد بدیدن او وزید و شب

بخیری باو گفت .

بوته گل سرخ با لحن خیلی جدی باو گفت: برادر ، گوش بده ، من میخواهم بنصیحت تو عمل کنم - دیگر برای آدمهای بیچاره گل نخواهم کرد.

باد برگهای گلها را قدری نوازش داده و گفت : بیچاره گل سرخ! - آیا تو قوه و اراده را که برای اجراء چنین تصمیمی لازم است ، دارا میباشی ؟ - آیا میدانی که خیلی باید رنج و مشقت تحمل کنی؟ گل سرخ - آری میدانم و طاقت خواهم آورد ولی تو هر روز باید بیائی و برای من سرود آزادی را بخوانی و جرأت و قوت مرا تجدید و تقویت کنی .

باد وعده داد که همینطور رفتار خواهد کرد.

گل سرخ دید که تنها وسیله منع گل کردن این است که از تشنگی بمیرد . وقتیکه این تصمیم را گرفت - روز های سخت محرومیت برای او شروع شد و دوستش با آب پاش بطرف او آمد ولی بوته گل سرخ بسدت ریشه های خود را بخود کشید که يك قطره آبهم به آنها نرسد .

آه! چقدر او رنج برد ، او بفکر مردن بود . روزها آفتاب او را



میسوزانید ، هر ساعت عطش زیاد تر میشد . عصر ها و قتیکه مشروب حیات بخش را بروی خاگ اطرافش میپاشیدند ، او بقدری جسور و با اراده بود ، که هیچ از آن نمینوشید و حالت تشنگی خود را ادامه میداد . گاهی فکر میکرد که دیگر طاقت مقاومت ندارد ولی باد بملاقات او میامد و تسلیتش میداد و با ملایمت این آواز را برای او میخواند :

« دل قوی دار ، دل قوی دار ، غالب خواهی شد » .

روزها بوته گل سرخ بخانه سفیدی که در آن مردمان مستغنی و دارای همه چیز زندگی میکردند ، نظر کرده و بسوی کوچه هم که اشخاص بی چیز با چهره های پریده و غمگین و خسته از آن عبور میکردند ، نگاه میکرد و این منظره به او قوت تازه میداد .

هر لحظه ناخوش تر و نا توان تر میشد ، شاخه هایش با بی حالی آویزان ، کلهایش میریخت و برگهایش زرد میشد .

مردی که او را تیمار میکرد و قتیکه این وضع غم زدا را دید از او پرسید : ای گل سرخ بیچاره من تو را چه میشود !؟

مرد وسایل بسیاری بکار برد که او را نجات دهد ولی تمام این وسایل بی نتیجه ماند .



یکروز صبح دیدند ، بجای درخت قشنگ و پر از گل یک بوته خشک و مرده باقی مانده است .

دیگر با این وضع جای او آنجا نبود، شاخه‌ها و برگهای خشک، صباحت باغ قشنگ را بهم میزد .

خانم امر داد که او را بدور اندازند .

وقتی که مرد باغبان به کندن او مشغول بود - بوته گل سرخ آخرین قوای خود را جمع کرده و بزیر گوشش چنین گفت : مرا بخانه خودت ببر ! - خواهش میکنم مرا بخانه خودت ببر ! خواهش میکنم .

مرد تمنای او را اجابت کرد .

او بوته گل سرخ را در کلدانی گذاشته و بکلبه محقر خود برد . زن ناخوشش در بستر خود بلند شده و گفت : آه ای گل سرخ بدبخت ، او هم مثل من مریض است ولی تو باید هر دوی ما را شفا بدهی .

بر کبا و شاخه های خشک فریاد کردند « آب ! » .

مرد تقاضای گل را درك کرده و کوزه پر از آب آورد .

چه لحظه لذیذی برای گل سرخ رسید ؟ !

با حرص تمام ریشه هایش آبراجذب کردند .

مشروب حیات ده در تمام شاخه هایش صعود کرد و حیات تازه  
باو دید .

روز بعد او توانست شاخه های آویزان خود را بلند کند .

زن ناخوش مثل یک طفل اظهار بشاشت کرده و فریاد زد :

ها ! او شفا خواهد یافت .

۲۲۲

رامتی بوته گل سرخ شفا یافت - چندی نگذشت که گل

های قشنگ دوباره بیدار شدند و اطاق کوچک باغبان مثل یک

باغ پر از گل معطر شده - گونه های بی رنگ زن بیمار هر روز

سرخ تر شد ، و قوایش باز گشت میگرد - زن میگفت که بوته

گل سرخ او را شفا داده است .

از شنیدن این کلمات ، تمام گلهای درخت از بشاشت شروع به

تلؤلؤ نمودند .

این مرد و زنش مردمان خوبی بودند و بهمان چیز کمی را که

داشتند ، همیشه حاضر بودند بدیگران بددند و گلهای سرخ بسیاری

چیده و اطاقهای مسکنت بار کسان دیگری را که مثل آنها خسته

و در مانده بودند تزئین کرده و باین وسیله قدری بشاشت و سرور

به اطاق آنها میدیدند .

بعلاوه این گلها یک طراوت دیگری داشتند .

در روزهای رنج و محنت، بوته گل سرخ سرودهای باد را یاد یاد گرفته بود و حالا گلپایش این سرودها را به آهستگی برای دوستانش تکرار کرده و میگفتند : « متحد شوید ، مبارزه کنید ، غالب خواهید شد » .

۲۲۳

وقتی که انسانها این سرود را می شنیدند یکدیگر میگفتند : « عجب است ! عطر این گل قوت تازه بما میدهد ، ما میخواهیم یکجا برای زندگی و عالم بهتری مبارزه کنیم » .

گلها بگوش بچه های کوچک هم با صدای قشنگ و ملایمی این طور میسرودند : « بچه ها ! بچه ها ! وقتی که شما بزرگ شدید ، دیگر پشت دیوار شبکه دار نخواهید با حسرت ایستاده و بگلها نگاه کرد زیرا که آنوقت تمام عالم متعلق به آنهایی خواهد بود که کار میکنند .

خانم ه . موهلن

## مکتوب از خارجه

خواهر عزیزم شماره اول مجلهٔ پیک سعادت را که توسط . . . فرستاده بودی رسید ، خیلی تأسف دارم که نمی توانم تمام نمرات را مرتباً بگیرم ، در هر حال امید وارم در شماره های آتی نواقصی که در این شماره مشاهده میشود و البته خودتان هم پی برده اید اصلاح شود .

۲۲۴

چند صفحه راجع به فاحشه گری و تاریخش در مجله خواندم، فقط نفهمیدم چرا بموضوع فحشاء عنوان «سیاهکاری» داده بودید . این محافظه کاری ادبی و انشائی را من بهیچوجه انتظار نداشتم در مجلهٔ «پیک سعادت نسوان» به بینم .

اینگونه محافظه کاری ها برای آنهایی خوب است که باشخاص ترسو ، شجاع السلطنه ، و بمردمان نابینا ، بصیر القلان لقب داده و همیشه از گفتن حقیقت ترسانند و چون هیچوقت در فکر رفع نواقص و عیوب اجتماعی نیستند ، سعی دارند که با تحسریف عنوان ، عیب ها را مستور دارند و باین جهت بفاحشه گری اسم نسبتاً معقول و بانزاکت «سیاهکاری» را می دهند.

بعقیده من بهتر این است که در مجلهٔ «پیک سعادت» هر

چیز و کاری را باشمش بخوانید و وقتی که عیبی وجود دارد از نام بردنش شرم تمنائید ، اقلا شما که باید در صف مقدم جنبش نسوان ایران قرار بگیرید ، محافظه کاری در عمل و هم در لفظ را ترك كنید .



راستی اگر یاد بود ایام جوانی نمی‌شد ، مرگ از پیری بهتر بود .

من که بقول بعضی‌ها « در این اول عمر » انزوا گزیده و خود را از هر گونه لذتی محروم کرده و فقط با پسر مشغول گردیده‌ام ، می‌خواهم برای یاد آوری ایام خوش جوانی ، همان جوانی که شش هفت سال بیشتر از آن نگذشته است و با مرگ شوهرم خاتمه پذیرفته است با تو درد دل کنم - تصور نکنی که توازن مغز من بهم خورده و مثل دیوانه‌ها از این شاخ به آن شاخ می‌برم . پیش آمدی را که می‌خواهم نقل کنم بموضوع مقاله شما تا اندازه مربوط است ، و به این لحاظ مطبوع است و مفید .

مطبوع ، برای من که چند لحظه از روزهای خوش پیشین یاد می‌آورم .



مفید ، شاید برای تو که موضوع مقاله مجله را قدری  
بسط می دهد .



اواسط پائیز بود ، من و شوهرم در بیرونهای رشت گردش  
می کردیم ، شوهرم پسر ما را که پار سال بمدرسه گذاشته ام  
و آن وقت یکساله بود در بغل داشت .

نه من و نه او هیچ تصور وقایع غیر منتظره را که ما را  
الی الابد بایستی از یکدیگر جدا سازد نمی کردیم .  
خوش و خرم می گفتیم و می خندیدیم .

از پل عراق بطرف «عمارت سبز» چاه قشنگی هست که  
در اغلب جاها حاشیاش با درخت های آزاد عظیم الجثه که  
سایه روح بخشی بزمین می افکند مزین است .

در زیر یکی از این درختها پیر مرد سالخورده با ریش خیلی  
دراز نشسته و سؤال می کرد .

در دو طرف جاده ، کلبه های هیژم شکن ها و روستائیان متفرق  
بود ، نمی دانم این وضعیت حالا هم باقی است یا تغییر کرده است .

از پیر مرد سائل دور شدیم ، رسیدیم بجائی که درخت های



کنار جاده کم شده و دشت باز ناصریه نمایان شد .  
اینجا در سمت راست جاده، جلوی درب کلبه، چند نفر زن که  
از ظاهرشان معلوم بود فاحشه و یا بقول شما «سیاهکار» و بزعم  
بعضی از هموطنان دیگر «معروفه» میباشند ایستاده بودند .  
این زنها به من و شوهر و پسرم با نظر حقد و بغض نگاه می  
کردند .

ساکت و بی حرف از جلو آنها عبور کردیم و آنها چندتا  
متلک آبدار با اصطلاحات خود دنبال ما فرستادند .  
من از حرکات و کلمات آنها غضبناک شده و بشوهرم پرخاش  
کردم که چرا از این سمت آمدیم .  
شوهرم دست پسرم را که دماغش را چنگال می گرفت دور  
کرده و بمن گفت : فرق نمی کند ، این مردهائی که توی  
راه به ما بر خوردند ، اگر بچه با ما نبود ، تو راهم از آنها  
فرض می کردند .  
غضب من شدت کرد ولی او راست میگفت .

حالا نمیدانم چطور است، ولی آنوقت اگر زنی را با مردی در بیرون شهر میدیدند، بدون تامل بد تعبیر میکردند.

شوهرم بر افروخته و حرف خود را تعقیب کرد: « اینهایی که حالا بما بنظر حقّد و بنض نگاه میکنند در واقع ندانسته با این نگاه‌های پر معنای خصومت آمیز بجامه که ما و آنها عضو آن هستیم و ما را از لذایذ خانواده برخوردار و آنها را باین روز سیاه نشانده است اعتراض میکنند.

اینها را تحقیر نکن - کی میداند که یکروزی تو، همین تویی که اینقدر غفیف و محجوب هستی، تو را هرج و مرج و افراط و تفریطی که در دنیای کنونی حکمفرما است، محض تحصیل لقمه نانی بفروش عشق دروغی و فاحشه‌گری وادار نکند، من همیشه زنده نیستم.....

۱۳

آفتاب غروب میکرد - آنجا، سمت چپ، قلّه پر برف « دلک » سر به آسمان برافراشته بود و ابرها بدور آن حلقه زده بودند.

دوبروی ما دود کوره‌های سفال سازی باسماں بلند بود.

یک زمزمه مبهم و مخلوطی که جمع هزارها صدا و نفس و حرکت بود از طرف شهر شنیده میشد.

شوهرم گرم شده و میگفت: «در دنیائی که وجدان و عقیده، فکر و همه چیز، خرید و فروش میشود، زن هم وقتی که نان نداشت و گرسنه ماند و چیزی برای فروش نداشت، محبت خود را می‌فروشد. همانطوریکه با نظامات کنسونی اجتماع ما، هیچکس از فردای خود اطمینان ندارد که بسئوال و یا خودکشی مجبور نخواهد شد، همانطور هیچ زنی در هر درجه و مقامی باشد، نمیتواند اطمینان داشته باشد که بفروش عشق و محبت کاذب مجبور نشود.

البته این احتمال برای زنان فقرا و بیچارگان قوی‌تر است.»

من ساکت شده چیزی نمی‌گفتم -

آفتاب غروب کرده بود .

مدتی همین طور ساکت راه رفتیم .

پسرم توی بغل شوهرم خواب رفت .

وقتیکه داخل شهر شدیم ، دیگر تاریک شده بود .

من هیچ حرف نمی‌زدم و فقط به آنچه که شنیده بودم فکر میکردم

و يك چیزی قلب مرا می‌فشرد .

بمنزل که رسیدیم ، شوهرم که حال مرا حس کرده بود ، چنان موضوع صحبت را تعبیر داد که تفکرات غم‌انگیز از خاطر من رفت .

آه! چرا بایستی من باین زودی کسی را که برای من همه چیز بود گم میکردم!

ذکر وقایع گذشته مرا نگذاشت ایندفعه از اوضاع اینجا چیزی برایت بنویسم .

بیش خودت خواهی گفت که فلانی نقالی میکند .

عیب ندارد - از دوستان اینطور حرفها را میشود شنفت .

در هر حال معذوم دار .

دخترت را از طرف من ببوس . . . .

فاطمه



بزرگترین مسائل اجتماعی و نژادی

امروزه تمهیه مادران متدین با اراده است

که در قوای جسمانی و عقلانی بدرجه

عالی تربیت شده باشند . دکتر وام کاپ

مجله آینده<sup>۴</sup>

شماره ۱۱ و ۱۲ سال دوم محتوی  
مقالات، اشعار و تصاویر زیاد و مهم در  
دویست صفحه منتشر شد.

مشترکین که کاملاً وجه اشتراک نپرداخته  
اند پس از پرداخت دریافت مینمایند.  
دوره سال دویم در ۹۵۰ صفحه بقیمت  
پنج تومان (بی جلد) و شش تومان  
(با جلد) در اداره مجله بفروش میرسد.  
وجه اشتراک باید قبلاً فرستاده شود.

دفتر مجله آینده



## قرائتخانه عادل خلعت بری

برای خدمت به معارف مدت شش  
ماه است تأسیس شده از مدیران محترم  
جراید و مجلات مرکز و ولایات  
مستدعی است یک نمره از شماره  
های منتشره به عنوان این قرائت خانه  
ارسال فرمایند

مدیر قرائت خانه - بمبودی

آدرس - طهران

دروازه قزوین جنب پستخانه





## اطلاع

۱ - هرکس هشت نفر مشترك نقد باداره معرفی نماید برای خود او یکسال مجانی مجله فرستاده میشود

۲ - نمایندگان ما :

رشت- جناب آقامیرزا محمود حریری اصلی- راسته بزازها

پهلوی- جناب آقا میرزا محمدعلی فرنودی

لاهیجان- جناب آقا میرزا عباس کدیور<sup>۱۵</sup>

تنگرود- جناب آقای احمد محقق<sup>۱۶</sup>

قزوین- جناب شاهزاده عبدالصمد میرزا کام بخش<sup>۱۷</sup>

پاریز کرمان- جناب آقا میرزا حسین صفاری رئیس محترم پست

۳ - از سایر بلاد ایران مستقیماً بدفتر مجله مراجعه شود تا

نمایندگان خود را معرفی نمائیم

۴ - محل تکفروشی در رشت : کتابخانه شرافت- راسته زرگرها

دفتر مجله

## اخطار اداری

يك شماره بیشتر به آخر سال مجله نمانده، از مشترکین محترم می که با ارسال تقاضا نامه تاکنون مجله بنامشان فرستاده شده تقاضا میشود وجه اشتراك خود را با اداره ارسال داشته و به ادامه حیات مجله که مستظهر به مساعدت مشترکین محترم است سکنه وارد ن سازند .

۲۳۴

دفتر مجله

---

### عنوان مشترکین

## یادداشت‌های (۴ - ۵)

۱- شیخ محمد علی تهرانی کاتوزیان (؟ - ۱۲۵۴). شاعر نویسنده، فرهنگ‌نویس و سیاستمدار. درباره‌ی او نوشته شده است: «از دوران نوجوانی به تحصیل ادبیات فارسی و صرف و نحو عربی و منطق و ریاضی و هیئت پرداخت. وی پس از تکمیل آن علوم، نزد استادانی چون میرزای آشتیانی و آقا میرزا حسن کرمانشاهی و آقا میرزا هاشم رشتی به تحصیل علوم و فقه، فلسفه، کلام و عرفان مشغول شد. ضمناً در زمینه‌ی تاریخ و جغرافیا و فیزیک نیز تحقیق کرد و در هر یک از علوم مزبور خصوصاً فلسفه و عرفان شرح و حواشی داشت. در ۱۳۲۲ق با کوشش فراوان انجمن علمی را تأسیس کرد که از مهم‌ترین آثار آن انجمن کتاب لغت انجمن علمی از عربی به فارسی، است. وی همچنین در تأسیس کتابخانه‌ی ملی نقش مهمی داشت. از طرف مردم تهران، در دوره‌ی اول و از طرف مردم تبریز در دوره پنجم به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. از مهم‌ترین تألیفاتش فرهنگ کاتوزیان است، مشتمل بر سی و پنج هزار لغت فارسی قدیم و جدید و عربی و ترکی و اروپایی معمول در زبان فارسی. از دیگر آثار وی: انوارالمشعشعین فی بیان شرافه‌القلم والمقیمین، تاریخ قم؛ تاریخ انبیاء اولوالعزم؛ فقه در عبادات و سیاسات؛ تاریخ مختصر انبیاء». نیز کتاب اخلاق اساسی برای کودکان را نوشت که از نخستین آثار در زمینه‌ی ادبیات کودکان در ایران است و برگزیده‌ای از کلیله و دمنه، مرزبان نامه و انوار سهیلی است.

دایرة المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی؛ ادبیات کودکان و نوجوانان

<http://portal.nlai.ir/>; [www.vista.ir/article](http://www.vista.ir/article)

۲- زنده‌یاد محمد صدر هاشمی درباره‌ی ناهید نوشته است: «روزنامه‌ی ناهید در تهران به مدیری و سردبیری میرزا ابراهیم خان ناهید تأسیس و در سال ۱۳۰۰ شمسی منتشر شده است... تا اول دی ماه ۱۳۰۶ جمعا سیصد و یک نمره از آن منتشر گردیده و در این مدت چند مرتبه توقیف و سه دفعه تحت عنوان (ستاره صبح، افلاک، خلق)، انتشار یافته است. ناهید اولین روزنامه‌ی کاریکاتوری‌ست که در میان توده‌ی مردم رواج پیدا کرده و چون مقالات آن به زبان ساده‌ی عوام فهم نوشته شده، مورد استفاده‌ی عموم طبقات بوده است...»

سرلوحه‌ی روزنامه‌ی ناهید عبارت از فرشته‌ی آزادی‌ست که در مقابل دیو استبداد قرار گرفته و در بالای آن دو، اسم روزنامه چاپ شده است و در زیر سرلوحه که خصوصیات روزنامه نوشته شده ناهید را (هفتگی - اخلاقی - فکاهی - کاریکاتور) معرفی کرده است...»

ناصرالدین پروین، پژوهشگر تاریخ مطبوعات ایران اشاره دارد که بسیاری از شعرهای بهار و از جمله ترانه‌ی مرغ سحر نخستین بار در *ناهید* منتشر شد و خانم هلن ملقب به ایران‌الدوله آن را در جشن هفتمین سال روزنامه اجرا کرد. نیز می‌دانیم که عارف قزوینی شاعر پیشرو زمانه و از پشتیبانان پر شور آزادی زن نیز با *ناهید* همکاری داشت.

در روز جمعه ۱۷ مرداد ۱۳۰۹ اداره‌ی این روزنامه‌ی آزادی‌خواه در شعله‌های آتش سوخت و تلی از خاکستر شد. توطئه‌ی دربار بود یا یک تصادف صرف، هرگز دانسته نشد.

سرچشمه‌ها: محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد چهارم، ۱۳۶۴؛ مسعود برزین، *شناخته‌ی مطبوعات ایران*، ۱۳۷۱.

۳- ثریا طرزی (۱۳۴۷-۱۲۸۸) در سوریه به دنیا آمد؛ در یکی از خاندان‌های حکومتی اصلاح‌طلب افغان که به آن دیار روزگار تبعید می‌گذراند. ثریا، آموزش و ارزش‌های نوین را در سوریه‌ی زیر سلطه‌ی فرانسه و بیشتر نزد پدر آموخت. «این زن زیبا و زیرک و آگاه، بر زبان‌های ترکی و فرانسه و عربی و فارسی مسلط بود و سخنران پرشور و مؤثری بود.» یک چندی پس از به قدرت رسیدن حبیب‌الله خان در افغانستان (۱۲۸۰)، خانواده‌ی طرزی به افغانستان بازگشت و نقشی کلیدی در اصلاحات اجتماعی آن کشور بازی کرد. ثریا در دربار حبیب‌الله خان با فرزند ارشد او امان‌الله خان (۱۳۳۹-۱۲۷۱) آشنا شد و در سال ۱۲۹۲ خورشیدی با وی پیمان زناشویی بست. آغاز پادشاهی امان‌الله خان در سال ۱۳۰۵ مرحله‌ی نوینی در گسترش اصلاحات اجتماعی و روند تجدد آن سامان است. تثبیت استقلال افغانستان، تدوین قوانین، تامین شالوده‌های آموزش نوین از جمله گام‌هایی بود که امان‌الله خان برداشت. نیز کارزاری به راه انداخت علیه حجاب زن، چند همسری، آموزش دختران و دگرذیسی مناسبات جنسیتی به مثابه شرط کامیابی پروژه‌ی تجددی که در برنامه داشت. ثریا تأثیری ژرف بر سیاست‌های امان‌الله خان جهت تحول موقعیت اجتماعی زن گذاشت. خود حجاب از سر بر گرفت. در مجلس‌ها و محفل‌ها در کنار همسر قرار گرفت و حتا در نشست‌های هیئت دولت حضور یافت. در سفرهای رسمی و غیر رسمی امان‌الله خان نیز همراه و در کنار او بود. از جمله سفر هفت‌ماهه‌ای به مصر، هند، ایتالیا، فرانسه، آلمان، سوئیس، ترکیه و ایران در سال ۱۳۰۷-۱۳۰۶. در ایران هم بی‌حجاب و در کنار پادشاه افغانستان پدیدار شد. پس از این سفر بود که پانزده دختر جوان افغان را به ترکیه اعزام داشت و تغییر لباس را در دستور گذاشت. محمد اعظم سیستانی، دیگر برنامه‌اصلاحی وی را چنین آورده است:

«بنابر درخواست ملکه ثریا، در تابستان ۱۹۲۸/نجم‌حمایت *نسوان* تشکیل شد و دوازده نفر از زنان بافهم کابل، اداره انجمن را بدست گرفتند و خواهرشاه کبراجان مسئولیت اداره این انجمن را بدوش گرفت. بدینسان برای نخستین بار زنان در کار اداره مملکت با مردان شریک شدند. به شاوروالی دستور داده شد تا لیست زنان بیوه و بی‌سرپرست را

ترتیب و آن‌ها را در شفاخانه‌ها و لابراتوارها شامل کار نماید. شخص ملکه ثریا اداره‌ی مکتب مستورات را با همکاری عده‌ای از زنان روشنفکر کابل به عهده گرفتند. کار نشر مجله *ارشاد النساء* را مادر ملکه (اسما اسمیه) و روح افزا طرزی، دختر محمد زمان خان طرزی کاکای ملکه بدوش گرفتند. *ارشاد النساء* نخستین نشریه مخصوص زنان بود که در دوران اصلاحات امانی در اول حمل سال ۱۳۰۰ خورشیدی به مدیریت اسما رسمیه، همسر محمود طرزی در کابل منتشر شد. مدیر این نشریه، روح افزا، دختر محمد زمان خان خازن الکتب و خواهر حبیب‌الله خان طرزی بود... بیشتر مطالب *ارشاد النساء* که زیر نظر مستقیم ملکه ثریا ... منتشر می‌شد، مطالب آموزشی برای زنان و دختران بود. اخبار زنان، آداب معاشرت زنان، آشپزی، خیاطی، تربیت کودک و خانه‌داری، مهم‌ترین مطالب این نشریه را تشکیل می‌داد.

همچنان یک مکتب تدبیر منزل برای زنان کابل در *باغ علی مردان* با معلمی عده‌ای از زنان جرمنی و ترکی تاسیس گردید. ملکه ثریا محکمه‌ای دایر نمود که شکایات زنان را در مقابل شوهران بررسی کند؛ از قبیل ندادن نفقه و لت و کوب شدن توسط شوهران‌شان و یا طلاق دادن بدون موجب... ملکه ثریا پس از بازگشت از سفر اروپا، مقاله‌ای در تاریخ ۲۵ جولای ۱۹۲۸ [۳ مرداد ۱۳۰۷] در *اخبار امان افغان* منتشر ساخت که در آن در مورد چادری گفته شده بود: چادری زن را از تنفس هوای آزاد مانع می‌گردد و به همین سبب اکثریت‌شان به مرض مبتلا شده‌اند. عنعنه پوشیدن چادری که معلوم نیست از کجا وارد اسلام شده، رفته رفته شکل مذهبی را به خود گرفت که در همه ادیان و کشورها دیده می‌شود؛ طوری که برقع و دولاق امروز در وطن ما یک عمل عنعنوی بوده که رفته رفته جای خود را در دین و مذهب تاسیس نمود و به آن صبغه مذهبی دادند. قبل از نشر مقاله، ملکه ثریا با عده‌ای از زنان صحبت کرد. نخست دختران مکاتب را ملاقات نمود و با آن‌ها در مورد چادری صحبت نموده و آن‌ها را تشویق نمود تا در از بین بردن آن سعی و کوشش نمایند، اما مجبور نیستند. سپس ملکه تعدادی از زنان را در قصر دلگشا ملاقات نمود و به آنها گوشزد کرد که با مردان در کارها سهم مساوی بگیرند؛ بخصوص در انکشاف کشور و در چهار دیواری خانه بقسم محبوس نباشند. او متذکر شده بود که زنان اروپائی در فابریکه‌ها کار می‌کنند، لکن زنان افغان که جسم قوی‌ترند، اما در انکشاف کشور سهم نمی‌گیرند، زیرا علت آن پرده چادری است که در هیچ جا قابل قبول نیست.

زنان از نظر مذهبی می‌باید یک روپوش مخصوص در سر کنند تا موهای‌شان را بپوشاند، مگر پنهان کردن دست و روی زنان در روستاهای کشور رایج نیست، اما معلوم نیست از چه زمانی برقع و دولاق که زن را از فرق سر تا پاشنه پا در خود می‌پیچد، رایج گشته و در شهرها رفته رفته چنان اهمیت پیدا کرده که اگر زنی بدون برقع از خانه خارج شود، گویا که آبروی مرد را از بین برده است. »

ملکه ثریا در عین حال «آموزش را وظیفه‌ی دینی زن و مرد مسلمان می‌دانست. آشکارا می‌گفت که زن در شریعت اسلام می‌تواند به مقام قضاوت رسد و به هنگامی که مراکز آموزشی در همه‌ی کشورهای اسلامی تاسیس گردد زنان نیز هم چون مردان می‌توانند محدث و تفسیر کننده‌ی حدیث شوند.» اینگونه نوع آوری‌ها سرانجام خشم نیروهای واپس‌گرای جامعه را برانگیخت. در نتیجه «... از جانب روحانیت منتفذ متهم به کفر شد...» پس از آن روحانیت در کنار رهبران عشایر قرار گرفت و سبب آن گشت که امان‌الله خان قدرت را رها کند و راه تبعید پیش گیرد. ثریا هشت سال پس از مرگ همسرش در شهر رم درگذشت.

محمداعظم سیستانی، ملکه ثریا بنیان‌گذار موسسه‌ی نسوان و آزادی زن افغان،

[http://voiceofwomenafg.blogspot.com/2011/01/blog-post\\_15.html](http://voiceofwomenafg.blogspot.com/2011/01/blog-post_15.html)

دمی با ناظمی، دهه تجدد و رفع حجاب، از «شاه امان‌الله» تا «طالب‌جان»، دوپچه وله، ۲۰۱۰/۷/۲۹

<http://www.dw-world.de/dw/article/0,5848232,00.html>

۴- این عنوان دقیق نیست و چنین به دیده می‌آید که می‌بایست غلط چاپی باشد.

۵- هفته‌نامه‌ی *حبل‌المتین* از نخستین روزنامه‌هایی است که روشنگران ایرانی پایان دوران ناصری در تبعید بنیان نهادند. نیز نخستین روزنامه‌ی فارسی‌زبانی است که سردبیری آن را یک زن در دست داشت: بانو فرخ سلطان کاشانی. محمد صدر هاشمی درباره‌ی این روزنامه می‌نویسد: «روزنامه‌ی *حبل‌المتین* به مدیریت سیدجلال‌الدین حسینی ملقب به معیدالاسلام در شهر کلکته به زبان فارسی تاسیس و شماره‌ی اول آن در تاریخ دهم جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ قمری (۱۸ آذر ۱۲۷۳ خورشیدی) چاپ و توزیع گردیده است. *حبل‌المتین* معمولاً در ۲۴ صفحه به قطع وزیری بزرگ با چاپ سربی ... طبع و هفته‌ای یک بار روزهای دوشنبه چاپ و سه‌شنبه توزیع می‌شد... مندرجات *حبل‌المتین* پس از درج مقاله اساسی عبارت از وقایع و حوادث ایران ... و کشورهای مصر و عراق و عثمانی و غیره و ترجمه‌ی تلگرافات خارجی و مقالات مختلف می‌باشد... جامعیت و تفصیل اخبار روزنامه بوده که باعث گردیده در ایران رواج و نفوذ زیادی پیدا کند و در میان عموم طبقات خواننده داشته باشد ... باز به علت همین نفوذ زیاد و بی‌پروایی در نوشتن بوده که ناگهان اتابک [صدراعظم ایران] را متوجه خطر عظیم روزنامه نمود و برای اولین بار به مدت چهار سال ورود روزنامه را به ایران غدغن کرد ... پس از توقیف مذکور یک مرتبه هم برای مدت هشت سال از طرف دولت هندوستان از انتشار آن جلوگیری شد.» *حبل‌المتین* در پیدایش زمینه‌های ذهنی انقلاب مشروطیت نقشی مهم داشت و بسیاری از روشنفکران ایران که در آن راه قلم و قدم می‌زدند، با آن همکاری داشتند. پس از مشروطیت *حبل‌المتین* به ایران انتقال یافت و باز نخستین روزنامه‌ای است که توقیف شد. پس از پایان استبداد صغیر دوباره انتشار یافت و در اول مرداد سال ۱۲۸۸ برای همیشه تعطیل شد. این روزنامه در زمینه‌ی وضع فلاکت‌بار زنان ایرانی و ضرورت



بیداری و آموزش و حقوق آنان دربرگیرنده‌ی نوشته‌های شایان توجهی است.

سرچشمه‌ها: محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد چهارم، ۱۳۶۴؛ مسعود برزین، *شناسنامه‌ی مطبوعات ایران*، ۱۳۷۱.

۶ - محمد هاشم میرزا (۱۳۱۰-۱۲۵۸). در سبزواری دیده به جهان گشود. پدرش نورالله میرزا جناب و پدربزرگش فتحعلی شاه قاجار بود. «...مقدمات علم را نزد پدرش که دیپلمه‌ی دارالفنون و آشنا به زبان فرانسه و فن تلگراف بود، فرا گرفت. منطق و کلام را در محضر حاج میرزا حسن حکیم، شاگرد و داماد حاجی ملا هادی سبزواری، ریاضی و فلسفه را در خدمت محمد اسماعیل افتخارالحکما، و فقه و اصول را نزد حاجی میرزا حسین مجتهد سبزواری آموخت. نیای مادریش محمد هاشم، متخلص به جناب، از جمله شاگردان حاجی ملا هادی سبزواری به شمار می‌رفت...». مدتی به کسوت روحانیت درآمد. رئیس فرهنگ اوقاف خراسان شد. در همین دوره بود که ازدواج کرد. محمد هاشم میرزا، گرچه از اشراف بود و طبقه‌ی حاکم، سیاق دولتمداری قاجار را نمی‌پسندید. رفته رفته از آزادیخواهان شد. در جنبش مشروطه‌خواهی شرکت جست. به حزب *دموکرات* پیوست. از دوره‌ی دوم مقننه تا دوره‌ی نهم، نماینده‌ی سبزواری در مجلس شورای ملی بود. سخنوری توانا و شاعری قوی خامه بود. اشعارش را با تخلص *افسر می‌سرود*. پس از مرگ ابوالحسن شیخ رئیس قاجار، شیخ رئیس لقب داده شد. درباره‌ی شعر *افسر* گفته‌اند: «*افسر* عموما روان، استوار و خالی از تکلف و پیچیدگی است. کاملاً روشن است که وی به پختگی و استحکام شعر به مراتب بیش از زیبایی ظاهری و صنایع لفظی اهمیت می‌داده است. بجز اندک مضامین عاشقانه که در غزلیات نسبتاً محدود او به چشم می‌خورد، درون‌مایه‌های شعری وی بیشتر مسائل اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی، میهنی و زندگی مردم است. کسب اخلاق پسندیده، دانش‌آموزی، تعلیم و تربیت، انتخاب دوست نیکو خصال، رعایت بهداشت، لزوم آشنا کردن مردم با زندگی نوین، احتراز از بیکاری، نکوهش نفاق در خانواده، ذم بد دهنی و دورویی، قمار و چیزهایی از این دست عمده مضامین شعرهای او را تشکیل می‌دهند. نکته‌ای که در اشعار *افسر* تا اندازه‌ای جلب نظر می‌کند، تلاش او برای خلق مضامین نو و اختراع اوزان غیرمبتدل است.

*افسر* از نخستین اعضای مؤثر *انجمن ادبی ایران* بود که در ۱۲۹۴ یا به گفته‌ای در ۱۲۹۹ش به در تهران دائر شد. وی سال‌ها عهده‌دار ریاست و اداره‌ی این *انجمن* بود، و حتا پس از مدتی محل تشکیل جلسات هفتگی آن‌را به خانه‌ی خویش منتقل کرد و تا زنده بود، نشست‌های آن *انجمن* در منزل او برگزار می‌شد...» *افسر* به ستمی که بر زن ایرانی روا می‌شد حساس بود و از روشنفکرانی به شمار می‌رفت که برای پیشرفت زن ایرانی قلم و قدم می‌زد. *جریده‌ی عالم‌نسون* روی جلد اردیبهشت و تیر ماه ۱۳۰۹ خود را با این سروده‌ی *افسر* آراست:

عالم نسوان که نامه‌ای ست درخشان  
بر همه روشن نمود عالم نسوان  
روز به روز از به حسن خلق فزاید  
خوب شود روزگار در هم نسوان

ادبیات معاصر اثر رشید یاسمی؛ ویکی پدیا؛

<http://www.persian-man.ir>

۷- دیلی هرالد *The Daily Herald* در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹ ارگان گنجره‌ی اتحادیه‌های کارگری انگلستان بود و از روزنامه‌های همبسته‌ی حزب کارگر با سمت‌گیری سوسیالیستی.

۸- غلط چاپی، درست رُکسانه *Roxsana* است.

۹- مصطفی کمال‌پاشا (۱۳۱۷- ۱۲۶۰) رئیس جمهور وقت ترکیه که در دی ماه سال ۱۳۱۳ از سوی مجلس ملی آن کشور لقب *آتاترک* گرفت.

۱۰- سرور سلطانه بیگم سراج‌الخواتین مادر امان‌الله خان پادشاه افغانستان بود.

۱۱- امان‌الله خان (۱۸۹۲-۱۹۶۰) سومین فرزند حبیب‌الله خان پادشاه افغانستان بود که پس از مرگ پدر در ۲۰ فوریه ۱۹۱۹ به قدرت رسید. امان‌الله خان که با استعمار انگلیس سرچنگ داشت، از فضای سیاسی برآمده از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه سود جست و استقلال افغانستان را اعلام داشت. رویارویی نظامی انگلستان با دولت وی که به جنگ سوم انگلیس و افغان شناخته شده است، سرانجام به واپس نشینی انگلیسی‌ها انجامید. امان‌الله خان در دوره‌ی کوتاه پادشاهی‌اش، به اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مهمی دست زد. در سرلوحه‌ی برنامه‌ی اصلاحات تدوین قانون اساسی قرار داشت که همه‌ی شهروندان کشور را در پیشاروی قانون برابر می‌دانست و آزادی‌های فردی را به رسمیت می‌شناخت. شتاب گرفتن فرایند تجدد، اما واکنش نیروهای واپسگرا را به همراه داشت که سبب کناره‌گیری وی از سلطنت گشت و گریزش از افغانستان. امان‌الله خان از سال ۱۹۲۹ تا پایان زندگی در تبعید زیست و در سویس چشم از جهان فروبست.

۱۲- هرمینا تسر موهلن *Hermynia zur Mühlen* (۱۸۸۳-۱۹۵۱) نویسنده و مترجم آلمانی زبان. گرچه برخاسته‌ی یکی از خاندان‌های اشرافی اتریش بود، از نوجوانی به سوسیالیسم گروید. در سال ۱۹۱۹ فرانکفورت را برای زندگی برگزید و ترجمه‌ی رمان‌های اجتماعی و انتقادی را به آلمانی آغازید؛ از جمله رمان‌های *آپتن سن‌کلر* *Upton Sinclair*. در زمینه‌ی داستان کودکان نیز چندین اثر بسیار مهم آفرید. از جمله قصه‌ی *پریان برای کودکان کارگر* (۱۹۲۵). شماری از کتاب‌های وی درباره‌ی اشکال اعمال حاکمیت طبقات فرادست و راه‌ها و روش‌های اختلال در قدرت موجود است؛

از جمله خدمتکار (۱۹۲۳)، پرچین (۱۹۲۴)، مضحکه‌ها (۱۹۲۳)، پرچم سرخ (۱۹۳۰). با برآمدن فاشیسم، موهلن راه تبعید پیش گرفت و به پراگ و سپس به انگلستان رفت (۱۹۳۸). قصه‌های شاه‌پریان این نویسنده در جریان تب و تاب انقلابی سال ۱۹۶۸ آمریکا و اروپا، بازیافته و باز شناخته شد و تاثیری به سزا در ادبیات انتقادی کودکان برجای گذاشت.

۱۳- دلفک یا درفک بلندترین قله‌ی رشته کوه‌های البرز است در استان گیلان. ارتفاع آن ۳۵۰۰ متر در بخش امارلو جانب شرقی سفیدرود است. «قله‌ی درفک سر بلند و پوشیده از برف دیلمان است.»  
جهانگیر سرتیپ پور، نام‌ها و نام‌داده‌های گیلان، ۱۳۷۰؛ سیمای میراث فرهنگی گیلان، ۱۳۸۰.

۱۴- آئینه، ماهنامه‌ی سیاسی و ادبی در سال ۱۳۰۴ به دست دکتر محمود افشار (۱۳۶۳-۱۲۶۷)، حقوق‌دان، تاریخ‌نگار و ادیب، بنیان گذاشته شد. این نشریه‌ی تاثیرگذار در جامعه‌ی روشنفکری آن روز ایران، همچون بسیاری از نشریه‌های دیگر بارها توقیف و تعطیل شد. پس از مرگ دکتر محمود افشار به همت فرزندش، ایران‌شناس بزرگ و تاریخ‌نگار برجسته، ایرج افشار، تا سال ۱۳۷۲ تداوم داشت.

محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد اول، ۱۳۶۴؛ مسعود برزین، شناسنامه‌ی مطبوعات ایران، ۱۳۷۱.

۱۵- درباره‌ی عباس کدیور (۱۳۲۳-۱۲۸۲)، سید ابراهیم مروجی نوشته است: «... در رشت زاده شد. پدرش محمد حسن کدیور از تجار رشتی ... بود که در جریان آتش‌سوزی مهیب بازار رشت ورشکسته شده بود. کدیور الفبای خواندن و نوشتن را در مکتب‌خانه آموخت و در ادامه ... موفق به اخذ دیپلم شد. وی در تهران در رشته‌ی تاریخ و جغرافیا به تحصیل پرداخت... او در اواخر دوره‌ی قاجار، کار فرهنگی خود را در اداره‌ی معارف و اوقاف گیلان آغاز کرد... عضو انجمن فرهنگی - هنری اخوت رشت و از پایه‌گذاران مجمع آزاد ایران بود ... به تحقیقات دامنه‌داری در زمینه‌ی تاریخ و جغرافیای گیلان دست بازید و دست‌آورد این تحقیقات را در کتاب‌هایی به نام‌های تاریخ گیلان، جغرافیای گیلان و دستور زبان گیلکی تدوین و گردآوری کرد... در کسوت صاحب امتیاز و مدیر مسئول مجله‌ی شمال به فعالیت مطبوعاتی نیز مشغول بود و در این مجله که در اوایل دهه‌ی ۱۳۲۰ انتشار می‌یافت زندگی‌نامه‌ی مفخر گیلان را منعکس می‌کرد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۷ در مجله‌ی فروغ (به صاحب امتیازی فخرایی) نیز مقاله می‌نوشت... [با] دکتر مهدی کی‌نیا (حقوقدان) و نیما یوشیج (شاعر معاصر) دوستی و حشر و نشر داشت... بر اثر صانع تصادف در گذشت. او را در قم به خاک سپردند. ثمره‌ی ازدواج کدیور با ملوک محبوب خلیق (از فرهنگیان پیشگام گیلان) سه فرزند به نام‌های مریم، جلال و محمد سعید است.»

گفتی است که ملوک محبوب خلیق خواهر خانم روشنگر نودوست است.

سید ابراهیم مروجی، پیشگامان فرهنگ گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷، رشت، ۱۳۸۷.

۱۶- احمد محقق از اعضای انجمن فرهنگ رشت بود.

حسین جودت، یادبودهای انقلاب گیلان، تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت، ۱۳۵۱.

۱۷- عبدالصمد کامبخش (۱۳۵۰-۱۲۸۲). پدرش شاهزاده کامران میرزا نام داشت. در قزوین به دنیا آمد و در نوجوانی برای تحصیل به روسیه رفت. با افکار سوسیال دموکراسی روسی آشنا گشت و در آغاز قرن به ایران بازگشت. او از بنیان گذاران جمعیت آزادیخواهان قزوین و انجمن پرورش آن شهر است. در سال ۱۳۱۶ هم‌زمان با گروه دکتر تقی ارانی به زندان افتاد. پس از شهریور ۱۳۲۰ و عفو عمومی کلیه زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد. پس از چندی باز به شوروی رفت و در بازگشت به عنوان نماینده‌ی حزب توده‌ی ایران به مجلس چهاردهم راه یافت. در همین سال به عضویت کمیته‌ی مرکزی این حزب درآمد. در ۱۳۲۵ به شوروی مهاجرت کرد. در ۶۸ سالگی در لایپزیک (آلمان شرقی) چشم از جهان فرو بست.

شبه‌های درباره‌ی تاریخ جنبش کارگری ایران، سوسیال دموکراسی انقلابی، حزب کمونیست ایران، حزب توده ایران، (مجموعه مقالات عبدالصمد کامبخش)، تهران، ۱۳۵۸.

مجله

# پیک سعادت نسوان

سال اول - شهر بور ماه ۱۳۰۷ - اوت ۱۹۲۸ - شماره ۶

صاحب امتیاز: روشك نوع دوست

بهای مجله

رشت یکساله ۱۲ قران      ششماهه ۸ قران

بلاد ایران « ۱۵      « ۱۰

خارجه « ۲۰      « ۱۵

قیمت تك شماره دو قران است

هر دو ماه یکمرتبه طبع و توزیع میشود

مقالات وارده مسترد نمیشود و اداره در حك و اصلاح آن آزاد است

محل اداره: رشت - سبزه میدان مدرسه سعادت نسوان

چاپخانه سعادت نسوان

## فهرست مندرجات

صفحه		
۱۶۱		مدارس نسوان گیلان در سال ۱۳۰۶
۱۶۸	ا.د.	عفت
۱۷۴	م. بهار	رباعیات
۱۷۵	جرجی زیدان	زن - سعادت و ثروت
۱۸۱		روزنامه دیواری عملی شد
۱۸۵	شگفته	مکتوب از داخله
۱۹۲	احمد جامی	رباعی
—		اطلاع
—		قابل توجه الی آخر
—		اخطار اداری



مجله  
پیک سعادت نسوان

شماره ۶ شهریور ماه ۱۳۰۷ - ربیع الثانی ۱۳۴۷ سال اول

۲۴۵

مدارس نسوان گیلان در سال ۱۳۰۶

نبعۀ اول سال ۱۳۰۷ تمام شد و مساتازه موفق شدیم احصائیه مدارس نسوان گیلان را در سال ۱۳۰۶ از اداره معارف تحصیل کنیم .

تحصیل احصائیه يك فتح و موفقیت بزرگی است !

ما از همان روز های اول سال ۱۳۰۷ با اصرار تمام در صدد

تحصیل این احصائیه بر آمدیم و حالا فقط پس از ششماه موفق باخذ

آن شده ایم :

علت موجه این تاخیر در دادن احصائیه بر ما مجهول است !

در مملکتی مثل مملکت ما که اکثریت بزرگ اهالی بی سواد

هستند باید دولت و ملت با کمال دقت مواظب و مراقب باشند چه

نتایجی از اقداماتی که در راه ترویج معارف و رفع بی سوادى

عمومی بعمل آمده است بدست میاید . باین جهت وجود احصائیه در معارف خیلی اهمیت دارد و بموقع ، تهیه شدن آن هم اهمیتش کمتر نیست .

با وجود این ، تحصیل احصائیه از معارف بقدری با اشکالات مواجه شد و ما در اینخصوص باندازه سرکردان شدید که حالا با جرأت موفقیت خود مانرا می توانیم يك فتح بخوانیم

احصائیه معارف نسوان را در گیلان از نظر خوانندگان میگذرانیم و برای برآورد تقریبی میزان ترقی معارف نسوان این احصائیه را با احصائیه که مجله شریفه « فرهنگ » مطبوعه نوشت در سال ۱۲۹۹ منتشر نموده است مقایسه می کنیم .

خیلی باید خوشحال شد که افلا مجله مزبور هر سال یا دوسالی یکمرتبه احصائیه از مدارس گیلان منتشر می نماید والا هیچ مدرکی برای مقایسه ترقی با تنزل معارف گیلان در دست مردم نبود .

اینک احصائیه معهود :

## احصایه مدارس نسوان و ذکور گیلان در سالهای ۱۳۹۹ و ۱۳۰۶

صفحه ۱۳۳

بیک سعادت نسوان

شماره ۶

محل مدرسه	در سال ۱۳۰۶						در سال ۱۳۹۹					
	مدارس ذکور			مدارس اناث			مدارس ذکور			مدارس اناث		
	عدده شاگرد	عدده معلم	عدده مدرسه	عدده شاگرد	عدده معلم	عدده مدرسه	عدده شاگرد	عدده معلم	عدده مدرسه	عدده شاگرد	عدده معلم	عدده مدرسه
رشت	۱۸۲۳	۷۹	۱۰	۱۳۷۰	۹۳	۱۴	۱۴۱۴	۶۵	۱۱	۲۱۹	۱۳	۵
پهلوی	۷۴۴	۳۸	۷	۳۱۸	۱۳	۲	۲۸۲	۱۲	۲	-	-	-
لاهیجان	۴۴۹	۲۲	۶	۱۴۷	۹	۲	۱۷۰	۸	۱	-	-	-
لنگرود	۵۷۸	۳۱	۸	۱۱۶	۸	۲	۱۹۰	۸	۲	-	-	-
فومن و ماسوله و تواج	۲۱۷	۱۱	۵	-	-	-	۹۰	۵	۱	-	-	-
طوالش و تواج	۱۷۳	۹	۴	-	-	-	-	-	-	-	-	-
قصبات و حومه	۱۴۶	۹	۵	-	-	-	۱۳۵	۶	۲	-	-	-
جمع	۴۱۳۸	۱۹۹	۴۵	۱۹۵۱	۱۳۳	۲۰	۲۲۸۱	۱۰۴	۱۹	۲۱۹	۱۳	۵

در سال ۱۲۹۹ یعنی هفت سال پیش در گیلان ۱۹ مدرسه ذکور با ۲۲۸۱ محصل و ۵ مدرسه اناث با ۲۱۹ نفر محصله وجود داشته و در سال ۱۳۰۶ یعنی بعد از هفت سال عده مدارس ذکور به ۴۵ [ غیر از ۵ مدرسه ملل متنوعه خارجه ] و عده شاگردان به ۴۱۳۸ و عده مدارس نسوان به ۳۰ و عده محصلات به ۱۹۵۱ رسیده است .

از اینقرار معارف نسوان از سال ۱۲۹۹ الی آخر سال ۱۳۰۶ یعنی در عرض هفت سال از حیث ازدیاد عده محصلات ۸۵۰ در صد ترقی کرده در صورتی که معارف ذکور در عرض همان مدت فقط ۱۸۱ در صد ترقی کرده و باین ترتیب سرعت جریان ترقی و ازدیاد مدارس ذکور در عرض این هفت سال پنج مرتبه کند تر از ترقی مدارس نسوان بوده است .

احصائیه ذیل از بعضی لحاظ جالب توجه تر است زیرا عده مدارس ملی و دولتی ذکور و اناث را معین می کند :

سال ۱۳۰۶				شرح
مدارس دولتی		مدارس ملی		
عده شاگرد	عده مدرسه	عده شاگرد	عده مدرسه	
۷۷۲	۷	۱۱۷۹	۱۳	مدارس اناث
۳۴۶۱	۳۸	۱۴۶۶	۱۲	مدارس ذکور
۴۲۳۳	۴۵	۳۶۴۵	۲۵	جمع

۲۴۹

در سال ۱۳۰۶ از ۲۰ مدرسه اناث ۱۳ باب ملی و ۷ باب دولتی بوده است و از پنجاه باب مدارس ذکور (مدارس ملل متنوعه و خارجی را هم حساب می‌کنیم) ۱۲ باب ملی و ۳۸ باب دولتی است .

از اینقرار ۶۵ درصد از مدارس نسوان ملی است در صورتی که از مدارس ذکور فقط ۲۴ درصد ملی میباشد .  
از ارقام فوق معلوم می‌شود که در قسمت ترقی معارف نسوان ابتکارات ملی از تشبثات دولتی جلوتر است .

از قرائنی که در دست است از بودجه معارف گیلان باین زودیا  
برای ازدیاد مدارس نسوان وجهی تخصیص داده نخواهد شد .

صرف نظر از يك مدرسه ابتدائی دولتی كه جدیداً از مدرسه دولتی متوسطه نسوان مشتق شده است) و آگسز باین امید بعانیم ، همانطوریکه مدارس ذکور در گیلان در سال ۱۳۰۶ دچار وقفه شده و نسبت بسال ۱۳۰۵ عده آنها روپهمرفته زیاد نشده است ، ترقی مدارس نسوان هم توقف خواهد کرد - باین جهت امیدواری ما در آتیه هم بابتکارات ملی و مدارسی است که از طرف جمعیتها و زندهای ترقی طلب برای نسوان مفتوح گردد .

چنانچه در نتیجه همین مساعی قابل تقدیر ملی بوده است که مدرسه اکابری که فعلاً دارای قریب صد نفر محصله می باشد برای نسوان مفتوح گشته است .

بدیهی است که این اندازه ارتقاء درجه تربیت و معرفت نسوان شهری در گیلان جای مسرت است ولی ترقی معلومات و اطلاعات آن ها وقتی بیشتر مسایه رضایت و خوشحالی می شود که برای بهبودی اوضاع مملکت بکار رود و فقط کدبانوی خانه نباشد و ایتمقصود در صورتی عملی خواهد شد که زن شهری در حیات اقتصادی مملکت



عضو فلج نبوده و در تولیدات شرکت کند و قبل از همه موانع و بدعت های بی اساسی که برای چنین شرکتی وجود دارد بر طرف شود .

مخصوصاً تقدیم به مجله « پیک سعادت نسوان »

## بدختران ایران

ای باد صبا ز لطف برخوان

این قصه بدختران ایران :

آنروز که دختران اوزبک	آزاد شدند همچو مردان
از پرده برون شدند یک یک	مانند گل شکفته خندان
شد گفتگو ای نژاد بابک	ز آن ... چون سیاه زندان
مردم همه شادمان و من تک	از ذکر اسارت تو چندان

شرمنده شدم که گریه کردم ،

یک بود و هزار گشت در دم

### عفت

در شماره اول مجله، تاریخ اردیبهشت تحت عنوان «پاس روح مادرم که هستی وجودم از اوست» منکر عفت و ناموس شدیم و زن را قراول عفت خود خواندیم نه در حقیقت عقیقه، و معتقد شدیم پس از آموختن قراولسی، آزادی نسوان خود بخود ظاهر میشود و در ضمن اختصاص یعنی زناشویی را از مصنوعات بشر فائل شده و نه قانون خلقت.

۲۵۲

اینک میرویم محسناک و مضرات یکه شناسی را از نزدیک تحقیق و تفحص نمائیم.

خانم محترمه - سئوالی که اول وارد خاطر می شود آنستکه: آیا این اختصاص و یکه شناسی بمنفعت زن تمام میشود یا مرد؟ و مقنن اولی طرفداری از زنها نموده یا مردها را دلسوزی کرده؟

بعقیده من با دلالتی که ذیلا نگاشته میشود مقنن روز ازل این قانون را خالص و مخلص بمنفعت زنان وضع نموده.

روزی دو خانم با هم درد دل و شکوه میکردند یکی به دیگری گفت :

خواهر جان بهشت مال مرد ها ، حوریه مال مرد ها ، شراب  
کوثر مال مرد ها ، و الحاصل هر چیز خوب مال مرد ها پس  
زنها چه کاره اند ؟

دیگری جواب داد : وقتی کمیسیون شد برای تعیین  
این همه خوبیه‌ها خدا بود جبرئیل و یغمبر هر سه مرده در بین آنها  
زنی پیدا نمی شد که حفظ حقوق زنها را بنماید ! !

ولی در کمیسیون وضع قانون یکه شناسی ، معلوم می شود زن  
هم اشترک داشته و مثل همیشه نفوذ کاملی بکار برده است ، آری  
خانم ، اگر اختصاص و یکه شناسی نمی بود زن در جامعه مقامی  
پیدا نمی کرده زیرا هر چیز با قیمت و نفیسی برای کمیابی او است ،  
وقتی مرد می توانست بدون مانع و حاجبی از زن استفاده کند ، دیگر  
زن در پیش او قیمتی پیدا نمی نمود . از آن طرف وقتی زن بر حسب  
قاعده و معمول برای هر مرد آزاد می گشت طولی نمی کشد

که کثرت عمل و سقطهای بی دریغی او را از لطافت و ملاحظت محروم داشته دیگر مورد اعتنا نمی شد و در ضمن زود پیر شده ضعیف و ناتوان ، باسخت ترین وضع و پریشانی امرار حیات مینمود .  
 اصرار اختصاص نمی بود ، علقه و علاقه فامیلی وجود خارجی پیدا نمی کرد . در اینصورت تصور کنید یک دختر پس از اولین قاعده مستعد تمتع مردان شده ، از هر طرف می جنبید مورد حمله مردی واقع میشد و اگر از چهار نفر می گریخت قهرا پنجمی او را محکوم بتسلیم می نمود و این حال برای او نهایت پنج الی ده سال بیش دوام نمی کرد ، پس زن از سن ۲۵ الی سی سالگی پیر و فرتوت شده گوشه نشینی و فلاکت را اختیار می نمود .

چنانچه سلسله فواحش با اینکه قانون روز آنها را از تجاوز مصون میدارد و شاید کمتر از آن وقت هم با مرد ها مجالست نمایند ، مع ذلک کم دیده میشود که بیش از پنجاه سال کل مجلس ها و مؤسسه ها شوند . بناء علی ذلک یکة شناسی و اختصاص یکی از بهترین قوانینی است که برای حفظ و نگاهداری زن وضع شده

پس بنام حفظ بقاء و منفعت شخصی، خانمها محکومند این اصل مهم  
جانی یعنی یکه، شناسی و اختصاص را محترم شمرده. با تمام قواء  
خود را بدین خلق متعلق سازند.

آیا مردها هم محکوم به حفظ این قانون هستند؟

از نقطه نظر منفعت البته کمتر از زنها ولی از نقطه نظر مدنیت  
و حفظ آسایش تقریباً مساوی‌اند، زیرا وقتی زن مرد را مال خود و  
مخصوص بخود دانست البته در حفظ آسایش داخلی او بیشتر می  
کوشد.

مطابق مشروحات فوق یکه شناسی با عفت از شرائط حیاتیه شده  
و باید برای پاسبانی و انتظام او همت گماشت،

اما پاسبانی عفت برخلاف آنچه که همه تصور میکنند بدست  
مردان غیرمیسر و چون مرد از تجاوز به عفت و ناموس چندان  
متضرر نمیشود، نمیتوان بطور کلی منتظر تهذیب اخلاق مردان شد،  
پاسبانی عفت در نزد مردان جبر نفس است ولی برای زنان تذکیره  
نفس.



زن گلی را می ماند که در باغ و مرغزار عمومی  
 جلوه گر است، عابرین مطابق فطرت خلقی آنها بخود حق می دهند  
 که از عطر و لطافت آن گل بهره مند شوند، ولی گل در شاخسار  
 غرور خود باید بداند و متنبه باشد که عابر مذکور برای بوئیدن  
 و پژمرده کردن اوست که لمحّه خود را مبهوت جمال و عاشق  
 کمال او کرده، اگر گل سر تسلیم فرود آرد از شاخسار غرور خود  
 کنده شده پس از بوئیده شدن بزمین افکنده شده لگد کوب این  
 و آن خواهد شد و طولی نمی کشد که نه از عطر و کمال او، نه از  
 لطافت و جمال او اثری باقی نمانده مضمحل و پریشان از میان میرود.  
 ولی اگر گل با همان طنازی و غرور در شاخسار خود جلوه  
 کند و اجازه ندهد کسی بگرد او نزدیک شود، عابرین همیشه  
 مبهوت جمال و عاشق کمال او بوده از دور او را تعظیم و ستایش  
 می نمایند.

بنا بر این زن خوب آنست که همه او را تعظیم و ستایش کنند  
 ولی او با آن غرور و مستی تنزل به یک نفر نموده تمام این افتخار



و مباحث را برای او بخواند .

بعقیده من و تصور کلی خیلی کم واقع میشود که زن بواسطه اغوای مردی از پاسبانی عفت خود غفلت ورزد و غالباً این غفلت از طرف خود اوست و اگر زنی اجازه ندهد مردی خارج از ادب به او تکلم کند یا بی مورد و بی سبب به او نزدیک شده در صحبت باز نماید، هیچ مردی جرئت نمیکند نظری بسوی او افکنند.

۲۵۷

هرقدر مرد سویه اخلاقیه اش پست و پائین باشد باز می بینیم که هیچ مجازاتی برای او سختتر از این نیست که در مقابل بیانات دلفریب و اسرارپی درپی او نگاه تحقیرآمیزی مقابله شود ولی بشرط اینکه آن تحقیر، جدی و عقیفانه باشد - غالباً با همان بی اعتنائی اول، مرد منصرف و پشیمان شده راه خود پیش میگیرد و گاهی هم دیده میشود که در مقابل تغییر و رسوائی زن مردان پافشاری کرده از مقصود منصرف نمیشوند و اکثر اوقات بغالبت مرد تمام میشود و سبب تغییر و تشدد خانم نه برای پاسبانی عفت بوده بلکه مقصدی را در پر داشته است . بنا بر این ما معتقدیم اگر زن دارای عزت نفس جدیدیت و منانت

باشد ببارت دیگر فراول خوب و با دیسپلین باشد، اگر کلمه محال  
را استعمال نکنیم لا اقل می توان گفت به ندرت زنی گول مردی را  
خورده عفت خود را تحقیر مینماید

۱۰۰.

## رباعیات

شهر یست پر از همهمه و قالا قیل!  
بهتان و دروغ و غیبت و فحش سبیل!  
خستیم از این همهمه، ایگوش امان!  
مردیم از این زندگی ایمرک دخیل!



آزادی ماست اصل آبادی ما،  
اینست شرافت خدا دادی ما،  
آزاد بزی و لیک بین تا نشود،  
آزادی تو رهزن آزادی ما.

م. بهار

## زن - سعادت و ثروت

بیچیز سعادت را در ثروت پنداشته و گمان میکند هیچ نقصی جز فقر ندارد و یا هر نقصی که در او است از نداری و بیچیزی است. گمان میکند اگر فلاکتی باور و آور شود تنها مال و ثروت میتواند آنرا برطرف سازد.

فقیر با احتیاج خود بامور عدیده تنها خود را محتاج مال دانسته و میگوید:

« اگر ثروت میشد همه چیز بود! »

ما منکر احتیاج مردم بمال و ثروت نیستیم و آنها نیز که در کسب ثروت و تحصیل مال میکوشند ملامت نمیکنیم اما سرزنش ما به آنها نیست که مالداریرا بر هر چیز ترجیح داده و در اینراه حتی حاضرند نفس خود را هم گرو بگذارند و یا بفروشند!

آیا ندیده اند که هزاران جوان ، ایام جوانیرا ببطالت و بیهودگی گذرانده و در پی هیچکار و کسبی نرفته و منتظر مانده اند که زن مالدار را تزویج و از اینراه بثروت برسند.

این قبیل اشخاص گمان مینمایند ، ثروت و دارائی ایشانرا از تمام

رذایل مبرا داشته و در صف ملائکه قرار میدهد!

همینکه دانستند دختری مالدار وجود دارد ولو دارای هزاران عیوب باشد، خود را نثار قدومش نموده و در تزویج او با هم مسابقه میدهند.

اینگونه اشخاص زود از شهرت ثروت افتاده و پردهٔ عدم بصیرت از مقابل دیدگانشان مرتفع و میفهمند که بچه آتشی دامن زده اند و چگونه باید تا آخر عمر در آن بسوزند.

بیچیز شبانه روز در راه کسب معاش تلاش نموده و تصور میکنند اگر چند ساعت از اوقات شبانه روزی را بتفریح و با بسایر امور لازمهٔ زندگانی بپردازد از گرسنگی خواهد مرد و همینکه ثروت بندیرا در آسایش ظاهری دید، از بدی زندگانی خود شکایت کرده و احیانا کلمات ناسزا بزبان جاری میسازد. ولی این نکته را توجه ندارد که ظاهر آراستهٔ مالداران از سعادت و خوعی (غالباً) فرسنگها فاصله دارد. چه بسا مالدارانی یافت میشوند که گرفتار شقاوت یا عدم تجانس زوجة بوده و آرزوی نیل بیک ساعت از ساعات

زندگانی فقرا را دارند،

اگر مالدار را سعادتمند دیدید باید بدانید که سبب سعادت او مال و ثروت او نیست - این عمارات عالیه، کالسه انوبیل، کلفت و نوکر غالب اغنیاء دیدگان شما را خیره نضاید. قدری تأمل نموده، با من همراهی کنید تا شما را به داخل این عمارات راهمائی نمایم.

۲۶۱

ملاحظه نمائید این عمارت چقدر با شکوه است، در واقع قصر مهمی است که عمارت نامیده شده - آن باغچه ها، حوض ها، فواره ها و درختان ظریف را تماشا کنید - قدری آنطرفتر کلاه فرنگیها و آلاچیقها را ببینید، آن حیاط وسیع و سنگفرشهای گوناگون را بنظر آورید - حال که خوب این مناظر نظر شما را جلب و خیره نمود باز حوصله کرده و چند قدم فراتر گذارید - آن کلفتها و غلام بچه ها را مشاهده نمائید که چگونه آراسته و موثر بوظایف خود اشتغال دارند - آن نوکرها و پیشخدمتها را ملاحظه کنید که با چه طرز لباسی آرایش شده اند!

اکنونکه همه این خصوصیات را متوجه شدید البته خواهید گفت که صاحب این عمارت و این کوکبه و جلال کیست و چه اندازه خوشبخت و سعادت مند است ! ؟

ولی تعجیل نکنید با من تا داخل اطاقها همراهی نمائید تا صاحب خانه را بشناسیم .

ها ! آن جوان خوش هیكل و خوش لباس که بر کرسی مخمل نشسته و باروئی ترش غرق مطالعه روزنامه است، صاحب ظاهری این خانه و جلال و حشمت است - شاید تصور کنید که بی اندازه سعادت مند و با کمال راحتی روزنامه میخواند ! ؟

آیا اینطور است ؟

قدری آنطرفتر، اطاق توالت را ملاحظه نمائید . این خانم زیبا که مشغول آرایش و تزئین خودش است ، زوجه آن جوان و بانوی خانه است - البته یقین خواهید نمود که سر منزل سعادت همین خانه است ؛ جوانی ، ثروت ، بانوی رعنا و هر چیز خوب در این خانه برای صاحبش فراهم است .



اما زود قضاوت نکنید !

این خانم زیبا و این جوان رعنا نسبت بهم هیچگونه علاقه و محبتی ندارند زیرا زناشوئی این دو نفر ، محض ثروت خانم و اصرار والدین جوان بوده و این جوان کاملا مطیع و تابع اوامر و نواهی خانم است و غالبا آتش نزاع و مشاجره بین این دو رفیق زندگانی مشتعل است . سایر مفسد اخلاقی که در نتیجه این زناشوئی اجباری بمنصه ظهور میرسد ، عفت قلم مانع از تحریر است .

حالا شما تصور میکنید که جوان مشغول مطالعه روزنامه است یا چیزیکه ادراک نمیکند همان مسطورات روزنامه است ، او در کمال بدبختی و بیچارگی بسر می برد در صورتیکه او را سعادتمند میدانستید ... پس معلوم شد که ثروت سبب سعادت نبوده و فقر موجب شقاوت نمی باشد .

انسان قادر است حیات خود را با مقدار کمی از ثروت تامین نماید ولی بهیچوجه توانا نیست که با ملیونها هستی سعادتمند شود .  
محور سعادت و بدبختی در هر خانواده زن است و بس .

اگر زن عاقله ، مدیره و دوستدار شوهر شد ، ابواب سعادت  
بروی شوهر و خانواده باز است و تمام نفراتیکه در سایه سعادت  
آنزن بسر میبرند خوشبخت و سعادتمندند .

این چنین زنانرا در هر کجا یافتید تعظیم و تکریم و اجلال  
نموده و همه هستی و موجودیت خود را نثار فدومش سازید و چنانچه  
زن جز این شد ابد امیدوار نباشید که سعادتمند خواهید گردید .  
برای آسایش خود و افتخار بشر زنرا بتحصیل وا دارید، دانشمند  
و عالمه اش نمائید ، خود و عقلش را تقویت کنید که خانه شمارا  
آبادان و مؤن اجتماعی شما را بلند و عالیمقام خواهد نمود .

از تمام مقدمات این نتیجه حاصل است که : « سعادت در فقر  
و غناء نیست بلکه سعادت در داخله منزل افراد یافت می شود و تابع  
علاقه افراد يك خانواده است نسبت بهم و بالاخص تابع اخلاق زن  
است که مادر خانواده و رئیس خانه و مصدر سعادت و متفاوت است» .

جرجی زیدان<sup>۱</sup>

## روزنامه دیواری عملی شد

همین يك نتیجه هم اگر دوام پیدا کند و بتدریج اصلاح شود برای پاداش انتشار با زحمات زیاد این مجله را منتشر می کنیم کافی است .

پس از انتشار شماره اخیر مجله ما و قرائت مقاله که راجع

۲۶۵

بروزنامه های دیواری درج شده بود کارکنان مدرسه « پیکسعادث

نسوان » و مدرسه « سعادت نسوان » روز نامه دیواری را بین شاگردها عملی کردند .

مطابق دستوری که نوشته بودیم در این دو مدرسه تقریباً مرتباً

ماهی یکمرتبه روزنامه دیواری برای قرائت عموم شاگردها از « طبع خارج میشود » .

با نظر بعلاقه که در نتیجه تشویقات خودمان داشتیم، مطالعه چند

شماره را که تاکنون منتشر شده است و فقط محصولات این مدرسه

در بحث هدایت معلمات خود مقالات آنرا نوشته و تنظیم کرده اند ،

از کارکنان مدرسه تقاضا کردیم و خیلی متشکریم که تقاضای ما را

حسن استقبال کردند .

هر کار تازه دارای نواقص می شود ، و هر گاه این چند شماره روزنامه دیواری نواقصی نداشتند ، این یک چیز غیر طبیعی میشد . البته این نواقص را باید بتدریج رفع کرد و برای این مقصود است که ما تمام نواقص را که بنظر ما میاید از نظر قارئین و مباشرین انتشار روزنامه های دیواری میگذرانیم :

۲۶۶

البته ورزش فکر افراد در اطراف مسائل غیر محسوس و عمومی مثل فواید اتحاد و امثالهم مفید است ولی در این ورزش نباید بحدی افراط شود که برای مسائل عملی و لازم زندگی جائی باقی نماند . این اصل بنظر ما در تنظیم مقالات کمتر مراعات شده است . باید معلمات فکر کردن عملی و نوشتن را به بچه ها یاد بدهند و برای این ، باید اول خود شان طفل بشوند و مثل طفل فکر کنند و آنوقت بتدریج آنطوریکه باید فکر و اطلاعات طفل را نمو بدهند نه اینکه افکار ساخته و پرداخته آدم های بزرگ را یکمرتبه بطفل تحمیل کنند .

خیلی از مقالات این چند شماره روزنامه دیواری را با وجود اینکه اطفال خودشان نوشته اند نمی فهمند. برای اینکه این افکار به آنها ساخته و پرداخته تحمیل شده است و برای آنها طبیعی نیست. عیب ندارد که اطفال راجع بقضایای بزرگ قضاوت کنند ولی بهتر آنست که آنها را بگذاریم با فکر طفلی و با زبان خودشان حرف بزنند و بعد آنها را اصلاح کنیم.

۲۶۷

باید بمقالات منتشره جنبه عملی داد و کم کم به بیچها یاد داد، بمر چیزی بنظر تدقیق نگاه کنند و چیز بد را بی سر و صدا قبول نکنند و متأثر بشوند و تأثر خودشانرا بزبان و قلم بیاورند.

مثلا ضمن صحبت با کارکنان ایندو مدرسه ما شنیدیم که در یکی از آنمدارس بیچهها راجع بانبار آب و وضع آب خوردن در مدرسه از معلمات سؤال میکردند.

چقدر خوب میشد اگر می گذاشتند در اینمورد و امثال اینموارد بیچه ها عقیده خودشانرا بهمان زبان ساده بنویسند و نوشته های آنها را رد نکرد، فقط مواظب بود دیسپلینی که به نفع پیشرفت تحصیل



آنها است مختل نشود.

خیلی خوب میشد اگر معلمات در روزنامه‌های دیواری مسابقه‌هایی می‌گذاشتند و مسائلی که حل آن در دسترس فکر اطفال باشد مطرح می‌کردند و جوایز کوچکی معین می‌نمودند و اگر وجه این جوایز را صندوق مدرسه هم بدهد مالا و منا فقط قایده می‌دهند.

۲۶۸

این روزنامه باید قوه ابتکار بچه‌ها را تقویت دهد و برای این، باید سعی کرد که آنها در موقع نوشتن خود را در قید سجع و قافیه نیندازند و بهر زبانی که می‌توانند فکر خود را برشته تحریر در آورند و بعد اصلاح انشائی و املائی آن آسان است و مقصود عمده ورزش فکر است نه ورزش انشائی و املائی زیرا که در این قسمت دوم دیکته‌های توی کلاس بقدر کفایت بانها خدمت می‌کند. عجب‌النا بطور عموم این است نظریات ما و باید فراموش نکرد که خیلی مطلوب است اگر هیئت مدیره روزنامه دیواری اکثراً از خود محصولات باشند.



## مکتوب از داخله

« توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند »

حافظ

یکی از خواهران دور افتاده من که سالها است ترك يار و ديار گفته و در مالك خار چه بسر ميبرد ، يكسلسله مكاتيب در صفحات «بیک سعادت نسوان» منتشر مي سازد كه براي زنان و دختران ايراني خيلي نازگي دارد و هر دفعه جالبتر از دفعه پيش ميشود

من در اين مكاتب كه خيلي دلچسب است يكروحي ميبينم كه فسي نفسه حاكي از يكجريان عمومي است ، من ميخواهم در اطراف اين نكته افكار خود را تمرکز دهم باصطلاح ميخواهيم اين موضوع را تجزيه و انتقاد كنم ، چنانكه گفتم اين روح در همه اين مكاتبها ديده ميشود ؛ در مکتوب اول خود خواهر دور افتاده ميتويسد ، ... در عوض ، چيزهاي ديگري هست كه مرا پابند کرده است «همين كلوبي كه ديروز در آن حضور داشتم یکی از آنها است » باز در شماره اخير هينگارد ؛ « بقول بمعنی ها در اين اول عمر ، انزوا گزيده و خود را از هر گونه لذتي محروم کرده و

قطعا با پسر ممشغول گردیده ام».

خوب، خواهر عزیز، شما که با اصول محافظه کاری و موهومات در مبارزه اید شما، که عقیده دارید حتی در استعمال لغات و عبارات هم نباید محافظه کاری کرد، چگونه راضی شده اید این عبارات از زیر قلمتان بیرون بیاید؟ اگر من از مملکت خود خارج شدم و بیک ممالک و مکانهای بهتر از موطن خود رسیدم و خیلی از چیزها و وسائل اینممالک توجه و علاقه مرا بخود جلب کرد و دیگر فکر و سلیقه و ذوق من از حیات مملکت پدری گریزان و متنفر شد و با خود عهد کردم دیگر بانجا برنگردم مگر وقتی که وسایل رفیع احتیاجات و ذوقیات من فراهم شد، آنوقت شما بمن چه خواهید گفت؟ شما مرا محافظه کار و با ترقی پرور- خواهید نامید؟- شما خود میدانید-

ولی من چنین شخص را محافظه کار میدانم .

من کاری با استعمال لغت محافظه کاری ندارم فقط این را میفهمم

که هر کس فقط به سیر و تماشای دنیا در حال بیطرفی بسر ببرد و نتواند برده اوام و عجز را بدرد و در حیات جامعه معاصر خود

دخالت و شرکت کنند محافظه کار و ضعیف است .

خواهر عزیز ! چگونه يك كلوب و يا يك تاتر و تماشا خانه و  
يا كتابخانه شما را ميتواند مادام العمر پابند كند و از ياد و مساعدت  
بخواهان محروم خود غافل سازد . باز صد رحمت به بلبل شيراز  
كه ميگفت :

۲۷۱

دست از دامنم نسيد ارد      خاك شيراز و آب ركناباد .

وقتي كه در اين كلوبها و كتابخانهها ميرويد ، آيا هرگز نشده است كه  
در خود يك خجلك و شرمساري احساس كنيد كه در ايجاد و تاسيس  
آنها شما هيچ شركت و دخالتي نداشته و از آن استفاده ميبريد ؟  
آيا خودتان را مثل پيچكهاي روي درخت كاج نمي بينيد كه  
بوسط آن مواد حياتي گرفته و شاداب و سرسبز ميشوند ؟

من مخالف كلوبها و تماشاخانهها و مزايای مدنی خارجه نیستم،  
من نمیتوانم بگویم، من آرزوی دیدار چنین جاها را ندارم، اما میخواهیم  
بگویم که من هم باید در ايجاد این قبیل مؤسسات سهمی داشته باشیم و  
ما هم اگر این مؤسسات را داشته باشیم و برای خود تهیه نمایم

آنوقت ما هم یقیناً خود را در همانجا می‌کشیم .  
احساس می‌کنیم .

متأسفانه نه این مسئله امروز یک مسئله و جریان عمومی است ،  
بسیاری از جوانان و قوای شهر خیز معنوی مملکت ما میل زیاد  
دارند که بممالک اروپائی مهاجرت کنند و اگر توانستند در آنجا  
بسر بپرند و دیگر برنگردند .

روح بدینی (پسی‌بزم) امروز سراسر طبقات منوره ما را فرا گرفته و آنها را  
بضعف و عجز سوق میدهند .

وقتی در ممالک خارجه بسر میبردم ، یکی از دوستان پس از یک سلسله صدماتی  
که در ایران کشیده ، او هم بخارجه آمده برای من نقل کرد که پای  
خود را از سرحد ایران آنطرف گذاشتم و یک تف انداختم و یک لعنت  
هم نمودم و عهد کردم دیگر باین سر زمین برنگردم .

من حق بجوانان منور الفکر میدهم که وضعیانشان خیلی بد است  
قوای معنوی و انرژی خود را کاملاً نمیتوانند بکار بندازند و اغلب  
نان خالی هم برای سد جوع بدست نمی‌آورند ، یا باستعمال افیون

و آلکل مجبور خواهند شد و با افتخار خواهند نمود اگر خود را از این ورطه خلاص کنند اقلای جانی سلامت میبرند .

اما این علاج قطعی و عقلانی نیست، من نمی‌گویم که از آمدن و رفتن يك فرد از سختی حیات ورنج کشیدن يك نفر آدم، کارها اصلاح میشود اما باید به این فکر و جریان را کند و این یاس و افسردگی را در روح جوانان کشت، باید این افراد را بطرف حیات و مبارزه حیاتی و عمل سوق داد .

۲۷۳

من اگر با اصطلاح، علوم اولین و آخرین را در کله خود جمع کنم ولی بسورد عمل نگذارم و از تجربیات خودم بدیگران نیاموزم و یاد در سرنوشت و حیات اجتماعی دخالت نکنم با کتابخانه پر از کتب فلسفی و علمی فرقی نخواهم داشت.

من مخصوصا باین نکته اشاره کردم که این فکر « گریز از مرکز » در جوانان ایرانی خوب نیست و با مفکورات معاصر بشماری مطابقت ندارد، اگر همه بخواهند باین خیال بیفتند و به ممالک خارجه بروند، آنوقت مدنیت و ترقی ایران را که تامین خواهد



کرد؟ - اگر این اشخاص میخواهند بشینند که «مرور زمان» و «تدریج» ایران را پایه ملل و ممالک متمدنه برساند بدون اینکه کسی دخالت نماید «خودش درست بشود» من به برادران و خواهران خود مزده بدهم که خودش درست نمی شود، مرور زمان ما را به سر منزل سعادت نخواهد رساند - متأسفانه مرور زمان همیشه منجر بترقی و پیشرفت نمی شود. مرور زمان ای بسا ممالک و دول را از صفحه تاریخ محو کرده است، مرور زمان فینیقیه و کارتاژ و آشور و بابل را از میان برده است، مرور زمان وقتی بترقی و پیشرفت منتهی می شود که مردمان و انسانها هم در طبیعت و جامعه دخالت و شرکت نمایند.

این است که عزیزم کلوب شما خیلی چیز کوچکی است که بتواند شما را پابند نماید. شما که یک نفر معاصر هستید نباید پابند کلوب شوید. شما باید در سر زمین خود وبا دست خواهران خود هزارها از این کلوبها تاسیس نمایند

آقابان متمولین و پول دارهای ایران هم پابست قمارخانه و مست



«مونت کارلو» گردشگاه‌های سویس و رقص و مغازله با خانمهای پاریس هستند. اما شما که خود را معاصر و جوان میدانید نباید رفتار آنها را برای خود سرمشق قرار دهید.

قدیمی‌ها می‌گفتند که انسان وقتی می‌خواهد بمیرد پیش خود فکر می‌کند چه خدمت و کاری را در راه خدا انجام داده است، وقتی که گناه و ثواب خود را می‌سنجد آنوقت می‌تواند خود را مستحق بهشت و یا لایق جهنم بداند.

امروز یکنفر آدم معاصر و خود شما لابد در پیش خود فکر می‌کنید که من در این حیات پر صدا و مخلوط بشری چکاره بوده و چه کرده‌ام؟

فرض کنید گفتید، مدرسه رفتم، بازی کردم، بزرگ شدم، شوهر کردم بچه زانیدم همیشه بکلوب و فرائت خانه رفتم، خواندم و تماشا کردم - بسیار خوب - در مقابل چه کاری چه تغییری و چه دخالتی در حیات بشری کردند؟ -

اگر جواب شما هیچ باشد آیا خنجالت آور نیست؟

این است که من این فکر و نظریه شما را نمی‌پسندم مگر نه که شما بمن بگوئید پابست‌های دیگری دارید و نمی‌توانید آنها را رها کنید .

دنباله و نتیجه منطقی این نظریه و فکر شما لابد و حتما منجر به « انزوای » شما خواهد شد که در مکتوب سوم اشاره کرده‌اید . من راجع باین انزوا و افسردگی که در اثر فوت همسر عزیزتان بیش آمده است عجالنا چیزی نمی‌نویسم .

بقیه صحبت ما بماند تا شماره بعد

شکفته



## رباعی

چون تیشه مباش جمله بر خود مژاش  
 چون زنده ز کار خویش بی بهره مباش  
 تعلیم زاره گیر در عقل معاش  
 چیزی سوی خود میکش و چیزی می‌باش

احمد جامی

## اطلاع

هر کس هشت نفر مشترک نقد بداره معرفی نماید برای خود او یکسال مجانی مجله فرستاده میشود  
۱- نمایندگان ما:

رشت- جناب آقا میرزا محمود حریری اصلی راسته بزازها  
پهلوی - جناب آقا میرزا محمد علی فرنودی  
لاهیجان - جناب آقا میرزا عباس کدیور  
لنگرود- جناب آقای محقق

۲۷۷

۲- قزوین - جناب شاهزاده عبدالصمد میرزا کام بخش  
پاریز کرمان - جناب آقا میرزا حسین صفاری رئیس محترم پست  
۳ - از سایر بلاد ایران مستقیماً بدفتر مجله مراجعه شود تا  
نمایندگان خود را معرفی نمائیم  
۴ - محل تکفروشی در رشت: کتابخانه شرافت - راسته زرکرها  
دفتر مجله

## قابل توجه مدیران محترم جراید و مجلات مرکز و ولایات

قرائتخانه اسلامیة جهرم<sup>۲</sup> که متجاوز از ششماه است برای تشخیص  
اذهان و تنویر افکار و توسعه معارف این نقطه مجانا مفتوح  
شده است از مدیران محترم جرائد و مجلاتیکه علاقمند به  
ترقی ابناء وطن عزیز هستند توقع دارد اهالی جهرم را به  
ارسال یکنمره از ارسال مطبوعات خود بجاده مدنیت سوق دهند  
مؤسس و مدیر میرزا ابوالفضل صادقی

## اخطار اداری

با این شماره سال اول مجله تمام شد. از مشترکینی که با تقاضای کتبی، مجله بنامشان ارسال شده تقاضا داریم وجه اشتراك خود را بفرستند.

اینک وارد مرحله دوم میشویم.

سال دوم مجله دارای مزایا و مندرجات سودمندی است.

پس از قرائت، مواهید ما ثابت میشود.

سال دوم مجله بدون ارسال وجه اشتراك برای کسی فرستاده نخواهد شد

بهای سال دوم در همه جا پانزده قران است

دفتر مجله



عنوان مشترکین

---

## یادداشت‌های (۶)

۱- جورجی زیدان (*Jurji Zaydan* ۱۸۶۱-۱۹۱۴)، در بیروت به دنیا آمد؛ در یک خانواده‌ی طبقه‌ی متوسط مسیحی ارتدکس. گرچه به دانشکده‌ی پزشکی رفت، اما کشش‌اش به روزنامه‌نگاری چندان بود که در نوجوانی به آن حرفه روی آورد. از پیشگامان بیداری و تجدد دنیای عرب بود و بر آموزش و پرورش، به ویژه آموزش نسوان تاکید و ویژه داشت. از همین رو از جریان‌های سیاسی‌ای که بنیان فلسفی استواری نداشتند و به امر آموزش فرهنگی مردم کم بها می‌دادند، فاصله می‌گرفت. یک چندی در سوریه زیست و سپس در قاهره. در حلقه‌های روشنفکری هر دو شهر سرشناس شد. چندین کتاب درباره‌ی تاریخ دنیای عرب نوشت. از نخستین نویسندگان معاصر عرب به شمار می‌رود که «به سبک نویسندگان اروپایی موضوعات تاریخی و علمی اسلامی را به صورت داستان (رمان) انتشار داد و اکثر این داستان‌ها به فارسی ترجمه شده است.» الکساندر دوما، والتراسکات و نیز چارلز داروین از نویسندگان و اندیشمندانی بودند که بر وی تاثیری ماندگار گذاشتند. از مهم‌ترین کتاب‌های او *تاریخ تمدن اسلام* در پنج جلد و *تاریخ فراماسونری* است.

دایره المعارف لاروس،

<http://www.larousse.fr/encyclopedie/litterature/Zaydan/178096>

لغتنامه‌ی دهخدا،

<http://www.loghatnaameh.com/dehkhodaworddetail-2c00191ceeed41da8013737d6d1117fb-fa.html>

۲- درباره‌ی *قرائن‌خانه اسلامیة جهرم* سندی روشنگر در دست است که چکیده‌ی آن را در زیر می‌آوریم:

«مستدعیم مقاله‌ی ذیل را برای استحضار هموطنان مخصوص مدیران محترم جراید به نام خدمت به معارف در روزنامه‌ی ملی خود امر به درج فرمایید. جای هیچ تردید و شکی نیست که ترقی و تعالی ایران کنونی جز به تعمیم و تزریق علم و معارف امری مستحیل و غیر ممکن است... هر فردی از افراد باید در بسط معارف و علوم بذل جهد نموده تا بتواند از عهده‌ی جهال تقلیل و به عهده‌ی منورین افزوده کند. بنابراین هر انسانی که خیر خواه توده‌ی ملت باشد موظف است در حدود مکنت خود برای اجرای امر فوق کمال سعی و کوشش را ابراز داده تا بتوان به حسن آتی‌ه‌ی وطن عزیز امیدوار شده و به طور راستی ترقی آن را انتظار داشت. شهر جهرم که ... به طور تقریب مسکن (۳۰) هزار نفوس است تا کنون از داشتن یک باب قرائن‌خانه که بهترین وسیله‌ی انتباه و بیدار کردن ملت است بی‌بهره بود. تا مدتی قبل که به کمک و مساعدت معنوی معارف دوست یک باب قرائن‌خانه‌ی مجانی عمومی پس از تهیه‌ی مقدار مهمی لوازم از اثاثیه و کتب علمی

- اخلاقی - رمان مفتوح شده و همه روزه بلااستثناء از دو به غروب تا سه و نیم از شب برای استفاده‌ی هموطنان مهیا و گشوده است. واضح است یک نفر موسس بیچاره‌ی این قرائتخانه پس از تحمل خسارات و تصدی زحمات از تدارک لوازم و مخارج یومیه قادر بر مشترک شدن مطبوعات عام‌المنفعه برای مطالعه‌ی ابناء وطن عزیز خود نخواهد بود از آقایان مدیران محترم جراید و مجلاتی که سرلوحه‌ی آمال آنها اشاعه‌ی معارف و ارتقاء ابناء وطن است تمنا می‌شود که نسبت به اهالی بیچاره‌ی دور از مرکز جهرم بذل مساعدت فرموده و به ارسال یک نمره از مطبوعات خود آنان را رو به جاده‌ی مدنیت سوق دهند.

آدرس: جهرم، قرائتخانه اسلامیه». برگرفته از روزنامه / اطلاعات، ۳ مرداد ۱۳۰۷، ص ۴.  
مسعود کوهستانی‌نژاد، قرائتخانه‌های ایران، ۱۳۸۲. صص ۸۴ و ۸۵



**غلط‌نامه**  
**پیک سعادت نسوان شماره‌ی ۱**

خط	صفحه	درست	نادرست
۹	۲	اعراض	اعتراض
۴	۲	به استظهاری	باستظهاری
۴	۲	به مساعدت‌های	بمساعدت‌های
۱۵	۲	بی‌نیاز	بینیاز
۱۵	۲	قسمت‌هایی که	قسمت‌ها نیکه
۱۷	۲	به معرض	بمعرض
۲	۳	به مقامات	بمقامات
۶	۳	به معارف	بمعارف
۸	۳	به اقدامات	باقدمات
۱۲	۳	به نگارش	بنگارش
۱۶	۳	به شاهراه	بشاهراه
۶	۴	لایق	لاق
۱۰	۴	به عقیده	بعقیده
۱۲	۴	به جهت	بجهت
۱۵	۴	به یکدیگر	بیکدیگر

۱۲	۵	مادر و پدر	مادر ۹ پدر
۱	۶	به جای	بجای
۸	۶	خردسال	خوردسال
۸	۷	رعایت کنیم	رعایت کنم
۵	۸	التفاتی	انتفاتی
۱۲	۸	به رایگان	برایگان
۱۲	۸	به رایگان	بریگان
۱۶	۸	مزین	مزمین
۱۳	۹	نخواهند	نخواهید
۳	۹	به جهاتی	بجهاتی
۱۳	۹	به هر	بهر
۱۳	۱۱	پریوشی	پرپوشی
۳	۱۱	ای فرزند	ایفرزند
۱۶	۱۱	بیند	به بیند
۱	۱۴	ننموده	نه نموده
۲	۱۴	به کدام	بکدام
۲	۱۴	به کجا	بکجا
۴	۱۴	به من	بمن
۶	۱۴	به کشیدن	بکشیدن

۱۸	۱۴	به خارجه	بخارجه
۱۸	۱۴	به تو	بتو
۳	۱۵	به اروپا	باروپا
۴	۱۵	به نوع	بنوع
۱۰	۱۵	تمدن	بمدن
۱۰	۱۵	به آنها	بانها
۱۷	۱۵	عدم علم و آگاهی	عدم و علم و آگاهی
۷	۱۶	آمدنه	آمدند
۷	۱۶	ترقیات	قرقیات
۱۱	۱۶	به اشکال	باشکال
۱۱	۱۶	جهت	ججهه
۱۳	۱۶	به هم	بهم
۱	۱۷	به یک	بیک
۹	۱۷	دانسته	دانته
۱۰	۱۷	به اجتماع	باجتماع
۱۴	۱۷	این موقع	اینموقع
۱۷	۱۷	اختصاصی	احصاصی
۴	۱۸	به جریان	بجریان
۸	۱۸	وزد و خورد	وزدو و خورد

۱۴	۱۸	به فرمان	بفرمان
۱۴	۱۸	به غنیمت	بنعمت
۱۷	۱۸	خصوصی	خصوص
۸	۱۹	صنعتی	صنعتی ۲
۱۰	۱۹	متناسب	متساب
۱۸	۱۹	به وضعیت	بوضعیت
۱۲	۲۱	جهالت	جهلت
۱۷	۲۱	به رشته	برشته
۱	۲۲	کمینه	کینه
۷	۲۲	به حدی که	بحدیکه
۱۲	۲۲	از آنی که	ازانیکه
۲	۲۳	زندگی	زنده گی
۳	۲۳	به طریق	بطریق
۱۰	۲۳	به فکرهای	بفکرهای
۱۰	۲۳	به همان	بهمان
۱۰	۲۳	به همین	بهمین
۱۳	۲۳	پس	بس
۴	۲۴	جگر گوشه گان	جگر گوشگان
۶	۲۴	به عقیده	بعقیده

۱۸	۲۴	کلنگ‌وار	کلنگ‌وار
۱	۲۵	به آن‌ها	بانها
۴	۲۵	زندگی	زنده‌گی
۴	۲۵	به ما	بما
۸	۲۶	مسئله	مسئله
۸	۲۶	نویسندگان	نویسنده‌گان
۱۳	۲۷	لیاقت‌مند	لیاقتمند
۴	۲۸	زن را	زنها
۶	۲۸	به این	باین
۱۰	۲۸	عالی‌قدر	عالی‌قدار
۲	۲۹	اطلاع را	اطلاعرا
۳	۲۹	به آن‌ها	بانها
۹	۲۹	به حقوق	بحقوق
۱۴	۲۹	هنگامی که	هنگامیکه
۱۱	۳۰	یعنی	اعنی
۱۲	۳۱	این مملکت	اینمملکت
۳	۳۲	خواهند شد،	خواهند شد)

غلطنامه

پیک سعادت نسوان شماره‌ی ۲

خط	صفحه	درست	نادرست
۵	۳۴	بی منطق	بیمنطق
۷	۳۴	بینند	به بینند
۱۲	۳۴	به انتخاب	بانتهاب
۷	۳۴	به ما	باما
۱۷	۳۴	به این	باین
۸	۳۵	مقالاتی است	مقالات است
۸	۳۵	کرپ دوشین	کرب دوشین
۱۵	۳۵	به زبان	بزبان
۱۷	۳۶	به این جهت	باینجهت
۱۵	۳۶	به هر	بهر
۱۷	۳۶	پیش رفتن	پیشرفتن
۵	۳۷	به حال	بحال
۱۳	۳۷	به این	باین
۱۳	۳۷	به تحمل	بتحمل
۳	۳۸	به معنی	بمعنی



۴	۳۸	به مملکت	بمملکت
۴	۳۹	به اولاد	باولاد
۱۱	۳۹	به وطن	بوطن
۱۱	۳۹	بی قید	بیقید
۷	۴۰	به عهده	بعهده
۱۰	۴۰	به زبان	بزبان
۱۱	۴۱	به علم	بعلم
۱۶	۴۱	به اروپا	باروپا
۹	۴۲	من هم	منهم
۱۷	۴۲	به محض	بمحض
۱	۴۳	به او	باو
۲	۴۳	بین	به بین
۶	۴۲	مترسم	مرتسم
۵	۴۴	به این	باین
۸	۴۴	به اهمیت	باهمیت
۱۶	۴۵	به تقویت	بتقویت
۶	۴۶	به تجربه	بتجربه
۱۳	۴۵	به امراض	بامراض
۱۷	۴۶	به قدر	بقدر

۳	۴۷	به همین	به‌همین
۹	۴۷	به مسئله	بمسئله
۱	۴۹	به طفل	بطفل
۲	۴۹	به تحلیل	بتحلیل
۱۰	۴۹	آنجائی که	آنجائیکه
۱۵	۴۹	زمانی که	زمانیکه
۷	۵۰	به مکیدن	بمکیدن
۹	۵۰	به طیب	بطیب
۸	۵۱	به چه	بچه
۵	۵۲	این‌هایی که	اینهائیکه
۶	۵۴	بینند	به بینند
۳	۵۶	متر مکعب	مطر مکعب
۱۱	۵۷	شرارت‌ها	شراتها
۱۰	۵۹	ترتیباتی که	ترتیباتیکه
۴	۶۰	این موقع	اینموقع
۱۶	۶۱	خویش را	خویشرا
۱۷	۶۱	به جریانات	بجریانات

**غلط‌نامه**  
**پیک سعادت نسوان شماره‌ی ۳**

خط	صفحه	درست	نادرست
۴	۶۶	الکلیات	آلکلیات
۱۶	۷۰	موقعی که	موقعیکه
۱۷	۷۰	«نو شویم»	«نوشیم»
۸	۷۱	حقیقت را	حقیقترا
۴	۷۱	مبارزاتی که	مبارزاتیکه
۴	۷۴	به اطفال	باطفال
۱۲	۷۴	به بازی‌ست	ببازیست
۱	۷۵	طفل را	طفرا
۱۱	۷۵	به همین	بهمین
۱۲	۷۵	به تمام	بتمام
۱۲	۷۵	به بازی‌ست	ببازیست
۱۲	۷۵	به مجاری	بمجاری
۱۷	۷۷	به اندک	باندک
۸	۷۷	به اصطلاح	باصطلاح
۱۱	۷۷	به ذلت	بذلت

۱۷	۷۷	به مدرسه	بمدرسه
۹	۷۸	خانم‌هایی که	خانم‌هائیکه
۳	۷۹	به اشکال	باشکال
۷	۷۹	به اینگونه	باینگونه
۱۴	۷۹	به مردمان	بمردمان
۱	۸۰	به یک ماه	بیکماه
۸	۸۰	به روزه	بروزه
۹	۸۰	به کم	بکم
۱۰	۸۰	یهودی‌هایی که	یهودیهائیکه
۱۰	۸۰	به فلسطین	بفلسطین
۱	۸۱	به توحید	بتوحید
۱۲	۸۱	به موجب	بموجب
۱۳	۸۱	به آسمان	باسمان
۸	۸۲	به کار بسته	بکار بسته
۸	۸۴	موقعی که	موقعیکه
۱۵	۸۴	به دستجات	بدستجات
۱۲	۸۵	به مردم	بمردم
۵	۸۶	به کره	بکره
۱۰	۸۶	به هیئت	بهیئت

۱۳	۸۶	به زمین	بزمین
۹	۸۷	به احساسات	باحساسات
۱۵	۸۸	به موافقت	بموافقت
۶	۸۹	به خانه‌داری	بخانه‌داری
۱۴	۸۹	به مراتب	بمراتب
۱۵	۸۹	نسوانی که	نسوانیکه
۱۵	۸۹	دیگری را	دیگریرا
۵	۹۰	به ملت	بملت
۱۵	۹۰	به مدرسه	بمدرسه
۱۷	۹۰	به شاهراه	بشاهراه
۱۵	۹۱	وقار	وقر
۲	۹۲	به اسیری	باسیری
۶	۹۲	به زن	بزن
۱۴	۹۲	به مقایسه	بمقایسه
۲	۹۴	به معشوقه	بمعشوقه
۵	۹۴	به دوست	بدوست
۶	۹۴	به وعده	بوعده
۱۲	۹۵	به یک ماه	بیکماه
۵	۹۶	فجایعی را	فجایعیرا

۹	۹۶	این قبیل	اینقبیل
۱۰	۹۶	این مکتوب را	اینمکتوبرا
۱۶	۹۶	توانی رسید	کماهی رسید



غلطنامه

پیک سعادت نسوان شماره‌ی ۴ - ۵

خط	صفحه	درست	نادرست
۳	۹۸	به همین	بهمین
۴	۹۸	به خرج	بخرج
۲	۹۹	این را	اینرا
۱	۱۰۰	این قسم	اینقسم
۳	۱۰۰	به سن	بسن
۱۴	۱۰۰	به فحشاء	بفحشا
۱۶	۱۰۱	کاری را	کاریرا
۴	۱۰۲	به درک	بدرک
۷	۱۰۲	به جریانات	بجریانات
۱۰	۱۰۲	به این گونه	باینگونه
۷	۱۰۲	به دلخواه	بدلخواه
۴	۱۰۴	سهل را	سهلرا
۷	۱۰۴	به مساعدت	بمساعدت
۱۵	۱۰۴	طفل را	طفلرا
۹	۱۰۵	اشیایی که	اشیائیکه
۱۴	۱۰۴	به ماشین	بماشین

۳	۱۰۶	به حقایق	بحقایق
۱۶	۱۰۷	به او	باو
۹	۱۰۸	به شکستن	بشکستن
۷	۱۱۰	به کره	بکره
۱۵	۱۱۰	برف‌هایی که	برف‌هاییکه
۲	۱۱۱	فضایی را	فضائیرا
۳	۱۱۱	یک میلیون	یکمليون
۵	۱۱۱	به مسافت	بمسافت
۱۱	۱۱۱	طیاره‌هایی که	طیاره‌هاییکه
۱۲	۱۱۱	فرسخ را	فرسخرا
۱۳	۱۱۱	به کره آفتاب	بکره آفتاب
۱۵	۱۱۲	ذخایری که	ذخایریکه
۱۶	۱۱۲	همه و همه در اثر	همه در اثر و همه
۹	۱۱۳	میلیون	مليون
۱۰	۱۱۳	به زمین	بزمین
۹	۱۱۵	ذره‌ای	ذره‌ی
۸	۱۱۶	دیده‌ای	دیده
۱۷	۱۱۶	پسندیده‌ای	پسندیده
۱۷	۱۱۶	به ابر	بابر

۴	۱۱۷	سامان شدم	سامان شدم
۱۲	۱۱۷	کار کنم	کار کنم
۱۲	۱۱۷	به ترازوی	بترازوی
۵	۱۱۸	آرد به انبان	آردبانان
۱۴	۱۱۸	افسونگری ام	افسون گریم
۱	۱۱۹	بس که	بسکه
۱۱	۱۱۹	کم کمم	کم کمم
۲	۱۲۰	میکروب	مکرب
۵	۱۲۰	به یکبارگی	بیک بارگی
۵	۱۲۱	به مرور	بمرور
۹	۱۲۱	اجتماعی	اجتماعی
۹	۱۲۱	برخی ها	برخیها
۹	۱۲۱	به حجاب	بحجاب
۱۴	۱۲۱	به استثنای	باستثنای
۱۷	۱۲۱	به اسلام	باسلام
۱۷	۱۲۲	به معیت	بمعیت
۵	۱۲۲	به جراحت	بجراحت
۲	۱۲۳	به سایر	بسایر
۱۳	۱۲۳	ترک اش	ترکش

۱	۱۲۴	به سلاطین	بسلاطین
۱۴	۱۲۴	مروجه‌ای	مروجه
۱۷	۱۲۴	مسلمان را	مسلمانرا
۳	۱۲۵	به یکبارگی	بیکبارگی
۷	۱۲۵	اُسُس	اسس
۱۰	۱۲۵	به همان	بهمان
۱۴	۱۲۵	ننندد	نه بندد
۳	۱۲۶	به مزایای	بمزایای
۸	۱۲۶	به اسم	باسم
۱۱	۱۲۶	این رو به ترقیاتی	اینرو بترقیاتی
۱	۱۲۷	به این	باین
۷	۱۲۷	سادگی را	سادگیرا
۹	۱۲۷	مصرف	مصمرف
۱۳	۱۲۷	یک مرتبه	یکمرتبه
۱۷	۱۲۷	یک قاشق	یکقاشوق
۱۴	۱۲۸	به دکتر	بدکتر
۱۵	۱۲۸	به مریضخانه‌های	بمریضخانه‌های
۱۶	۱۲۸	به سفلیس	بسفلیس
۱۷	۱۲۸	به طیب	بطیب

۱۹	۱۲۸	به مرض سوزاک هم	بمرض سوزاکهم
۲۰	۱۲۸	یک خون	یکخون
۹	۱۲۹	لوحه‌ای‌ست	لوحه‌ایست
۹	۱۲۹	به میزان	بمیزان
۱۶	۱۲۹	کلیشه‌ای‌ست	کلیشه‌ایست
۱۷	۱۲۹	به یک طریق	بیک طریق
۱۸	۱۲۹	صفحه‌ای‌ست	صفحه‌ایست
۱	۱۳۰	به اندازه	باندازه
۶	۱۳۰	به او	باو
۱۰	۱۳۰	به نوشتن	بنوشتن
۱۶	۱۳۰	محصلاتی که	محصلاتیکه
۲	۱۳۱	به زنان	بزنان
۱۱	۱۳۱	کارهایی که	کارهاییکه
۴	۱۳۲	بجرم‌های	بجرمهای
۵	۱۳۲	که به [دیدار] پادشاه	که با پادشاه
۶	۱۳۲	ملکه‌ای‌ست	ملکه‌ایست
۱۴	۱۳۲	به سلیقه‌ی	بسلیقه
۵	۱۳۳	به این جهت	باین جهت
۱۳	۱۳۳	به میل	بمیل

۱۸	۱۳۳	به زنان	بزنان
۱۹	۱۳۳	به شورش	بشورش
۱۹	۱۳۳	به مجازات	بمجازات
۱۴	۱۳۴	بلکه	بالکه
۴	۱۳۵	همین که	همینکه
۷	۱۳۵	بتواند	به تواند
۱۲	۱۳۵	سیلی های	سیلیهای
۷	۱۳۶	عمل را	عملرا
۹	۱۳۶	مفید	ممفید
۱۷	۱۳۶	مریض را	مریضرا
۲۰	۱۳۶	به هر صورت	بهرصورت
۳	۱۳۸	شاخه هایش را	شاخه هایشرا
۴	۱۳۹	به چوب	بچوب
۲	۱۴۱	باغبان به او	باغبان باو
۶	۱۴۱	نگاه	نکاه
۷	۱۴۱	به هر طرف	بهرطرف
۷	۱۴۲	نزدیک	نزدیکگ
۸	۱۴۳	به درون	بدرون
۱۵	۱۴۴	خارهایش را	خارهایشرا



۱۷	۱۴۴	به آرامی	بارامی
۱۰	۱۴۵	به کل	بگل
۱۷	۱۴۵	یک باغ	یکباغ
۶	۱۴۶	گونه‌هایش را	گونه‌هایشرا
۶	۱۴۶	به هر جایی که	بهر جاییکه
۹	۱۴۶	بدنش را	بدنشرا
۱۶	۱۴۷	آب هم	آبهم
۱	۱۴۹	یک روز	یکروز
۱	۱۵۰	آب را	آبرا
۳	۱۵۰	به او دمید	باو دمید
۱۵	۱۵۰	همان	بهمان
۱۶	۱۵۰	به دیگران بدهند	بدیگران بدهند
۳	۱۵۱	باد را باد گرفته	باد را یاد یاد گرفته
۹	۱۵۱	تازه‌ای به ما می‌دهد	تازه‌بما میدهد
۱۲	۱۵۱	به گل‌ها	بگها
۸	۱۵۱	به موضوع	بموضوع
۱۱	۱۵۱	به اشخاص	باشخاص
۱۲	۱۵۱	به مردمان	بمردمان
۱۵	۱۵۲	به فاحشه‌گری	بفاحشه‌گری

۱	۱۵۳	به اسمش	باسمش
۱۳	۱۵۳	به هم	بهم
۱۴	۱۵۳	به موضوع	بموضوع
۱۵	۱۵۳	اندازه‌ای	اندازه
۷	۱۵۴	غیر منتظره‌ای	غیر منتظره
۱۰	۱۵۴	جاده	چاه
۱۳	۱۵۴	سالخورده‌ای	سالخورده
۱۴	۱۵۴	سائلی	سؤال
۱۸	۱۵۴	به جایی	بجائی
۳	۱۵۵	فحشا	فحشه
۹	۱۵۵	به شوهرم	بشوهرم
۵	۱۵۶	به جامعه‌ای که	بجامعه که
۶	۱۵۶	به این	باین
۸	۱۵۶	یک روزی	یکروزی
۱۸	۱۵۷	به منزل	بمنزل
۳	۱۵۸	این دفعه	ایندفعه

**غلطنامه**  
**پیک سعادت نسوان شماره‌ی ۶**

خط	صفحه	درست	نادرست
۶	فهرست	شکفته	شگفته
۱	۱۶۲	به این جهت	باین جهه
۵	۱۶۲	مواجه	مواجهه
۵	۱۶۲	این خصوص	اینخصوص
۵	۱۶۲	به اندازه‌ای	به اندازه
۶	۱۶۲	خودمان را	خودمانرا
۷	۱۶۲	خوانندگان	خوانندگان
۷	۱۶۴	این قرار	اینقرار
۹	۱۶۴	ترقی	قرقی
۵	۱۶۵	از	او
۲	۱۶۶	مشتق	مشتق
۴	۱۶۶	روی هم رفته	رویهمرفته
۶	۱۶۶	به ابتکارات	بابتکارات
۱۴	۱۶۶	این مقصود	اینمقصود

۹	۱۶۷	اُزبک	اوزبک
۸	۱۶۸	محسنات	محسناک
۱۰	۱۶۸	آن است که	آنستکه
۱۱	۱۶۸	به منفعت	بمنفعت
۱	۱۷۰	سقطهای	سقطهای
۵	۱۷۰	در این صورت	در اینصورت
۱۴	۱۷۲	آن است که	آنستکه
۸	۱۷۳	سخت تر	سختتر
۱	۱۷۴	کلمه‌ای	کلمه
۸	۱۷۴	ای گوش	ایگوش
۹	۱۷۴	ای مرگ	ایمرگ
۱	۱۷۵	بی چیز	بیچیز
۴	۱۷۵	به او رو آور شود	باو رو آورشود
۸	۱۷۵	به مال	بمال
۸	۱۷۵	آنهایی را	آنهائیرا
۱۰	۱۷۵	این راه	اینراه
۱۱	۱۷۵	به ثروت	بثروت
۱۲	۱۷۵	جوانی را به بطالت	جوانیرا بطالت
۱۵	۱۷۵	ایشان را	ایشانرا

۹	۱۷۶	به سایر	بسایر
۱۱	۱۷۶	ثروتمندی را	ثروتمندیرا
۱۵	۱۷۶	زوجه‌ای	زوجه
۷	۱۷۷	این عمارت	اینعمارت
۹	۱۷۸	آن طرف‌تر	آنطرفتر
۱	۱۷۸	اکنون که	اکنونکه
۱	۱۷۸	این خصوصیات	اینخصوصیات
۱۱	۱۷۸	آن طرف‌تر	آنطرفتر
۹	۱۷۹	چیزی که	چیزیکه
۲	۱۸۰	نفراتی که	نفراتیکه
۲	۱۸۰	آن زن	آنزن
۴	۱۸۰	زنان را	زنانرا
۱	۱۸۱	به تدریج	بتدریج
۸	۱۸۲	به حدی	بحدی
۱۴	۱۸۲	به طفل	بطفل
۴	۱۸۳	به قضایای	بقضایای
۷	۱۸۳	به مقالات	بمقالات
۷	۱۸۳	بچه‌ها	بچهها
۷	۱۸۳	به هر	بهر

۶	۱۸۳	خودشان را	خودشانرا
۶	۱۸۳	این دو	ایندو
۱۱	۱۸۳	آن مدارس	آنمدارس
۱۱	۱۸۳	به انبار	بانبار
۱۳	۱۸۳	این موارد	اینموارد
۳	۱۸۴	مسائلی که	مسائلیکه
۸	۱۸۴	به هر زبانی که	بهر زبانیکه
۱۰	۱۸۴	این قسمت	اینقسمت
۱۱	۱۸۴	به آن‌ها خدمت	بانها خدمت
۵	۱۸۵	یک سلسله	یکسلسله
۸	۱۸۵	این مکاتب	اینمکاتب
۸	۱۸۵	یک روحی	یکروحی
۹	۱۸۵	یک جریان	یکجریان
۱۰	۱۸۵	به اصلاح	باصلاح
۱۰	۱۸۵	این موضوع را	اینموضوعرا
۱۱	۱۸۵	این روح	اینروح
۷	۱۸۶	این ممالک	اینممالک
۹	۱۸۶	به آنجا	بانجا
۸	۱۸۷	به خواهران	بخواهران



۷	۱۸۸	پسیمیزم	پسی لیزم
۹	۱۸۹	به مورد	بمورد
۹	۱۸۹	به دیگران	بدیگران
۶	۱۹۰	به ترقی	بترقی
۱۲	۱۹۱	به کلوب	بکلوب
۱۹	اطلاع	مجلاتتی که	مجلاتتی که

# کتاب نامه

## کتاب‌های فارسی

- آگاهی عبدالحسین، *پیدایش و رشد جنبش کارگری و کمونیستی در ایران*، انتشارات حزب توده ایران، چاپ دوم، آلمان فدرال، ۱۳۶۶
- ابراهیموف شاهین، *پیدایش حزب کمونیست ایران*، ترجمه ر. رادنیایا، نشر کونش، چاپ اول، تهران، بهار ۱۳۶۰
- ابراهیمی ایراندخت، *انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و نهضت آزادی زنان، انقلاب اکتبر و ایران*، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۶
- ابوترابیان حسین، *مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶*، انتشار اطلاعات، تهران ۱۳۶۶
- احرار احمد، *دو قرن فراز و نشیب مطبوعات و سیاست در ایران*، شرکت کتاب، چاپ نخست، لس آنجلس، تابستان ۱۳۸۸
- استرآبادی بی بی خانم، *معایب الرجال*، ویراستار: افسانه نجم‌آبادی، نشر باران، سوئد، ۱۹۹۲
- اعتصام علیرضا، *خاطرات به روایت سعید نفیسی (سیاسی، ادبی، جوانی)*، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۱
- آوانسیان اردشیر، *صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوران اول سلطنت رضاشاه (۱۹۲۲-۱۹۳۳)*، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸
- *خاطرات*، به کوشش علی دهباشی، انتشارات سخن، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸
- *خاطرات*، انتشارات حزب دموکراتیک مردم ایران، چاپ اول، آلمان، پاییز ۱۳۶۹
- بامداد بدرالملوک، *زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷
- بران صدیقه، *نشریات ویژه زنان*، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۸۱
- برزین مسعود، *شناسنامه‌ی مطبوعات ایران*، انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۷۱

بهار ملک‌الشعرا، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، جلد اول، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷

— تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، جلد دوم، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴

بیات کاوه - کوهستانی مسعود، اسناد مطبوعات (۱۳۲۰-۱۲۸۶ ه.ش)، جلد دوم، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲

پیرنیا منصوره، سالار زنان ایران، انتشارات مهر ایران، مرلند، آمریکا، ۱۹۹۵

تفرشی مجید - طاهر احمدی، محمود، گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۷-۲۸)، جلد دوم، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۱

تقی‌زاده سیدحسن (مقالات)، جلد ۹، زیر نظر ایرج افشار، انتشارات شکوفان، تهران، ۲۵۳۶

جاوید سلام‌الله، گوشه‌ای از خاطرات نهضت ملی آذربایجان، تهران، ۱۳۵۳

جودت حسین، یادبودهای انقلاب گیلان، تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت، بی‌ناشر، ۱۳۵۱

حجازی بنفشه، تذکره اندرونی: شرح احوال و شعر شاعران زن در عصر قاجار تا پهلوی اول، تهران، ۱۳۸۳

حرّی عباس، گنجینه فنون، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۱

حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی ۱۳۶۸-۱۳۲۰، به کوشش جمعی از پژوهشگران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول، تهران، بهار ۱۳۸۷

خسروپناه محمد حسین، هدف‌ها و مبارزه‌ی زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی، پیام امروز، چاپ دوم، ۱۳۸۲

خوشنام محمود، حرف‌های اهل تئاتر، «گزیده‌های رودکی»، انجمن تئاتر ایران و آلمان، آلمان، ۱۹۹۸

ذبیح سپهر، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴

رستموا - توحیدی سولماز، مطبوعات کمونیستی ایران در مهاجرت (سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۱۷)، نشریه روزنامه آذربایجان، ۱۹۸۵

رشدیه فخرالدین، زندگینامه پیر معارف رشدیه بنیان‌گذار فرهنگ نوین ایران، تهران، هیرمند، چاپ اول، ۱۳۷۰

احمدی حمید، ستاره سرخ، ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران ۱۳۱۰ - ۱۳۰۸، نشر باران، چاپ اول، سوئد، ۱۹۹۲

سرتیپ‌پور جهانگیر، نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران، خرمی، تهران، ۱۳۵۲

- نام‌ها و نام‌داده‌های گیلان، گیلکان، رشت، ۱۳۷۰

سلامی غلامرضا - نجم‌آبادی افسانه، نهضت نسوان شرق، شیراز، تهران، ۱۳۸۴

سیمای میراث فرهنگی گیلان، ۱۳۸۰

شاکری خسرو، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، - جلد اول، مزدک، چاپ دوم، فلورانس، بی تاریخ

- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۲۳، انتشارات پادزهر، بی‌جا، ۱۹۹۴

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۲۲، انتشارات پادزهر، بی‌جا، ۱۹۹۳

- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۷، انتشارات مزدک، فلورانس، ۱۸۷۸

- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، آثاری از سلطان‌زاده، جلد چهارم، انتشارات مزدک، فلورانس، بی تاریخ

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، آثار آواتیس سلطان‌زاده، جلد ۲۰، انتشارات پادزهر، بی‌جا، بی تاریخ

- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ششم، انتشارات علم، چاپ دوم، تهران، پاییز ۱۳۵۸

- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد سوم، انتشارات علم، چاپ دوم، تهران، پاییز ۱۳۵۹

- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۱۱، انتشارات پادزهر، بی‌جا، بی تاریخ

- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران،

- جلد ۱۳، انتشارات پادزهر، بی تاریخ
- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران،  
جلد ۱۲، انتشارات پادزهر، بی تاریخ
- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران،  
جلد ۹، انتشارات پادزهر، بی تاریخ
- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران،  
جلد ۱۹، انتشارات پادزهر، بی تاریخ
- شمیده محرملی، زندگی‌نامه، به کوشش بهرام چوبینه، چاپخانه مرتضوی، آلمان،  
۱۳۷۳
- شهیدان توده‌ای، از مرداد تا مهر ۱۳۶۷، چاپ اول، انتشارات حزب توده ایران، آلمان،  
۱۳۸۱
- شیخ‌الاسلامی پری، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران، انتشارات مهر ایران، تهران،  
۱۳۵۱
- صدر هاشمی محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، مجموعه‌ی چهار جلدی، انتشارات  
کمال، اصفهان، ۱۳۶۴
- صنعتی مهدخت - نجم‌آبادی افسانه، صدیقه دولت‌آبادی، مجموعه‌ی سه جلدی،  
نگارش و نگرش زن، چاپ اول، شیکاگو، ۱۳۷۷
- عاقلی باقر، روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب، جلد اول، نشر گفتار، چاپ  
اول، ۱۳۶۹
- روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب، جلد دوم، نشر گفتار، چاپ  
اول، ۱۳۷۰
- شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد ۱ و ۲، نشر گفتار، ۱۳۸۰
- علوی نجمی، ما هم در این خانه حقی داریم، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی  
ایران در برلین، بی تاریخ
- فتحی مریم، کانون بانوان، مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۳
- فخرایی ابراهیم، سردار جنگل، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ نهم، تهران، ۱۳۵۷
- گیلان در جنبش مشروطیت، نشر کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۳
- گیلان در گذرگاه زمان، جاویدان، تهران، ۱۳۵۴



فخرایی ابراهیم، گیلان در قلمرو شعر و ادب، انتشارات جاویدان، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۶

قویمی (خشایار وزیری) فخری، کارنامه‌ی زنان مشهور ایران، انتشارات وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۵۲

کرمانی ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، جلد اول، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۱

کوهی کرمانی حسین، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان، جلد دوم، چاپخانه مظاهری، تهران، ۱۳۲۹

کامبخش عبدالصمد، شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران، چاپ پنجم، انتشارات حزب توده ایران، تهران، ۱۳۵۸

کرمانشاهی، حشمت‌الله، تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم، شرکت کتاب، لس‌آنجلس، ۲۰۰۷

کشاوردز کریم، فی‌مده‌المعلومه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴

— گیلان، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۷

کهن گوئل، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد دوم، انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۶۲

کوهستانی نژاد مسعود، قرائت‌خانه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۱۱ شمسی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۲

گیلک محمد علی، تاریخ انقلاب جنگل به روایت شاهدان عینی، گیلکان، رشت، ۱۳۷۱

مروجی سید ابراهیم، پیشگامان فرهنگ گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷، فرهنگ ایلیا، جلد اول، ۱۳۸۳

مکی حسین، تاریخ بیست ساله‌ی ایران، جلد اول، تهران، ۱۳۲۳

— تاریخ بیست ساله‌ی ایران، جلد دوم، علمی، تهران، ۱۳۲۴

— تاریخ بیست ساله‌ی ایران، جلد سوم، علمی، تهران، ۱۳۲۵

نامور رحیم، یادنامه‌ی شهیدان، چاپ دوم، از انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۷

نوزاد فریدون، تاریخ نمایش در گیلان، نشر گیلکان، چاپ اول، ۱۳۶۸

هدایت مهدی قلی (مخبرالسلطنه)، *خاطرات و خطرات*، کتابفروشی زوار، چاپ سوم،  
۱۳۶۱

یقیکیان گریگور، *شوروی و جنبش جنگل*، به کوشش برزویه دهگان، موسسه انتشارات  
نوین، ۱۳۶۳

یوسف افتخاری، *خاطرات دوران سپری شده*، به کوشش کاوه بیات - مجید تفرشی،  
مهر ایران، تهران، ۱۳۷۰

## کتاب‌های انگلیسی

Afary Janet, The Iranian Constitutional Revolution 1906-1911, Columbia University Press, New York, 1996

Faure Christine, Encyclopedie Politique et Historique Des Femmes, PUF, 1991

Beck Lois and Keddie Nikki, Women in the Muslim World, Harvard, 1978

Goldschmidt Arthur, Biographical Dictionary of Modern Egypt Boulder: Lynne Rienner, 2000

Margot Badran, Feminist Activism and Reform of Personal Status Laws, [w.w.Juragentium.Unifi.it/topics/women/en/activism.htm](http://w.w.Juragentium.Unifi.it/topics/women/en/activism.htm)

Binder Charlotte, Richman Nathalie, Feminist Movements in Turkey

<http://amargigroupistanbul.wordpress.com/feminism-in-turkey/feminist-movements-in-turkey/>

Gündüz Zuhul Yeşilyurt, The women's movement in Turkey, From Tanzimat towards European Union membership, 2004

Sanasarian, Eliz, Women's Rights Movement in Iran: Mutiny, Appeasement and Repression from 1900 to Khomeini; Praeger (1982)

Sarshar Human, Esther's Children, The Center for Iranian Jewish Oral History, Philadelphia, 2002

Smith Bonnie. G, Oxford Encyclopedia of Women in World History, Vol I, Oxford University Press, 2008.

Wikimedia Commons has media related to: Mustafa el-Nahhas

## نشریه‌ها

آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، ماهنامه دوره چهل و هفتم، ۱۶ مهر ۱۳۵۷

آینده، ماهنامه سیاسی و ادبی:

— سال ۱۳۰۴

— سال ۱۳۰۶

— سال ۱۳۰۵

اطلاعات، روزنامه:

— سال ۱۳۵۸

— سال ۱۳۵۹

باران، فصلنامه، شماره ۱۱-۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۵، سوئد

— شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۴

بیداری ما، ماهنامه، ارگان تشکیلات زنان، سال اول:

— شماره اول تیر ۱۳۲۳

— شماره ۹، اسفند ۱۳۲۳

پیمان، فصلنامه فرهنگی، شماره ۳۸، سال دهم، زمستان ۱۳۸۵

تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش) فصلنامه:

— از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۷

تقدم، ماهنامه:

— سال ۱۳۰۶

— سال ۱۳۰۷

— سال ۱۳۰۸

تئاتر، فصل‌نامه، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۷۰

جمعیت نسوان وطنخواه، گاهنامه، سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴

دنیا، نشریه سیاسی تنوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران

- دوره اول

- دوره دوم

- دوره سوم

- دوره چهارم

رزم ماهانه، شماره ۱، مرداد ۱۳۲۷

زمان نو، ماهنامه، شماره ۱، آبان ۱۳۶۲

سیمرغ، گاهنامه، شماره ۷۵-۷۶، سال دهم، ۱۳۷۷، امریکا

عالم نسوان، ماهنامه:

- شماره ۲، اسفند ۱۳۰۶

- شماره ۵، شهریور ۱۳۰۷

- شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۰۹

- شماره ۲، تیر ۱۳۰۹

فرهنگ، ماهنامه:

- سال ۱۲۹۸

- سال ۱۲۹۹

- سال ۱۳۰۴

- سال ۱۳۰۵

- سال ۱۳۰۷

فکرجوان، هفته‌نامه: سال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴

کیهان، روزنامه:

- سال ۱۳۵۷

- سال ۱۳۵۸
- بهار ۸۰
- شماره ۱۴-۱۶
- گنجینه اسناد، دفتر اول، سال اول، بهار ۷۰
- دفتر دوم، سال اول، بهار ۷۰
- دفتر چهارم، سال سوم، زمستان ۱۳۷۲
- دفتر اول و دوم، سال هشتم، بهار و تابستان ۱۳۷۷
- شماره ۵۵، پاییز ۱۳۸۳
- دفتر اول و دوم، سال ششم، شماره پیاپی ۲۱ و ۲۲ بهار و تابستان ۱۳۷۵
- گیلان زمین، دوره ی نو، تابستان ۷۹
- دوره ی دوم، گیلان زمین، بهار ۸۰
- دوره ی سوم، شماره ی ۱۴-۱۶
- سال پنجم، شماره ۲۱ و ۲۲، بهار و تابستان ۸۳
- گیلان و/، ماهنامه، شماره ۸ و ۹، اسفند ۱۳۷۱
- شماره ۸۳
- نامه مردم، روزنامه، شماره ی ۱۶، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸



رئیس‌نیا، رحیم، سلام‌الله جاوید:

<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=4436>

ستاره ایران:

<http://www.nlai.ir/>

سیستانی، محمد اعظم، ملکه ثریا بنیان‌گذار موسسه نساوان و آزادی زن افغان:

[http://voiceofwomenafg.blogspot.com/2011/01/blog-post\\_15.html](http://voiceofwomenafg.blogspot.com/2011/01/blog-post_15.html)

کیایی یاسمن، به بهانه هفتاد سالگی اردشیر محمص:

[http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2008/09/080908\\_an-ch-mohases.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2008/09/080908_an-ch-mohases.shtml)

قرل ایاغ، ثریا، دایره‌المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی، نسخه آزمایشی، ادبیات کودکان و نوجوانان:

<http://www.portal.nlai.ir>

متین، مهناز، ناصر مهاجر، ماهرخ کسمایی مینویی، مارس ۲۰۰۶:

<http://news.gooya.com/politics/archives/045797.php>

مرجع زندگی نامه مردان پارس - بزرگان سرزمین پارس،

<http://www.persianman.ir/seniorpoets/%D8%A7%D9%81%D8%B3%D8%B1/>

مسعود عرفانیان:

<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=6086>

ملک‌زاده الهام، نگاهی به انجمن‌های زنان ارمنی تهران در تاریخ معاصر، زمستان ۸۶، پژوهش‌نامه تاریخ:

<http://www.pajoohe.com/fa/indexphp?Page=definition&UID=39783>

منفرد افسانه، محمد علی تربیت، دایره‌المعارف اسلامی:

<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=6082>

مهکامه محمص، پروین اعتصامی و نیما:

<http://www.shomaliha.com/mahkameh.html>

میرزا محمد علی خان تربیت بنیان‌گذار کتابخانه مدرن در ایران:

<http://www.uldutztourism.com/tourism-news-fa/azerbaijannews-fa/1249->

## تارماها

tarbiyat-ketab-evi-tabriz.htm

وحدتی، سهیلا، درباره ی روشنگر نوعدوست و طرح بک پرسش معمای رد پای  
طاهره در تاریخ زنان:

<http://www.iran-emrooz.net/index.php?/zanan/print/19455/>

مشروح مذاکرات مجلس:

<http://www.ical.ir/>

آرشو اسناد اپوزیسیون ایران:

<http://iran-archive.com/>

آموزش و پرورش در گیلان:

<http://www.giledu.ir/cms/showitems.aspx?id=0>

دایره‌المعارف لاروس:

<http://www.larousse.fr/encyclopedie/litterature/Zaydan/178096>

دهخدا، لغتنامه:

<http://www.loghatnaameh.com/>

سازمان اسناد و کتابخانه ملی:

<http://www.nlai.ir/>

پایگاه مجلات تخصصی:

<http://www.noormags.com/view/fa/default>

مطالعات ایران، موسسه تاریخ معاصر:

<http://www.iichs.org/>

راه توده:

<http://www.rahetudeh.com/>

[www.wikipedia.org/](http://www.wikipedia.org/)

Chronology of Feminist Movements in Turkey

Chronology Of Major Events 1873-1994:

[www.Mediterraneas.Org/article.php3?id\\_article=141](http://www.Mediterraneas.Org/article.php3?id_article=141)

Hujum, Oxford Encyclopedia in World History

فنايه

# نمایه

## آ

آشتیانی میرزا/ ۲۳۵  
آگاهی عبدالحسین/ ۱۰  
آوانسیان آرداشس (اردشیر)/ ۲۸

## ا

ابراهیم خلیل/ ۱۹۵  
ابراهیمی ایراندخت/ ۱۰، ۳۰، ۳۱  
ابوترابیان حسین/ ۲۱، ۱۲۷  
اتابک علی اصغر/ ۲۳۸  
ادیب‌الملک/ ۱۹، ۱۲۷  
ارانی ایران/ ۲۴  
ارانی تقی/ ۲۴، ۲۴۲  
اردبیلی سید حسین/ ۱۹، ۲۰  
اردشیر بابکان/ ۷۵  
ارسنجانی حسن/ ۱۲۷  
ارغون فخرعظمی (فخر عادل)/ ۱۴، ۱۶، ۲۵،  
۴۴، ۳۹، ۸۱، ۸۲، ۶۰  
ارغون مرتضی قلی‌خان (مکرم‌السلطان)/  
استرآبادی مهدی/ ۷۹  
اسکات والتر/ ۲۷۹  
اسکندری زهرا/ ۳۵  
اسکندری ملوک/ ۱۲۵  
اسکندری مهرانگیز/ ۳۵  
اسما اسمیه/ ۲۳۷  
اعتصام علیرضا/ ۱۲۵  
اعتصام‌زاده ابوالقاسم/ ۱۹  
اعتصامی پروین/ ۸۷  
اعتصامی یوسف/ ۷۹  
افتخارالحکما محمد اسماعیل/ ۲۳۹  
افسر محمد هاشم/ ۲۰۳، ۲۳۹

افشار ایرج/ ۲۴۱  
افشار محمود/ ۲۴۱  
افشار نادرشاه/ ۷۹  
امان‌الله خان/ ۱۸، ۲۰۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰  
امانی ساری/ ۱۰  
امیر تومان قمرخانم (عظمت السلطنه)/ ۸۱  
امین قصیم/ ۸۳  
اوزگول اونی/  
الحسینی حسن/  
النحاس مصطفی/ ۱۲۵  
ایران‌الدوله هلن/ ۲۳۶

۳۲۱

## ب

بامداد بدرالملوک/ ۲۴، ۲۵،  
پراون ادوارد/ ۸۰  
برزین مسعود/ ۸۲، ۱۶۶، ۲۳۶، ۲۴۱  
بهار محمد تقی (ملک الشعرا)/ ۱۷، ۱۶۲، ۱۶۶،  
۲۴۴، ۲۵۸  
بهبهانی سیمین/ ۸۱  
بیات کاوه/ ۲۰، ۲۳  
بیزار گیتی آزاده/ ۱۰

## پ

پاریاب اورانوس/ ۳۰  
پروین ناصرالدین ۱۶۶/۲۳۶  
پورافضل مرتضی/ ۸۶  
پهلوی رضاشاه/ ۱۱، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۳، ۳۵،  
۴۰، ۱۶۵  
پهلوی شمس/ ۲۴  
پیرنیا منصوره/ ۸۲

## ت

- تجدد (فریدون - هوشنگ) / ۷  
 تدین سید محمد / ۸۰  
 تربیت صادق خان / ۷۹  
 تربیت محمد علی / ۱۳، ۴۷، ۱۷۰، ۷۹  
 تربیت هاجر / ۲۵، ۸۰  
 تقی زاده ربابه / ۷۹  
 تقی زاده سید حسن / ۸۰  
 تنها علی (طالقانی) / ۶، ۷  
 تهرانی شیخ حسین / ۲۲، ۱۸۵  
 تهرانی محمد علی (کاتوزیان) / ۲۳۵

## ج

- جامی احمد / ۲۷۶، ۲۴۴  
 جمالزاده محمد علی / ۸۰  
 جناب نورالله (میرزا) / ۲۳۹  
 جودت حسین / ۱۱، ۸۱، ۱۲۶، ۱۶۶، ۲۴۲  
 جودی میرزا محمد خان / ۱۴، ۴۴، ۵۵، ۸۱  
 جورج هنری / ۱۲۸

## ح

- حافظ شمس الدین / ۱۹۸، ۲۶۹  
 حبیب الله خان / ۲۳۶، ۲۴۰  
 حجازی بنفشه / ۸۲  
 حری عباس / ۷۹، ۸۰  
 حریری اصلی احمد / ۱۲۶  
 حریری اصلی حسین / ۱۲۶  
 حریری اصلی محمود / ۱۲۶، ۱۶۳، ۲۳۳  
 حسینقلی خان /  
 حسینی سید جلال الدین / ۲۳۸  
 حکاک حداد / ۷۹  
 حکمت علی اصغر / ۲۴  
 حکیم حاج میرزا حسن / ۲۳۹

## خ

- خلعتبری عادل / ۱۸، ۸۱، ۱۶۸، ۲۳۲  
 خلیلی عباس / ۸۱  
 خیام / ۷۵

## د

- داروین چارلز / ۲۷۹  
 داریوش (شاه) / ۵۹  
 دشتی علی / ۱۹  
 دولت آبادی صدیقه / ۲۵  
 دوما الکساندر / ۲۷۹

## ر

- رشتی میرزا هاشم / ۲۳۵  
 رشدیہ حسن خان / ۶  
 رشید فاطمه / ۸۳  
 رکسانه / ۲۰۴، ۲۴۰  
 رودکی / ۷۵  
 روزبه / ۴۱  
 روستا شوکت / ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۲۷، ۳۰  
 روستا، رضا / ۲۷، ۲۸  
 ریحان / ۴۲

## ز

- زغلول سعد / ۱۲۰، ۱۲۵  
 زیدان جورجی / ۱۶۶، ۲۴۴، ۲۶۴، ۲۷۹

## س

- سارا سلطان / ۸۷  
 ساناساریان الیز / ۸۲  
 سبزواری حاج ملا هادی / ۲۳۹  
 سبزواری حسین (میرزا) / ۲۳۹  
 ستیک لی اولیور موریس / ۸۶  
 سرتیب پور جهانگیر / ۲۴۱



صفوی شاه عباس / ۷۴

سرشار هومان / ۸۱

سروش اعظم / ۳۵

سزار زول / ۱۱۲

سعدی / ۷۵

سلامی غلامرضا / ۲۴

سلطانہ بیگم سرور / ۲۴۰

سلمه / ۶

سنایی / ۷۵

سیاح فاطمه / ۳۹

سیستانی محمد اعظم / ۲۳۶، ۲۳۸

سیف‌الطبا / ۷۹

سینگلر / ۱۴۴، ۲۴۰

## ط

طباطبایی مجتبی / ۱۹

طبری احسان / ۲۴۲

طرزی ثریا (ملکه) / ۱۸ / ۱۹۴، ۱۶۸، ۲۳۶

۲۳۸، ۲۳۷

طرزی حبیب‌الله خان / ۲۳۶

طرزی روح‌افزا / ۲۳۷

طرزی محمد زمان خان / ۲۳۷

طرزی محمود / ۲۳۷

طوب آقاخان (دکتر) / ۱۴، ۵۳، ۴۴، ۸۰

طوب موسی خان / ۸۰

طهماسبی عبدالله (سرلشکر) / ۲۲

## ش

شبانای رازی میرزا محمد / ۱۲

شبرنگ سکینه / ۲۷، ۳۰

شرافت حسین / ۱۲۶

شرمینی عالیہ / ۳۵

شعراوی علی پاشا / ۱۲۵

شعراوی هدا / ۸۳، ۸۴

شکفته / ۲۷۶، ۲۴۴

شهربانو / ۱۹۵

شیخ‌الرئیس ابوالحسن / ۲۳۹

شیخ‌السلامی پری / ۳۴ / ۸۲

شیدوش / ۱۶۸، ۱۹۲

## ع

عاقلی باقر / ۸۰

عالیه فاطمه / ۸۲

عبدالناصر جمال / ۸۴

عبدلی شاهین / ۱۰

عشقی میرزاده / ۲۳ / ۳۹

عقیقه خانم / ۸۳

علوی بدری / ۳۵

علوی شاه‌زنان / ۳۵

علوی نجمی / ۳۵

علی موسیو / ۷۹

## ص

صابری ملیحه / ۳۵

صادقی میرزا ابوالفضل / ۲۷۷

صبا میرزا حسین خان (کمال‌السلطان) / ۱۹

صدرآموخته محمد حسین / ۶

صدرهاشمی محمد / ۸۰، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۶۶

۲۳۵

صدیق‌اعلم عیسی خان / ۶

صدیقی کسمایی جمیلہ / ۱۱، ۱۵، ۲۷، ۲۹

۳۰، ۳۵

صفاری میرزا حسین / ۲۳۳، ۲۷۷

## ف

فاطمه / ۱۷، ۱۸، ۱۲۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۳۰

فتحی مریم / ۲۵

فخرایی ابراهیم / ۱۲۶، ۶، ۲۴۱

فرانس آتاتول / ۱۲۱

فرخی یزدی / ۲۳

فردوسی حکیم ابوالقاسم / ۷۵

فرنگی آیدین / ۸۳

فرنودی محمد علی / ۱۶۶، ۱۶۳، ۲۳۳، ۲۷۷

فوریہ شارل / ۱۵۴، ۱۶۵  
فیروز مریم / ۲۹، ۳۰

## ق

قاجار ابوالحسن (شیخ رئیس) / ۲۳۹  
قاجار محمد علی شاه / ۷۹، ۸۰  
قاجار محمد شاه / ۷۹  
قاجار مظفرالدین شاه / ۸۶  
قاجار ناصرالدین شاه / ۷۹  
قائم مقامی احترام السیاده / ۸۶  
قائم مقامی بصیرالعدالہ / ۸۶  
قائم مقامی علی اصغر / ۸۶  
قائم مقامی اشرف السادات / ۱۴، ۴۴، ۶۹، ۸۶  
قزوینی عارف / ۲۳۶  
قزوینی محمد (علامہ) / ۸۰  
قویم السلطنہ علی اکبر / ۱۶۶  
قویمی فخری / ۸۲، ۸۷

۳۲۴

کمالی پدرام / ۲۹  
کوچک خان میرزا / ۶، ۱۲۶  
کوهستانی نژاد مسعود / ۲۰، ۲۳، ۲۸۰  
کیانوری اختر (کامبخش) / ۱۰، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۲  
کی نیا مهدی / ۲۴۱

## گ

گیلانی اشرف الدین (نسیم شمال) / ۳۹

## ل

لوبون گوستاو / ۷۹

## م

مارکس کارل / ۱۶۶  
ماریون ہانری فرانسوا / ۱۰۱، ۱۲۵  
متین مہناز / ۱۰، ۲۴، ۴۲، ۸۷، ۱۶۵  
مجدزادہ م / ۱۲۷  
محبوب خلیق ملوک / ۱۲، ۲۴۱  
محزون آزمودہ محمد / ۸۱  
مححص اردشیر / ۸۷  
مححص ایراندخت / ۸۷  
مححص داریوش / ۸۷  
مححص عباس قلی / ۸۷  
مححص محمد علی / ۸۷  
مححص مہکامہ (سرور) / ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۴۴، ۷۷، ۸۷  
محققی احمد / ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۷۷  
محمدی بندری لنگرودی محمد / ۸۱  
مدرس سید حسن / ۲۲  
مرات / ۲۳  
مرغی صغرا / ۱۲۶  
مروجی سید ابراہیم / ۷، ۹، ۳۹، ۸۷، ۸۶  
۲۴۱  
مستوفی احمد / ۸۷  
مسرور چہر تقی / ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳  
مسعودی بنفشہ / ۴۲

## ک

کاشانی فخر سلطان / ۲۳۸  
کامبخش عبدالصمد / ۲۶، ۲۳۳، ۲۴۲  
۲۷۷  
کاویان / ۴۲  
کباری علی / ۲۶  
کدیور جلال / ۲۴۱  
کدیور عباس / ۲۳۳، ۲۷۷، ۲۴۱  
کدیور محمد حسن / ۲۴۱  
کدیور محمد سعید / ۲۴۱  
کدیور مریم / ۲۴۱  
کرمانشاهی حسن / ۲۳۵  
کرمانشاهی شہمت اللہ / ۸۱  
کرمانی مجدالاسلام / ۱۲۷  
کسمایی حسن / ۱۶۵  
کسمایی حسین / ۱۲۶، ۱۲۷  
کسمایی ماہرخ / ۱۰، ۲۴، ۴۰  
کشاورز کریم / ۱۷  
کمال پاشا مصطفی / ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۰

مشکان طبسی حسن / ۱۶۶

مصدق محمد / ۳۸

مصطفی پاشا صفیه / ۱۲۵

مقدونی اسکندر / ۲۰۴

معیدالاسلام / ۲۳۸

مکرم السلطان / ۸۱

منفرد افسانه / ۸۰

منوچهریان مهرانگیز / ۲۵

مولوی علی محمد / ۲۲

موهلن هر میتاز / ۱۶۸، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۴۰

مهاجر ناصر / ۱۰، ۱۱، ۲۴، ۴۲، ۱۶۵

## ه

هدایت مهدی قلی (مخبر السلطنه) / ۸۰

هوشمندراد هما / ۳۵، ۳۸

## ی

یاسمی رشید / ۲۴۰

یزدگرد / ۱۹۵

یوشیچ نیما (اسفندیاری) / ۲۴۱

## ن

ناطق هما / ۲۴

ناظمی لطیف / ۲۳۸

نافل هیند / ۸۳

نامور رحیم / ۱۲۶

ناهد ابراهیم خان / ۲۳۵

ناهد عبدالحسین / ۱۰

نباویه موسی / ۸۴

نبرای سزا / ۸۴

نجم آبادی افسانه / ۲۴

نقیسی سعید / ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۹۰، ۹۶، ۱۲۰

۱۳۸، ۱۲۵

نوزاد فریدون / ۱۱

نوع دوست حاج سید حسن / ۶

نوع دوست روشنگر / بیشتر صفحه‌ها

نوع دوست سلمه / ۶

نیک‌روان حسین (روحی کرمانی) / ۹

نیک‌روان فرزانه (ربابه) / ۹

## و

واعظ قزوینی / ۲۳

وام کاپ / ۲۳۰

ورن ژول / ۷۹

ولتر فرانسوا / ۱۲۱



**The Payk-e Saadat Nesvan Journal**  
(Rasht,Iran,1927-1928)

*Compiled and annotated by:*  
*Banafsheh Massoudi and Nasser Mohajer*  
*Cover design and page layout by B. Massoudi*  
*Printed in Germany by BM. Druck Service*  
*Published by Noghteh Books*  
*First edition: Winter 2011*

ISBN: 978-0-9828408-3-2



**Europe:**

Noghteh  
B.P157  
94004 Créteil,Cedex  
France

**USA:**

Noghteh  
P.O Box 8181  
Berkely,CA,94707-8181  
USA

[nashrenoghteh@yahoo.fr](mailto:nashrenoghteh@yahoo.fr)

# *The Payk-e Saadat Nesvan Journal*

*(Rasht, Iran, 1927-1928)*

*Compiled and annotated by:  
Banafsheh Massoudi and Nasser Mohajer*

